

داستان ها وقصه های آن در تاریخ مثل گردید . (۱)

گفتار سوم -

ترکستان و استعمار کمونیسم :

در سال ۱۹۰۵ م پس از آنکه آشوب هائی در شهرهای بزرگ روسیه صورت گرفت ، زار فرما نروای روس اعلامیه یی صادر کرد و بر اساس آن آزادی های شخصی ، مذهب و آزادی بیان واجتماعات را بر اهمیت شناخت و وعده داده شورای قانون سازی تاسیس خواهد شد . با استفاده از این اعلامیه مسلمانان تحت سلطه رژیم (زار) جلسات بزرگی را دایر کردند و درباره احیای فرهنگ اسلامی ، تشکیل مدارس و سایر امور متعلق به خود مفاهمه و مذاکره نمودند و فعالیت هائی را رویدست گرفتند .

در پارلمان (زار) که بیش از چند ماهی دوام نداشت ، کرسی های متعددی در اختیار مسلمانان بود و برای اعاده حقوق کتله های اسلامی به شدت مبارزه میکردند . ولی زار گلیم پارلمان را به زودی درهم پیچید و بدنبال آن خود نیز واژگون گردید و قدرت به دست بلشویک ها افتاد .

ملیت های مسلمان ترکستان با اطمینان و اعتماد بر ابلاغیه لنین و ستالین ، مجدداً " به تشکیل حکومت آزاد و مستقل دست یازیدند و بران شدند تا هویت از دست رفته خود را بازیابند . اما بلشویک های غدار و منافق علی الرغم اعلامیه خویش ، در برابر اقدامات آزادی خواهانه ملیت های مسلمان ترکستان عکس العمل نشان دادند و به اسلحه متوسل گردیدند .

در سال ۱۹۱۸ م با ردیگر ترکستان بخون و آتش کشیده شد و ارتش سرخ چون مور و ملخ بر شهرها و روستاها فرو ریختند و دست به کشتار

۱ - رک : (سرگذشت جزیره نمای قرم) نوشته دوکتورا دیچین کریمیل در مجله (امور روس) شماره ۴ چاپ میونخ ۱۹۶۰ م .

و غارتگری و جنایت زدند. همزمان با آن حزب کمونیست روس در دوازدهمین کنگره، خود که پتا ریخدهم اگست ۱۹۱۹م برگزار گردید، جریان مذهب را مورد بحث قرار داد و این اعلامیه را صادر نمود که :

((انقلاب عقاید مذهبی پرولتاریا را مفلوج ساخته است. زیرا انقلاب این طشت را از بام بزیرا فگند که جمعیت های مذهبی آله دست سرما یداران و بورژواها بوده و به عملیات ضد انقلاب متوسل می گردند. هکذا ما مشاهده کردیم که ۳۰ میلیون مسلمان روس تا کنون تحت تاثیر عقاید و اندیشه مذهبی واقع اند و تغییری در آنها وارد دنیا مده است)) (۱)

به تعقیب این اعلامیه، دادگاهها و محاکم شرعی مسدود گردید و املاک و اوقاف مساجد را مصادره کردند. در جریان این سفاکی و خونریزی و مقاومت مردانه مسلمانان ترکستان (سال ۱۹۱۹ م) استالین اعلامیه بی ما در نمود و گفت :

((ما باید اینرا فراموش نکنیم که حیثیت جغرافیائی ترکستان شکل پلی را به ترکستان بخشیده است که روس سوسیالست را با ممالک برده، شرق و مل هیما زد. لهذا قیام و استقرار نظام سوسیالیستی در ترکستان در امر توسعه انقلابات در شرق اهمیت شایانی دارد. و این امر ایجاب می کند تا کاخ نظام روسی در شرق اعمار گردد. و در قازان، اوف، سمرقند، و تا شگند مینا و روشنی سوسیالیزم نصب گردد تا جاده های آزادی را بروی ملل عقب مانده شرق روشن سازد.)) (۲)

این اعلامیه که در آن اهداف استعماری و نقشه های شوم وسیع تر توسعه طلبی روس ها بخوبی منعکس شده است، گویای آن بود که خونخواران کرملن نتنها ترکستان را آزاد نخواهند گذاشت، بلکه

۱ - اعلامیه های حزب، جلد اول شماره ۷ چاپ مسکو سال ۱۹۵۴م
 ۲ - ملاحظه شود اعلامیه (ریولیوسیون دوستک) شماره ۳ باب ۳۴ منتشره مسکو

بر کشورهای دیگر منطقه نیز دست درازی خواهند کرد. اما با وجود آنهمه شدت و خشونت مردم تا شکننده شورش‌ها و مبارزات خود ادامه دادند و روس‌های محیل مجبور گردیدند، در ۲۳ دسامبر ۱۹۲۱م جهت خنثی کردن احساسات مردم و عوام فریبی، اعلامیه دیگری انتشار دهند و ضمن آن از معاذره املاک مساجد و انسا دمحا کم و دادگاه‌های شرعی منصرف شوند. ولی این حرف‌ها و قرارها و تزویرها در حالی که عساکر روسی عملاً "در کوچه‌ها و شهرهای ترکستان به آدم‌کشی اشتغال داشتند، جز سراسیمگی بیش نبود و کوچکترین مفهوم و اعتبار نداشت.

در اپریل ۱۹۲۱م کنفرانسی توسط مسلمانان در سمرقند ادایسر گردید و به اتفاق آرا (جمهوریت آزاد ترکستان) را اعلان کردند. فرمان روایان مسکوا را عتراف به این حق طبیعی و احترام به آزادی و خودارادیت مردم سرپا زدند و بر سمرقند حمله نمودند و در نتیجه بعد از قتل و کشتار رزیا دآنجا را به تصرف خود درآوردند و جمهوریت (سویالیستی) برقرار کردند.

گفتار چهارم -

بخارا و استعمار روس :

پس از سقوط (تزار) و استقرار جمهوری موقت در روسیه، کرنسکی رئیس جمهور موقت نماینده‌یی را به دربار بخارا فرستاد و استقلال این کشور را ضمن امضاء معاهده‌یی برسمیت شناخت، امیر بخارا به استناد این موافقه و معاهده از روس‌ها خواست تا بخارا را تخلیه کنند. لیکن عساکر روسی از خانه حبیب‌دود بخارا باقی ماند. وقتی که بلشویک‌ها بر رقبای خود پیروز شدند و در حمله خود به ترکستان تاشکند و سمرقند را تسخیر نموده، عزم اشغال بخارا کردند. روی این منظور عده‌یی از کمونیستان تاشکند و سمرقند و گروهی از فراریان ملحد بخارا بنام (جوانان بخارا) تحت فرماندهی

در سال ۱۹۳۸م، ادبای دیگری به این مردم روی آورد و هتلر تقاضا کرد تا نیمه‌یی از خاک چکوسلواکیا به آلمان ضمیمه شود. چمبرلین صدراعظم انگلیس به موشن رفت تا درباره چکوسلواکیا مذاکره کند و هتلر را از چنین قصدی بازدارد. لیکن مذاکرات به نتیجه‌یی نرسید و یکسال بعد عساکر آلمان بر پراگ هجوم بردند و این کشور را اشغال کردند.

در جریان جنگ دوم جهانی (۱۹۳۹ - ۱۹۴۵) آزادی خواهان چکوسلواکیا یک سازمان سری و زیرزمینی تشکیل دادند تا بر ضد سلطه آلمان بجنگند. اما عساکر هتلر بر روستاها و قریه‌ها فرو ریختند و همه را قتل عام کردند.

خاتمه جنگ جهانی دوم و سرنوشت چکوسلواکیا :

با ختم جنگ جهانی دوم، آزادی و امید آن نیز در چکوسلواکیا خاتمه یافت و غفرت سیاه کمونیسم که سالها در دامن لینن و ستالین پرورش یافته بود، از کوی و ایوان آن سربرکشید. روس‌ها که بیاری انگلیس و امریکا فاتح شده بودند و اطمینان داشتند کشورهای اروپائی در سوگ ویرانی‌ها، کشتارها و خرابی‌های شهرها و مردم خود زمینگیر شده‌اند و دیگری برای حرکت و حرف ندارند، کمونستان چکوسلواکی را در سال ۱۹۴۸م، بقدرت رسانیدند و بر کشورشان (جمهوری دیموکراتیک خلق) نام نهادند.

این نوکیسه‌ها و تازه بدولت رسیده‌ها به آئین با دارن خویش همه‌بانک‌ها، کارخانه‌ها، معادن، هتل‌ها و مغازه‌ها را ملی اعلان کردند. تمام مطابع و نشرات مسدود گردید، احزاب و فعالیت‌های سیاسی ممنوع قرار داده شد، صاحبان زمین مزارع خود را از دست دادند و تا کستان‌ها و فارم‌ها همه در اختیار کمونستان قرار گرفت.

بسیج نمود. و در این حال روسها باز هم موقع را مناسب ندانسته (برانوف) نامی را از تا شکند به عنوان وزیر مختار خدمت امپراتور بشارا فرستادند تا با هم مذاکره کنند. نماینده مذکور ضمن یادآوری وستایش از حسن سلوک و دوستی دیرینه روس با دولت بخارا، ادامه آنرا تعهد فرمود و در عین حال به بهانه اینکه خط آهن خود را ترمیم می کنند و بین عساکر و طرف تعادم نشود، از امیر بخارا خواست تا عساکر خود را از دو طرف خط آهن بسدور کشد.

امیر بخارا همچون خوشایوران امروز با حرفهای نرم و گرم وزیر مختار روس شیفته شد و عساکر خود را از مواضع شان در اطراف خط آهن عقب کشید. قشون تجاوزگر روس که نقشه حمله و تدارکات نظامی خود را قبلاً آماده کرده بودند، فرصت را مغتنم شمرده نیمه شب یکشنبه ۱۵ ذی الحجه ۱۳۳۹م دفعتاً "بصورت ناگهانی حمله خویش را آغاز کردند و فردای آن شهر بخارا را از زمین و هوا زیر آتش گرفتند. تنها در چهار رشب و روز اول، نیمه‌یی از شهر بخارا طعمه آتش گردید و تلفات سنگینی بر مردم وارد آمد. شاه بخارا ظاهر "بمنظور جلوگیری از تلفات مردم و خرابی شهر و در واقع جهت حفظ جان و مال خود، عساکر و زجهار رشب و قمر ما رت را ترک گفت و با ۲۵ هزار نفر از طریق غجدوان به قسمت شرقی بخارا مهاجرت نمود. روسها جهت درهم کوبی مقاومت مردم بخارا قوای زیادی را بدانجا سوق دادند و امیر بخارا در جبهه شرقی این کشور علی‌ممتحا و زمین روسی به مقابله پرداخت. پایداری و ثبات مسلمانان بخارا در جنگ از هر جهت قابل ستایش بود، اما کمبود سلاح و مهمات آنان را با مشکلات مواجه ساخت و شاه بخارا مجبور شد بعد از شش ماه پیکار و نبرد، به امید دریافت کمک از افغانستان شود. (۱)

۱ - تفصیل این موضوع را در نسخه خطی یادداشت‌های پادشاه بخارا و نیز در مجله میثاق خون، جوزای ۱۳۶۵ هـ مطالعه کنید

متاسفانه روس‌ها این دروازه را هم پیش از پیش بسته بودند و دولت افغانستان به خاطر خشنودی لنین نه تنها کمکی نکرد بلکه بیرق سبز رنگ آنرا از فراز سفارت‌خانه‌اش در کابل فرود آورد و بجای آن پرچم سرخ را برافراشت و رژیم روسی بخارا را برسمیت شناخت. (۱)

مع الوصف مردم مجاهد و مسلمان بخارا تا هفت سال دیگر برضد سلطه استعمار و الحاد جنگیدند و قربانی‌ها دادند تا آنکه دیگر توانی برای شان نماند و اغلب به شهادت رسیدند و تا مردمی دولت مردان در همسایگی بخارا باعث شد تا استعمار سرخ این آخرین پناگاه مسلمانان ترکستان را هم برای همیشه تحت سلطه خود درآورد و نام و نشان پرافتخار آنرا از صفحه هستی معدوم نماید. بدبختی بخارا و یاجانس روس‌ها آن بود که دران ایام هم در افغانستان، هم در ایران و هم در امپراطوری عثمانی تحولات و دگرگونی‌هایی اتفاق افتاده بود و در اسامور کشور های مذکور فرمانوایانی قرارداد داشتند که از فاجعه بخارا و ترکستان و مصیبت‌های مشابیه آن در جهان اسلام، آهی از نهاد شان برنمی‌آمد.

در جریان اشغال ترکستان و بخارا که تقریباً تا اواخر سال ۱۹۲۸ م بطول کشید، بلشویک‌های مرتد و استعمارگر بنابر درگیری‌های که با اعتدالیون، منشویک‌ها، جمهوری خواهان و سایر افراد و گروه‌های مخالف داشتند، از حمله بر مذهب و مراکز مذهبی در ترکستان مستقیماً خودداری کردند و سعی شان در این زمینه اغلب بر تبلیغات اغواگرانه اتکا داشت. بدین منظور گروهی از کمونست‌ها و مبلغین عقاید الحادی از مسکو وارد ازبکستان شدند و کوشش کردند تا کمونست‌های محلی را هم در حزب کمونست

۱ - جریان اشغال بخارا و موضع گیری افغانستان را در کتاب (دسایس و جنایات روس) بخصوص در چاپ دوم آن به تفصیل مطالعه خواهید کرد.

شامل سازند و بمردم تلقین نمایند که بین اسلام و سوسیالیسم تضادی وجود ندارد. این افراد برای آنکه حرفهای پیوسته بی معنی خود را آب و رنگی بدهند، از آیات قرآن کریم استفاده می کردند و آنرا همانند کمونست های کابل بسود و میل خویش توجیه می نمودند.

گفتار پنجم - آغا زحمله بر مذهب در ترکستان:

در سال ۱۹۲۹ م پس از آنکه بلشویک ها بر سایر ملیت ها هم تسلط یافتند و مخالفین و معاندین را از بین بردند و پایه های شان مستحکم گردید، متوجه مذهب و مذهبیون شدند و در دوم برنامیه های انسان دشمنی خویش را آغا ز کردند. کمیته مرکزی حزب کمونست روس در زمینه جلساتی انجام داده و اعلامیه بی رابطه این شرح انتشار داد:

((تا امروزه ۳ میلیون مسلمان آواره در داخل روس با مراسم و عادات مخصوص زندگی شان بسر می برند که از قرون وسطی به آنها به ارث مانده است و آنرا علیه اهداف انقلابی مان استعمال می کنند. با در نظر داشت این حقیقت و وظیفه ما ست تا با خاطر بیخ و بن کشیدن این همه رجحانات و گروه بندی ها و ساینل و ذرایع موثری را بکار اندازیم. طوریکه در مورد سایر اقلیت های غیر مسلم از آن استفاده بعمل آورده ایم.)) (۱)

بر اساس اعلامیه مذکور بلشویک ها کلیه امکانات تبلیغاتی و فشار خود را بکار انداختند و صدها دفتر و اتحادیه جهت مبارزه با دین و مذهب و توهین و تحقیر و زندانی کردن علما و مراجع مذهبی تاسیس یافت. بر هر یک از علما و مسلمانی که تا آنروز زیر شاخیر کمونست ها نرفته بودند، تهمت های بیشمارانه بی نسبت دادند و همه را بزدان افگندند. دادگاه های

شرعی را بستند و قاف مساجد و مدارس ضبط گردید. به همین ترتیب مراسم اعیاد و ایام مذهبی را از بین بردند، حتی نماز خواندن را منع کردند و کسانی که جرئت به انجام آن می نمودند، جریمه می شدند و آنانی که نتوان از پرداخت جریمه بودند، بزندانی و کارهای شاقه محکومی گردیدند.

همچنان روس ها قانونی را بنام (تعزیرات) وضع کردند و مطابق آن تمام استادان و معلمان مدارس دینی را از حقوق و امتیازات مسلم ثانی محروم ساختند و صدها تن از آنان بنام های (دشمن خلق) و (اخلال گر امنیت) به محاکمه کشانیده شدند و بدون آنکه حقوق حرف زدن و دفاع از خود می داشتند، یا تبعید و یا به کارهای شاقه و خدمات اجباری سوق گردیدند.

از سال ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹ م بنام (تصفیه عمومی) و به بهانه اینکه در بین مردم ترکستان و حزب کمونیست (باسمک) نفوذ کرده است، عملیات و اقدامات وحشیانه خود را در برابر مسلمانان و بقایای آثار دینی و مذهبی شدت بخشیدند. ده ها هزار ترکمن و تاجیک را که به دین و آزادی و اسلام معتقد بودند و از کمونیسم نفرت داشتند، مواخذه کردند و به انواع بیداد و شکنجه از بین بردند. بلشویکان بی خدا بر تمام افراد و عناصر آگاه و مومن که ماهیت آنان را می شناختند و از افتادن بدام شان دوری می جستند (باسمک) اطلاق می کردند و به اتهام ایجاد نفرت علیه سوسیالیزم و تحریک کارگران ترکمن بدارش می آویختند.

چندین انجمن و اتحادیه بسیج شده بودند تا علیه مذهب و مذهبیون فعالیت کنند و از طریق بیانیه ها و انجمن آرائی ها و تبلیغات و توسل بجزور، یکتا پرستان را محو و نابود گردانند. روزنامه پروادا در شماره ۳۱ می ۱۹۴۰ م تعداد مجموعی کارکنان انجمن های (الحاد) را در تاجکستان ۲۷ هزار تن و انمود کرد و نوشت که تنها در سال ۱۹۳۹ یک هزار بیانییه و خطابه در روستا های

تا جکستان و یک هزار و پنجم خطا به درسا پیرنواحی ترکستان برسد
مذهب و مذهبیون ابراد گردیده است .

بلشویک ها تنها به اینکار اکتفا نکردند بلکه عملاً " در ریشه کن
ساختن بنا های عقیدتی و فکری اسلام داخل اقدام شدند و تمام
آئین و قوانین و شعایر مذهبی را از بین بردند . بیش از شش
هزار و سه صد (۶۳۰۰) مکتب علوم دینی ، ۶۰۰ مدرسه ثانوی و
دارالعلوم و چهارده هزار مسجد را تنها در داخل ترکستان مسدود
کردند و از مواد تعمیراتی آنها تبلیغ گاهایی بنا های اتالار
های لنین) ، (سالون های لنین) و (جای خانه های سرخ) و مراکز
فساد اعمار گردید . در سایر نقاط نیز وضع بدین منوال بود .
و هزاران مسجد و مدرسه توسط بلشویک های محلی و مسکوازیبن
برده شدند .

سعی در تولید نفاق و استخدام بعضی عالم نما ها :

روس ها با وجود آن همه دستگا های عریض و طویل تبلیغاتیی و
الحادی که بر ضد اسلام و مسلمین در ترکستان بسیج کرده بودند ،
بنا بر فطرت همیشگی خود به حیلۀ دیگری نیز دست یازیدند و
کوشیدند از طریق فریفتن بعضی عالم نما ها و استخدام افراد
مستمند و بینوا و احیاناً بی شخصیت و اوباش ، و تطمیع و تخدیر
آنان بوسیله پول و رشوه ، اسلام و ارزش های آنرا تحریف نمابند
و آیات و احادیث نبوی (ص) به میل و منافع رژیم تفسیر و تعبیر
فرمایند . این افراد و عالم نما های مسخ شده و احیر چنانکه
نظیر ایشان را امروز در افغانستان مشاهده می کنیم عملاً " در
صف بلشویک ها قرار گرفتند و علیه مسلمانان واقعی ، علما و
افراد ای که ماهیت کمونیسم را درک کرده بودند و مردم را تنویر
می نمودند ، دست به مبارزه زدند . بلشویک ها از این حربۀ و
استخدام و فتوای عالم نما های (سرخ) و اجیر بسیا استفاده

کردند. حتی تعدادی از این خودفروختگان و ملحدان با عبا و قباى مسلمانى و بصورت ناشناخته و طبيعى درمیان مسلمانان جا گرفتند و روحیه اسلام و مسلمانان واقعى را از داخل ضربه زدند. پاكترین، مومن ترین و مخلص ترین افراد بوسیله همسین عناصر (نقابدار)، محكوم، متهم و تخریب گردیدند و حیدترین و مبارزترین و صادق ترین علما و دانشمندان، در نتیجه تهدید و تخویف و هتاکی و آزارشان از صحنه کنارفروختند.

پرده دیگر:

همزمان با تبلیغات و فعالیت عالم نماهای سوسیالیست — علمای (سرخ)، طرح کشاورزی اشتراکی نیز در روستاها و دهات پیاده گردید و آنانیکه در برابر این اقدام عکس العمل نشان دادند، یا زندانی و یا کشته شدند. صدها کشاورز بجرم نماز خواندن و رفتن به مسجد از مزارع و خانه های شان بیرون رانده شدند و از تمام حقوق و هستی خویش محروم گردیدند. دسته های اجیر و عالم نماهای استخدام شده و بی سواد که معنی و مفهوم اشتراکیت را هم نمیدانستند، بلشویک ها و ملحدین را در روستاها و قریه ها رهنمایی میکردند و آنان را در تطبیق اهداف غیر انسانی شان یاری میدادند.

ملحدین فرومایه و بی خدا بحدی از کشتن و بستن و توهین و تعجیز مردم در مرز و دود هه عمر خود مغرور و بی پروا شده بودند که دیگر از کتمان برنامه ها، اهداف و فطرت اصلی و حیوانی خویش ابائی نداشتند و همه حرفها و نقشه های خود را بی پرده اظهار می نمودند. زیرا دیگر تا آنروز همه هسته های حرکت و قیام بوسیله ایشان خنثی شده بود و دورترین دهکده ها و روستاها زیر نظر ارت و حاکمیت بلشویک ها قرار داشتند. افراد مسلمان، وطن دوست و آزادی خواه یا کشته شده بودند، یا در زندان بصری بردند و

از اکتوبر ۱۹۱۷م تا کنون بلشویک ها و نظام کمونیسم در روسیه
حاکمیت دارند که امیدواریم دست انتقام روزگار برهستی و
سلطه شان خاتمه بخشد و بساط زمین از قتنه و بیداد این جلادان
خون آشان زمان ایمن گردد.

گفتار دوم -

فطرت روس :

برای اینکه غداری ، خونخواری ، بد عهدی ، حقه
بازی ، بی فرهنگی ، فرصت طلبی ، شرارت ، فساد ، مکر
حیله ، دروغ ، تزویر ، منافقت ، وحشت ، بربریت ، عوام-
فریبی و در نتیجه چهره واقعی و ماهیت فطری روس ها بصورت
دقیق و درست شناخته آید ، عطف به این مطلب ضروری بود تا حد
اقل یک هزار و یکصد سال به عقب برگردیم و روس و خصلت روسی
را از زبان بزرگترین رجال ادب و سیاست و تاریخ همانند
بن فضلان ، مسعودی ، ابن بطوطه و نظامی بشنویم که خود همه
جریانات را به چشم دیده اند و دیدنی ها و مشاهدات شان را به
صورت دقیق در آثار بهرارج خویش درج نموده اند .

اول- چشم دید بن فضلان عضو هیئت سفیر المقتدر بالله

هجدهمین خلیفه عباسی (۲۹۵-۳۲۰ هـ ق = ۹۰۸-۹۳۲ م)

المقتدر بالله خلیفه عباسی که در سال ۲۹۵ هجری و به سن ۱۳
سالگی بر تخت خلافت تکیه زد ، تعدادی از علمای عرب و عجم را
بدور خود جمع نمود تا از ایشان جهت اشاعه و تبلیغ اصول و
معتقدات اسلامی استفاده کند . روی این منظوریاتی را

یا هم در تحت شدیدترین فشار و قوانین ضد انسانی کمونیزم یا رای حرف و حرکت نداشتند.

جوشنا کونتز نویسنده کتاب (صبح سمرقند) وقایع خونینی را از بیدار شدن و ستمگری های بلشویکان در ترکستان نقل کرده است که واقعا "لکه ننگی است بر تاریخ انسان و انسانیت و نقطه آغاز زیست بر ضد انسان بودن و انسان زیستن و سعی در جهت فرهنگ زدائی و مجبور کردن انسان به آئین دام و دد.

مثلا "یکی از این کمونستان که قلب و دماغش در ظلمت تلقین کمونیزم مسخ شده و فطرت انسانی اش را از دست داده است، در دهکده ای از روستاهای سمرقند دهقانان و کارگران هموطن خود را مخاطب قرار داده می گوید:

((ما بر مواشی شما دست یافته و آنها را قبضه کردیم، حالا شما آمده با شید که ما بر (سنوها) و دختران شما نیز نظام مشترک را جاری می کنیم. ما آنها را با خویشان هم بستر خواهیم ساخت و به این تربیب با همدگر بصورت اساسی یکی خواهیم شد.))

صبح سمرقند ص ۵۳.

ملاحظه می کنید که غایه اولین و آخرین کمونیزم و پیروان آن فقط همین است. و این یک پدیده اتفاقی نبود و نیست، بلکه همین امروز خود بچشم مشاهده می کنیم که میلیون ها انسان در سراسر گیتی بوسیله روس ها و دستیاران شان از مناعت و کرامت و فضايل و مکارم انسانی محروم شده و در خندق فاسد و گندیده کمونیزم غرق شده اند. رنگ و بوی انسانی شان قهرا "وجبرا" عوض گردیده و همه چیز حیوان آسا برای شان بی تفاوت می باشد.

حتی در این عصری که بشریت در پر تودانش و علم میخواهد بر انواع بردگی و اسارت و بی خردی و جهل خط بطلان بکشد و برکنه و حقایق هستی و پدیده های ما حولش، خود را بیاگاهانسد،

سردمداران کمونیزم و تاجران اندیشه بی‌خدایی و بی‌وجدانی می‌کوشند تا پیروان شان با خوی و منش حیوانی با آیند و چون گرم‌پيله در محور خود بچوشند و بمیرند. بحدی که آنان را از مطالعه سایر افکار و عقاید مانع می‌شوند و برای شان دستور میدهند تا از شنیدن رادیوهای جهان به‌استثنا رادیوهای (چین، کوبا و مسکو)، خودداری فرمایند. و به این ترتیب می‌کوشند تا نسل اراده و عقل و شعور و آگاهی نسل جوان، نسل سازنده، نسل پرتوان، نسل پیش‌تاز، نسل مسوول و نسل امروز را مهار کنند. کاش بپای ما بگوش لنین و مارکس می‌رسید که می‌گفتیم این است (افسون ملت‌ها) و این است مسخ کردن انسان و این است استبداد و استعمار و انحمار و بهره‌کشی و برده‌سازی!!

بهر حال بر می‌گردیم به سلسله مطلب و آن اینکه روس‌ها در ترکستان از این نوع جنایات بسیار انجام دادند. با طبقات و ملیت‌های مسلمان برخورد های متفاوت داشتند، علمای راستین و مومن را کشتند، عالم‌نماها را خریدند و در خدمت خود قرار دادند. دهقانان و کارگران را به کارهای شاقه و اجباری و اشتراکی گماشتند، دارائی‌های مردم را ضبط و تصرف کردند و نسل جوان را که مهمترین قشر جامعه را احتوا می‌نمود به گوناگون حبس و دستان به بیراهه کشیدند و در عرصه تقریباً "بیست سال همه پیوندهای معنوی و فرهنگی آنان را از هم گسیختند. و سرانجام مبارزات و مقاومت مردم مسلمان و خداپرست و آزادی‌خواه ترکستان بدست جلادان خنجر یکف‌ستالین و لنین خنثی گردید و نظام بربریت و وحشت در سرتاسر این کشور سایه افکند.

در سال ۱۹۴۰م با زهم‌گامی به جلو برداشتند و برای قطع کامل ریشه‌های فرهنگی و معنویت در بین مردم ترکستان، رسم الخط و زبان روسی را بر آنان تحمیل کردند. و این سنگین‌ترین بار دیگری بود که دوش ملت ترکستان در زیر آن خم گردید و رنجها

ودردهای بی پایانی برایشان فراهم نمود. چنانچه این سنگ
برنامه آموزش زبان روسی را در مکاتب و فاکولته های
افغانستان به اجراء آورده اند و هرگاه خدای نخواست روزی بر
کشور ما تسلط یابند، فردای ما هم چنین تیره و تار خواهد بود.

فرصت طلبی و خدعه :

به نحوی که عرض شد، استبداد و سفاکی رژیم ضد انسانی کمونیسم
و رویه وحشیانه عمال کرملن علیه ملیت های مسلمان ترکستان
بخارا، قفقاز، آذربایجان، کریمیه و غیره تقریباً بیست
سال ادامه یافت و در این مدت هر بدعت و جنایتی که از دست
وزبان بلشویک ها ساخته آمد، در حق مسلمانان دریغ ننمودند
و هر چه در توان داشتند برای نابودی عقیده و مذهب و مسخ کردن
افکار و اندیشه مذهبی از آن استفاده کردند. این وحشت و
بربریت باعث شد تا عده یی از انسان های مظلوم، خانها و اداگاه
خود را ترک گویند و به کشورهای همجوار و مطمئن پناهنده شوند.
این مهاجرت ها طبیعتاً "داستان های از حنا یات لنین"،
فجایع ستالین و تصویری از ماهیت کمونیسم و استعمار سرخ نیز
با خود همراه داشت و خشم و نفرت مردم را مخصوصاً "در کشورهای
همسایه نسبت به روس ها برانگیخت.

دست اندازی و تها و زقشون وحشی و یغما گری سرخ بر ترکیه، ایران
و افغانستان و سازش و اتحاد با کرملن با رقیب و رفیق
سیاسی اش بریتانیا غرض درهم کوبیدن ملت های منطقه بر
روسیا هی روس در صحنه بین المللی صحنه می گذاشت. و
فرمانروایان مسکوبا توحه به این جریانات و اوضاع آشفته
و بیماری که در اثر اختناق و دکتاتوری خونین کمونیسم در اندرون
جامعه روس و ملیت های اسیر آن بمشاهده میرسید، در سال ۱۹۴۱
میلادی و در جریان جنگ دوم جهانی و رویارویی با قوای هتلر،

اعلان داشتند که آزادی مذهب و احترام به علما در روسیه تا میسر است. متعاقب آن در سال ۱۹۴۲م چهار مرکز اسلامی که در زمان تزارها وجود داشتند و بلشویک ها آنرا مسدود کرده بودند، بار دیگر اجازه کار و فعالیت یافتند. اما باز هم این چهار مرکز که در تاشکند، داغستان (قفقاز شمالی) اوفا و باکو قرار داشتند، فقط نامی از اسلام داشتند و بیس، و عملاً "پایگاه های بودند ضد اسلام و در خدمت سازمان های اطلاعاتی و جاسوسی روس. همچنان هر یک از ادارات مذکور در شهرستان های مختلف نمایندگی های افتتاح کردند که بوسیله همان دستگا ههای اطلاعاتی روس ها گماشته و رهبری می شدند و برنام ه کلی و هدف اصلی آنان مبارزه با مذهب و تحریف احکام و عقاید اسلامی بود.

عالم نما های اجیر و خود فروخته یی که به این ادارات ماموریت می یافتند سعی میکردند تا مردم را بوفاداری از نظام، تسلیم و دعا گوئی تشویق کنند و پایه های دین و مذهب را از بن ویران نمایند. مثلاً "در کنفرانس نام نهاد اسلامی که روز دهم جون ۱۹۴۴ میلادی تحت ریاست عبدالرحمن رسولوف مفتی (اوفا) در شهر اوفا برگزار گردید، ضمن قطع نامه یی از تمام مسلمانان خواست تا از روسیه و رژیم آن حمایت و پشتیبانی کنند.

چاکر حلقه بگوش و ملحد دیگر روس (مفتی ضیاء الدین بابا-خانوف) رئیس اداره به اصطلاح اسلامی تاشکند در تیلیک-گرام تعزیت خویش نسبت به فوت استالین (سال ۱۹۵۳م) عنوانی زعمای مسکونوشت که:

((رئیس اداره اسلامی وسط آسیا و قزاقستان، کافه مسلمانان و شخص خودم نسبت به وفات قاید و استاد عظیم و پدر محبوب خود جوزف ستالین و خسران وارده به کشور و ملت ما ناشی از ایمن واقع، در این ماتم و الم با شما شریک می باشم))
و به همین ترتیب تیلیگرام های مشابهی از سایر پدر مرده های

ملحد در ادارات اسلامی، نیز به مسکو مهاجره گردید. و از اینجا میتوان ماهیت افراد ادارات مذکور را بخوبی درک کرد و بر سر خدعه و تزویر روس بهتر آشنا شد.

احمدخان مصطفین نام، ملانمای دیگری از همین قماش روز ۱۱ می ۱۹۵۶م در مسجد جامع مسکو از فرض بودن روزه در قرآن انکار کرد و از مسلمانان تقاضا نمود که تکلیف روزه گرفتن را کنار گذارند.

در ارتباط با این همه برنامه های عوام فریبانه که نمونه اش را در بالا ذکر کردیم، روس ها در جریان جنگ دوم و بعد از آن ملاهای سرکاری را نیز بنام هیئت های اسلامی بر بعضی از کشورهای مسلمان بشمول سعودی فرستادند تا چنان وانمایند که در روسیه آزادی مذهب وجود دارد و مسلمانان میتوانند فرایض اسلامی خود را آزادانه انجام دهند. کذا از همان ایام به بعد همه ساله از ده تا ۱۵ نفر اعضای کمی جی بی راهنگام حج به مکه میفرستادند تا بر مسلمانان جهان نشان دهند که روس ها به عقاید و آزادی مذهبی احترام دارند.

و به این نیرنگ از همجواری بحیث یک وسیله تبلیغاتی استفاده مینمایند. چنانچه در سال ۱۹۵۳م، رئیس حجاج روس ضیاء الدین بابا خانوف، ضمن مصاحبه ای با نماینده آژانس خبرسانی مسکو (تاس) گفت:

((ما ضمن مذاکرات با علمای کشورهای شرقی آنها را مطلع ساختیم که در شوروی آزادی مذهب وجود دارد)). ولی این بی عرضه و کذاب و با دارانش فراموش کرده بودند که درست در همان ایام نشرات دولتی روس علیه زنده بودن احساس مذهبی در بعضی از مناطق دور افتاده، تا شکند، سرمقاله های توهین آمیزی می نوشتند و از ادارات جزبی و دولت تقاضا می کردند

جلوآن گرفته شود. (۱)

تجدیدنبرد با مذهب :

رؤس‌های فرصت طلب و محیل همینکه در جنگ دوم جهانی بیاری انگلیس و آمریکا بر مخالفین خود غلبه یافتند و قوای هتلر به شکست مواجه گردید، بار دیگر دست و آستین برزدند و کلیه امکانات خود را متوجه سرکوبی بقایای مذهب و نابودی افراد مذهبی کردند. کمیته مرکزی حزب کمونیست مسکوبه تمام سازمان‌های حزبی دولتی دستور داد تا علیه مذهب و به این نام در جهت قلع و قمع کردن بقایای احساسات آزادی خواهی و شعور و اندیشه سیاسی در بین ملیت‌های مسلمان اقدام نمایند.

به اساس طرح و برنامه مذکور در سال ۱۹۴۷م سازمان جدیدی بنام (انجمن علوم سیاسی و ساینس) تاسیس گردید که هدف آن بصورت مشخص تلقین و تبلیغ کمونیسم و الحاد و مبارزه با اندیشه‌های مذهبی در شهرهای ترکستان، بخارا و قفقا ز بود. نمایندگی‌های انجمن موصوف بسرعت در شهرهای یاد شده گشایش یافت و شروع بکار نمودند. در هشت ماه اول ۱۹۵۴م تنها مرکز جمهوریت تاجکستان، شادیکهزار و سه صدا اجتماع و ایراد بیانیه‌ها بود که از جمله هفتصد اجتماع و بیانیه در ضدیت به مذهب اختصاص داشت در راپوریکه منشی کمیته مرکزی حزب کمونیست ترکمن در همین سال (۱۹۵۴م) به مجلس سالیانه حزب ارائه داد گفت :

((این ضرورت مبرم است تا تمام سازمان‌های حزب و کارگری به حیث سد باب خرافات مذهبی در اید و تمام اندیشه‌های مذهبی به صفت نیرنگ‌های ارتجاعی معرفی گردد.)) (۲)

۱ - رک : روزنامه قزل ازبکستان ، باشکند شماره ۶

اگست ۱۹۵۳م

۲ - رک : جریده ترکمان سکا یا اسکرا ، عشق آباد ، شماره ۲۴

اپریل ۱۹۵۴م

حرقهای بالا و سایر اسناد و نشریه‌های منابع روسی خود گواه آنست که نه‌کشتارهای دسته‌جمعی و شکنجه‌های هولناک لنین و نه شمشیر و برجه و زندان و آدم‌کشی ستالین و نه وحشت و بربریت قشون سرخ، هیچیک نتوانست، اسلام، مسلمانان و واقعی و عقاید و گرایش‌های مذهبی را در ترکستان محو و نابود کند. ولیها کوردلان بی‌خدا و پرده‌های شکم، اهم‌تلاش و مساعی خود را معطوف بر آن داشتند تا هم‌زمان با استعمال قوه و سرنیزه، حربیه تبلیغات علیه مذهب را نیز پیش از پیش تیزتر کنند و بر می‌زبان توهین و تحقیر خویش بر اسلام و آئین و ارزش‌های آن شدت بخشند. شکمباره‌های کمونست که در مدت ۳۷ سال سلطه خود حز کر سنجی و استبداد و بیکاری و بیماری و سلب آزادی‌های فردی و اجتماعی ارمغانی به جامعه تقدیم نکرده بودند، سعی می‌کردند با غوغاها و شعارهای تصنعی، بی‌ارزشی، بی‌کفایتی، نارسایی، بی‌محتوایی و غیر علمی و عملی بودن کمونیسم را ناشی از باقی بودن و زنده بودن اندیشه‌های اسلامی و ریشه‌های فرهنگی آن، در جامعه و نمود سازند و بداین بهانه با ردیگرزمینه‌قتل و گرفتاری مسلمانان را فراهم نمایند.

یکی از روزنامه‌های مرکزی جمهوریت ترکستان بنام (ترکمن سکایا اسکرا) بتاريخ ۵ سپتامبر ۱۹۵۴م در جریان هنگامه بالا نوشت:

((گروههای مذهبی در اذهان بعضی از مردمان ساده لوح ملت ما، سم‌تزریق می‌کنند که این عمل پیشرفت و انکشاف کمونیسم را بصورت موثری مانع می‌گردد. با توجه به این مطلب و ارزیابی برنامه‌های ضد مذهب به این نتیجه می‌رسیم که در داخل جمهوریت ترکمن تعداد کثیری از مردمان که مراسم مذهبی را با پابندی و تداوم منعقد می‌سازند. در اعیان مذهبی حانورانی را قربانی می‌کنند و پول ارقام (صدقه، فطر) جمع‌آوری می‌نمایند. این

۱. مراقبت اقتصاد کشور را به خساره، شدید مواجه می سازد و عامل اغفال کننده یی است برای مردم از امورات اصلی آنها ((.

چهارم آنراست که این روزنامه نگار حقیر کمونست، قربانی و مدقه، فطر را عامل خساره، اقتصاد روسیه دیداندولی در همان حال از میلیاردها روبلی که صرف سازمان های حاسوسی، آدم-کشی لشکرکشی و هوسرانی های کمیته مرکزی واریا بانس در کرملن و حوزة های حزبی می شود، پایدی نمیکند. چه خوب بود که حداقل جرئت این مقایسه را میداشت و می فهمید که تمام مصارف مالیانه، قربانی و مدقه فطر در روسیه، آنروز به صد هزار روبل هم نمیرسید. ولی در مقابل خرج یکروزه، و دکای کرملن و کمیته مرکزی حزب کمونست رقمی ده برابر آن بود.

علی ای حال به ادامه، این یاوه گوئی ها و هرزه رفتاری ها در سال ۱۹۶۹م سازمان ضد مذهبی جدیدی در تاشکند گشایش یافت و همان سال توسط این سازمان ۲۱ هزار اجتماع در قرغزستان و ده هزار اجتماع در داخل ازبکستان دایر گردید که در اغلب آنها بر مذهب و پیروانش شدیداً "حمله و اهانت بعمل آمد.

این فعالیت ها و تبلیغات و نشرات ضد مذهبی تنها در محدوده اجتماعات و بنیادها باقی نماند بلکه برنامه شان عسکران، نویسندگان، معلمان مکاتب و مدارس و دستگا ههای طبع و نشر اکیدا "دستور داده شد تا وقت و نیروی خود را صرف فعالیت های ضد مذهبی کنند و جز این چیزی ننویسند. در اثر این فرمان و مطابق به احصائیهائی که در شماره ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۶م روزنامه (قرزل ازبکستان) انتشار یافت، در ظرف چند سال به تعداد (۲۰۰ هزار) کتاب و رساله تنها در جمهوری ازبکستان علیه مذهب بجا پ رسید که اکثر آنها "از زبان روسی ترجمه شده بودند.

این رقم ما را دبر مضامینی بود که بوسیله معلمان و استادان مکاتب بر جوانان تدریس می شد و محتوای آنها را تلقین الحاد

مضدیت با دین و مذهب احتوا میکرد.

تربیه شیطان در لباس مذهب :

حقیقتاً از آن کرملن پس از کشتار و شکنجه مسلمانان و بغارت بودن فرهنگ و بناهای فرهنگی اسلام در شهرهای مسلمان نشین تحت سلطه خود که تقریباً ۳۱ سال ادامه یافت، در سال ۱۹۴۸ م طرح دیگری افکندند و خواستند بر شیوه های رقیب استعماری شان (بریتانیا) آموزشگاههای مخصوص تدویر نمایند و به تقلید از آن تعدادی از مامورین اطلاعاتی خود را در علوم مختلف اسلامی آموزش دهند و از آنان در آینده بحیث مبلغین و جواسیس و حتی کارمندان وزارت خارجه و سفارت خانه های روس در خارج استفاده کنند. بدین منظور مدرسه یی در بخارا و بعداً "مدرسه" دیگری در تاشکند ایجاد کردند که در آن ها زبان های ترکی، عربی، فارسی روسی و مضامین جغرافیا، تاریخ و تفسیر قرآن و تاریخ اسلام تدریس میگردد. برای آموزش زیان ۵ سال و فراگیری تاریخ و جغرافیا سه سال و تحصیل تاریخ اسلام و تفسیر مدت ۵ سال تعیین شده است.

ولی چنانچه تذکر رفت این مدارس و شاگردان آن همه متعلق به سازمانهای اطلاعاتی اند و تحصیل آنان نه بر بنای عقیده و ایمان و واقعیت ها، بلکه روی اهداف شیطانی، اغواگری و بر موازین دید و نظر الحادی و انحرافی استوار می باشد و کمابسی هم که بحیث استاد در این مدارس گماشته می شوند همه از قماش ضیاء الدین با باخانوف، همه استخدام شده، همه اجیر همه خود فروخته، همه ملحد و همه متعلق به دستگا های جاسوسی کی جی بی می باشد.

گفتا رشم-

استعمار (سرخ) در قفقاز:

چنانکه سرگذشت اسفبار ترکستان و آذربایجان را مرور نمودیم ، مسلمانان قفقاز شمالی نیز پس از انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷م و اعلامیه رهبران آن ، حکومت مستقلی بنام (داغستان ترک) تشکیل دادند که از طرف آلمان و ترکیه برسمیت شناخته شد . هنوز در آن ایام بلشویک ها بر تمامیت ها و شهرهای روسیه تسلط نیافته بودند و حکومت داغستان با حاکم تزار روسی دست و گریبان بود . بنا بر این رژیم نوپایه ، لنین نیز آنرا برسمیت شناخت و چهرین نماینده ، وزارت خارجه روسیه پیامی را از رادیوی محلی کوهستانی قفقاز شمالی به این شرح ارائه کرد :

((اتحاد شوروی تصمیمی مبنی بر لشکرکشی بر قفقاز را ندارد . اگر مسلمانان قفقاز خواهان حکومت مستقل خود هستند ، پس آنها حق دارند دوباید بدون تشویش در امنیت بسر برند و مرا حل پیشرفت را به بیمایند و حسن همجواری را با ما استحکام بخشند)) . لیکن برخلاف این وعده و قرار و شناخت ، لشکریان لنین در می ۱۹۱۹ داغستان ترک را مورد حمله قرار دادند و پس از جنگهای خونین و کشتار زیاد آنجا را متصرف گردیدند و دو سال بعد در کنفرانسی که بتاريخ ۲۰ جنوری ۱۹۲۱م در مرکز قفقاز و در محضر لنین انعقاد یافت ، تعهد و فیصله گردید که اداره و قوانین جمهوریت تحت الحمایه روسی که در مناطق کوهستانی قفقاز تاسیس خواهد شد ، کلاً بر قوانین و شریعت اسلامی استوار خواهد بود . و دولت شوروی در مورد اخلی آن به هیچوجه مداخله نخواهد کرد . از همین جهت و بنا بر شها متی که قفقازی ها داشتند در کلیه ادارات خود تصویر شیخ (شامل) رهبر علیقدرو مجاهد قفقاز را نصب کرده بودند و نشانی از لنین نبود . اما این اوضاع دیری دوام نکرد و کمونست ها بنا بر فطرت خویش در

ما مورساخت تا به کشورهای روس، اسلاو، و بلغاریا مسافرت نمایند و ضمن تقدیم کردن نامه های خلیفه به سران و شاهان اروپائی، مردم این کشورها را نیز برای پذیرش اسلام دعوت فرمایند.

هیئت بنا بدستور خلیفه روز پنجشنبه یا زدهم صفر سال ۳۰۹ هجری مطابق ۲۱ جون ۹۲۱م از بغداد حرکت میکنند و از طریق ایران و بخارا وارد قلمرو روس میشوند. سرزمین روس چنانکه قبلاً تذکره رفت، در آن ایام بر قطعه کوچکی از خاک امروزی روسیه اطلاق میشد که توسط امرای محلی و برسیستم ملوک الطوائفی اداره میگردد. در جمله اعضای هیئت اسلامی بغداد، شخص باهوش، کنجکاو، و دانشمند عجمی نژادی بنام احمد بن فضلان نیز وجود داشته است که چشم دید خود را از روس ها و جاهل معروسی با دقت تمام یادداشت کرده و آنها را در سفرنامه اش تذکر داده است. اینک مختصری از نوشته های او را در زیر ارائه میداریم که میگوید

((روسها را دیدم برای تجارت میآمدند و در رود را تل رفت و آمد میکردند.... آنان کنیف ترین خلق خدا هستند. خود را از بول و غایت پاک تمیکنند و غسل جنابت بجانمی آورند. دستان خویش را پس از غذا نمی شویند. بلکه این جماعت همچون خزان کمراهند. از شهر خودشان میآیند و کشتی های خویش را در (اتل) که نهر بزرگی است لنگر میاندازند. در کنار آن خانه های بزرگی از چوب بنا میکنند و در هر خانه ده و بیست نفر کمتر یا بیشتر با هم زندگی میکنند....

وقتی کشتی های شان به این لنگرگاه میرسد هریک از آنان با مقداری نان و گوشت و بیا روغراب بیرون میآید و بطرف چوبه بلندی که در آنجا نصب است میرود. روی این چوب تصویری به شکل انسان است. تصویرهای کوچکی نیز در اطراف آن میباشد.

چهارمین جلسه عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست که در ماه جون ۱۹۲۳م برگزار گردید توجه خویش را در زمینه نابودی احساس و آثار عقاید مذهبی و گروه‌های میهن دوست و آزادخواه قفقاز مبذول داشتند. روی این فیصله و بر شیوه‌ها و روش‌هایی که شواهد و نمونه‌های آنرا در مبحث ترکستان و آذربایجان و بخارا به اختصار عرض کردیم، مردم قفقاز مخصوصاً "علما و دانشمندان و مبارزین و آزادی خواهان آن نیز مورد حمله قرار گرفتند و به انواع بی رسمی‌ها و شکنجه‌ها مواحه‌گردیدند.

اسلاموف نویسنده قفقازی در مقاله‌یی که تحت عنوان (ستالین و مسئله اسلام) در شماره اول اکتوبر ۱۹۵۱م (مجله آزاد قفقاز) منتشره موشن، نوشته است تعداد مسا جد قفقاز شمالی را در سال ۱۹۰۵م چهار هزار تعداد معلمین راده هزار و تعداد دارالعلوم‌ها و مدارس دینی را دوهزار و انمود کرده‌ومی گوید از جمله این مراکز و افراد آن در پائیز سال ۱۹۲۳م فقط (۱۵۰) امام، و ۱۵۰ مسجد باقی مانده بود و پس که مسلماً "بقیه نیز در چند سال بعد و پس از سرکوبی مقاومت قفقاز از میان رفتند.

در ادامه تبعید و کشتار و شکنجه و زندان و برخورد با مراکز فرهنگی و علما و شعایر اسلامی در قفقاز، درست همان شکل ویرانه و محتوایی را داشت که کمونیستان در سایر شهرهای اسلامی آنرا به نمایش گذاشته بودند و مرحله به مرحله تطبیق کردند. جانبا و آدمکشان کرملن علاوه بر جنایاتی که به آن آثار گردید، غرض توجیه اقدامات غیر انسانی خود در قفقاز و به منظور ادامه کشتارها و غارتگری‌های شان در این سرزمین کوچک اسلامی، در سال ۱۹۳۶م اتهاماتی را نیز بر قفقازی‌های خدا پرست و میهن دوست وارد کردند که اهم آن این بود که:

۱ - این مردم در سال‌های (قفقاز بزرگ) و در انجمن‌های ضد انقلاب قفقاز فعالیت دارند.

۲ - با جمعیت های تجزیه طلب کوساک ، یوکرین و ترکستان همکاری مینمایند و سعی دارند ققاز را از شوروی جدا و در آنجا حکومت بورژوازی برقرار کنند .

۳ - با سازمان های مخفی ترک ارتباط دارند و می خواهند به حمایت و پشتیبانی کشورهای بورژوازی دولت شوروی را سقوط دهند و جمهوریت های ترکستان ، کریمیه ، ولگا ، آذربایجان و اورال و قفقاز شمالی را در تحت ادارهء واحد ترک درآورند .

۴ - از آموختن زبان روسی خودداری می ورزند و برنامها ی علمی و فرهنگی رژیم را خنثی مینمایند .

۵ - برای تقویه روحیه ناسیونالیزم ترک و قیام مردم کتب و اوراق تبلیغاتی منتشر می کنند .

با این نیرنگ و حقه و نا مردمی، جلادان خنجر بدست ستالین در سال های ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸م با زهم بجان مردم افتادند و در مدت دو سال ۱۲ هزار مدوزن را در قفقاز شمالی بقتل رسانیدند.

بعضی از نویسندگان قفقازی و از جمله (گریگوری توکیف) رقم قربانیان قفقاز را بمراتب بیشتر از این و انمود کرده و در مجله (ایکو = اطلاعات نامه بین المللی) طبع پاریس شماره ۵۴ فبروری ۱۹۵۱ م نوشته است که :

((روس‌ها بی‌ظرفنا بودی ملیت‌های کاشی، شاشانی و انکوشی
دسیسه‌ها و توطئه‌های وحشیانه‌یی را استعمال کردند و بیش از یک
میلیون تن مسلمان را بنا بودی محکوم ساختند. تعدادی از افراد
این ملیت‌ها در خانه‌های شان از بین برده شدند و تعداد دیگری در
سایبریا و آسیای میانه در حالت تبعید و کارهای اجباری و شاقه
جان دادند و با این وضع جمهوریت‌های شان و انکوش از بین رفتند
و نام‌های شان از نقشه جغرافیایی محو گردیدند.))

مسابده تحویلخانه ها مبدل شد ، کتاب های چاپی ونسخ نفیس خطی وآثار تاریخی ، کتابخانه ها وموزیم ها همه روی جاده ها

گفتار هفتم -

سرنوشت مسلمانان تا تاردرولکاه و اورال:

مردمان مسلمان تاتار (والگاه و اورال) که همانند سایر ملیت های مسلمان از سلطه سیاسی تزارها رنج می کشیدند در جون ۱۹۱۷ میلادی و در جریان تظاهرات و خشونت ها علیه (تزار) کنفرانس را در (قازان) تشکیل دادند که در آن علما و فقهای تاتار و باشکیر اشتهاک و وزیر زبده و خواهان آزادی مردم و برقراری آئین شرع و احکام اسلامی شدند.

آنان خالص ترین ملیت های مسلمان بودند که در بین شان احدی با مفکوره کمونیسم و سوسیالیزم موافقت نداشت و به شدت با آن مخالفت می ورزیدند. هنگامی که قیام علیه تزار شدت یافت، تاتارها هم دوشادوش دیگران بپا خواستند و دست بمبارزه زدند. بلشویک ها که هنوز هویت شان بر ملیت های تاتار و باشکیر ناشناخته بود از موقع استفاده کرده با دادن وعده های آزادی و استقرار جمهوری اسلامی، همکاری آنان را بخود جلب نمودند. پس از پیروزی انقلاب و اعلامیه اعطای حق ارادیت ملیت ها توسط لنین و ستالین، تاتارها هم در پی خودسازی شدند و از همه اولتر به اعمار مساجد جدید و مراکز فرهنگی اقدام کردند. چنانچه در ظرف یکسال دودم مسجد جدید در آن نواحی اعمار گردید و تعداد مجموعی مساجد در میان تاتارها و باشکرها به هشت هزار ارتقا یافت. لیکن استعمار سرخ این ملیت ها را همانند دیگران مجال ندادند و یکسال بعد از انقلاب برایشان حمله کردند و نتوانستند و بچنگ شان افتاد مردم را کشتند و مال و دارائی آنان را به یغما بردند و تعداد اندکی که از آن معرکه جان به سلامت بردند و یا امکان فرار داشتند، به کشورهای چاپان، منچوریا و غیره فرار نمودند. و بالاخره بعد از یکسال آدم کشی و خونریزی و غارتگری در سال ۱۹۱۹م بجای حکومت مستقل اسلامی جمهوریت های

سوسیالیستی با شکروتا را استقرار یافت و صدای آذان بر مساجد و منابر خاموش گردید. بلشویک ها از همان آغاز به کشتن علما و مصادره دارائی های مسلمانان و املاک مراکز مذهبی و تخریب و انهدام آنها آغاز کردند و هر ظلم و ناروایی که از دست شان بر می آمد آنجا می دادند.

مردم با شکروتا تا رهم چون سایر مسلمین در برابر مظالم و تحسار روس ها بی تفاوت و آرام نه نشسته، در بهار سال ۱۹۲۰م دست به قیام و شورش زدند. این قیام ها به اندازه یی شدید و وسیع بود که روس ها در اوافا، اورال، والکا، قازان، استراخان و بعضی نواحی دیگر حکومت نظامی اعلان کردند و بر اثر آن وحشت و بربریت خود را در نواحی مذکور گسترش دادند. بلشویک ها که فکر می کردند مایه و منبع شورش ها ناشی از انگیزه های مذهبی و سهم گیری و تحریک علما و مذهبیون است، دیوانه وار بر حریم مسجد و قسرها تاختند و تمام اصول و احکام و مراسم مذهبی را از بین بردند.

چاپ خانه های که قرآن کریم و کتب دینی چاپ می کردند، همه مسدود و مصادره شدند. خانه ها و منازل و مدارس دقیقاً "تلاشی گردیدند و تمام آثار و کتب دینی را جمع آوری کرده و آنها را به عنوان (ضدانقلاب) در محضر عا م آتش زدند. ده ها سال زمان دختران و پسران کمونست شروع بکار نمود تا افکار و اذهان جوانان را با افسون بی خدائی و کمونیزم تخریب کنند.

در تمام شهرها و نواحی یا د شده تصفیه شدیدی آغاز گردید و در نتیجه آن تمام علما و مدرسین و افرادی که قلب و دماغ شان در ظلمت الحاد مسح نشده بود و از همکاری و تسلیم با بلشویک ها خودداری کرده بودند، به انواع بیداد و شکنجه محکوم شدند.

کمونست های محلی تا تار و پا شکری شمول بعضی از وزرا، و رجال عالی رتبه دولتی که با اشغال خاک شان بوسیله روس ها مخالف بودند و از سرکوبی و کشتار مردم امتناع می ورزیدند، یا کشته

شدند و با معزول گردیدند. و بدینمنوال از سال ۱۹۱۸م تا ۱۹۳۹م هفت هزار و هشتصد (۷۸۰۰) مسجد در مناطق تا تاروبا شکرمنهد م گردید. و ۲۵ هزار عالم و استاد به شهادت رسیدند.

در تمام دبستان ها و مکاتب متعلق به ملیت های موصوف، رسم- الخط لاتین رایج گردید و کلیه کتب درسی که برسم الخط عربی وجود داشت، جمع آوری و از بین برده شدند.

در سال ۱۹۳۹م مصادر، مزارع شخصی و رویکا رساختن زراعت اشتراکی در مناطق موصوف رویدست گرفته شد و همزمان با آن رسم- الخط لاتین نیز حذف و در عوض زبان و رسم الخط روسی بر مردم تحمیل گردید و در این اقدام جوانانی که بعد از سال ۱۹۳۰م در مکاتب روسی بدرس آغاز کردند از کتب دینی و آموزش فرهنگ اسلامی بی نصیب گردیدند و تدریجا "رابطه و پیوندشان با این میراث انسانی از هم گسیخت.

با انفاذ قانون کشا و رزی اشتراکی و نظام ظالمانه و ضد انسانی کمونیسم، دهقانان و کشا ورزان تا تاری شدیداً "عکس العمل نشان دادند و اربابان کرملن جهت درهم کوبیدن آنان تعداد زیادی از کمونست ها و ارتش سرخ را از مسکوبه منطقه اعزام نمودند. بلشویک های وحشی و گرسنه مسکوا زهیج جنایتی خودداری نکردند و کلیه افرادی را که با نظام کشا و رزی اشتراکی مخالفت داشتند، تبعید و زندانی فرمودند. حتی زنان تا تاری ژا با زور سرنیزه و شمشیر و ادا ربه آن کردند تا در فارم های کشا و رزی خوک ها را پرورش دهند.

این وحشت و بربریت مردم را بیش از پیش بر آشفت و در بهار سال ۱۹۴۱م با زهم بشورش پرداختند. چون روس ها در کیرچنگ دوم جهانی بودند و در وضع بدی قرار داشتند، موقتاً "از کشتار مردم دست کشیدند و بر نامه های زراعت اشتراکی خود را در مناطقی تا تاروبا شکر معطل کردند. ولی به مجردی که جنگ پایان یافت

وروس ها فرصت یافتند ، همه جنایات از سر گرفته شد .
 آدم کشان حرفه یی و بی فرهنگ بلشویک برکوی وایوان مردم
 ریختند و آخرین اهداف خود را با خنجر و سرنیزه جامه عمل پوشیدند
 تا تارهای غیور و مسلمان که از هیچ سودستی بیاری شان دراز
 نشد بعد از یک ربع قرن مقاومت و مبارزه به اسارت در آمدند و
 سوشل امپریالیزم روس در اوج شعار (آزادی ملت ها) پای این
 آزاد مردان را بزنجیر کشید .

* * *

قزاق ها و قرغز های آزاده نیز که پس از اعلامیه غدارانه لنین
 و ستالین جمهوریت های خود مختار و آزاد اسلامی تشکیل داده
 بودند ، در سال ۱۹۳۶ م مورد حمله قرار گرفتند و جمهوریت های
 اسلامی شان به جمهوریت های (سوسیالیستی) مبدل گردید و
 استقلال و خود را دیت شان به ذلت و اسارت .

سرنوشت اقلیت های مسلمان ساپیریا و مناطق اروپائی روسیه
 دارای فجایع و مصایب مشابهی بود . طبق آماری که در (اخبار
 روس) منتشره ، میونخ شماره ۴ ، سال ۱۹۶۰ م بجا پرسیده
 است ، مناطق مذکور قبل از انقلاب اکتوبر دارای (۷۸۰۰) قصبه
 مسلمان نشین بود که از جمله شش میلیون و پنجصد هزار نفر از ترک
 های ناتا ربودند . اما متاء سفاکانه زندگی مذهبی و سیاسی آنان
 همانند سایر ملیت های مسلمان دستخوش بیدادگری ها ، درنده
 خویی ها و غارتگری هایی شد که کمونیسم در روسیه به ارمنستان
 آورد .

* * *

نا گفته نباید گذاشت که مراکز فرهنگی و مذهبی سایر ملیت ها
 نیز از وحشت و بربریت بلشویک ها مصون نماند و تمام آن یکسره
 ویران گردید . مثلاً قبل از حاکمیت کمونیسم در روس بیش از ۴۰۰
 کلیسا تنها در مسکو وجود داشت که همه آن توسط لنین و ستالین

وسروان شان به فسادخانه‌ها مبدل گردیدند.

این بود سرنوشت ملیت‌ها و ملت‌هایی که دور از سایه و سودای
کرکس استعمار، با افتخار و شرف و سرافرازی زندگی می‌کردند.
نه بر ملک و ماوای کس دست‌درازی مینمودند، نه بر کلبه و
کاشانه کس آتش می‌زدند، نه بر حریم حرمت و اقلیم دیگران تجاوز
بعمل می‌آوردند، نه فکر توسعه‌طلبی و استثمای روستاها و روستاها
داشتند، نه از غیر خود باج و خراج می‌خواستند، نه ثروت‌های
طبیعی ملت‌های دیگر را بغارت برده بودند نه تهدیدی برای
امنیت و موجودیت روس بحساب می‌آمدند، نه پیمان و اتحادی
علیه کمونیسم و کمر ملن بسته بودند، نه دستگای از میزائیل
و کلاهک‌های هسته‌یی در اختیارشان قرار داشت!!

فقط و فقط آنچه داشتند، آزادی و هویت و مدنیت و فرهنگ و
انسانیت و عقیده و ثروت‌های طبیعی و دست‌نخورده آنان بود.
و این چیز است که دشمنی و طمع با آن در خون روس عجین است، و
تا هست، بر نیستی و غارت آن مبادرت می‌ورزد.

پنا برای این عجب نیست که از فضای روس‌خون می‌بارد، از کوی و
برزش بوی خون می‌آید، از جنگ و دندان‌ش‌خون می‌جکد، قول و
قرارش رنگ خون دارد، خون‌خواری آئین اوست، از خون تغذیه
می‌شود، و تمام تلاش این زالوها و پرازیت‌های آفرینش برای
آنست که از مرک و نابودی و بلعیدن خون و ثروت‌های دیگران
زندگی و هستی خود را فراهم سازند.

ملت‌ها باید بمیرند، ثروت‌ها باید بغارت برده شوند، رشته‌ها و
ریشه‌های معنویت و فرهنگ بشکند و قطع گردد، هویت‌ها
و شخصیت‌ها مسخ شوند، طایرانندیشه و آزادی را باید سربزنند
بنای عقیدوی و فکری را و از کون ساختند، زنده‌جانی باید
نماند، نقش مدنیت‌ها از لوح تاریخ زدوده آید و طوما را انسان
و انسانیت درهم‌نوردد، سرزمین‌ها بخون شسته شوند، تا!!

آری! تا ابرجایان وحشی و خونخوار قطبی بر بساط زمین حاکم گردند و برق‌گردن‌ها و شکم‌هایی خود بیفزایند.

این است اولین و آخرین غایه و هدف روس‌ها که برای رسیدن به آن از هیچ وسیله‌ی خودداری نمی‌کنند و چنانکه گفته‌ام مدیر هیچ معیار و موازینی جز خواست خویش پا بند و متعهد نمی‌باشند. هر جاد دست‌شان رسید چنگ می‌اندازند، هر کراضعیف دیدند نابودش مینمایند، هر که در دام‌شان افتاد به ذلتش می‌کشند، بر هر چه دست یافتند، غارتش میکنند، هر جا رسیدند آتش می‌افروزند، هر کجا پا نهادند مزبله‌اش میسازند، و روس یعنی همین !!!

روس یعنی مجسمه‌ی ازدروغ و حقه‌بازی، روس یعنی پیکره‌یی از خبث و شرارت و پستی و پلیدی، روس یعنی جرثومه‌ی فساد و تباهی و ویرانی، روس یعنی (وبای) ملح و امنیت و آسایش روس یعنی سمبول غدار و خیانت و جنایت، روس یعنی دشمن انسان و انسانیت، روس یعنی سنگ خلقت، روس یعنی (تقاله) آفرینش، روس یعنی ابلیس در کسوت آدم !!!

و نمیدانم غیر از این دیگر چه بگویم!! کارنامه‌های ننگین و سیاهی که (تزارها) و وارثان آنان (فاشیست سوسیالست‌ها) در تاریخ انجام داده‌اند، خود آئینه‌ی است‌گویا که تصویر این جلادان و آدم‌کشان بی‌فرهنگ و فتنه‌جو، بخوبی در آن منعکس میباشد. و امیدوارم خوانندگان و هموطنان رنج دیده و آواره من، فریاد اسیران هم‌قفس خویش را از کرانه‌های تاریخ بشنوند و احوال کشتگان و قربانیان استعمار سرخ را در این نامه، پریشان مطالعه فرمایند و بدانند که:

اندروین ره‌گشته‌سپاران اند قربان شما.

فصل پنجم

جنايات تاريخى لنين وستالين در ايران

در صفحات قبلى گفته آمد كه (تزارها) بار بار براى ايران تجاوز كردند و حمهء زيادى از خاك اين كشور را مخصوصاً "در زمان قاجار" ها به قلمرو خويش ضميمه نمودند. براى اين سلسله و نفوذ در سال ۱۸۷۹م يك نيروى ژاندارمرى را بنام (بريگاد قزاق) در شمال ايران تاسيس كردند. مگر چه بعضى افراد و افسران ايرانى هم در آن شامل بودند، اما در راس آن يك افسر روسى قرار داشت، و او بود كه در سال ۱۹۰۷م مجلس شورى ملي ايران و مشروطه خواهان را به توبست و شاه قاجار را با رديگر بقدرت رسانيد.

در اگست ۱۹۰۷م و پس از يك سلسله مذاكرات طولانى و سرى بى بن روس و انگليس، سرزمين ايران به سه بخش تقسيم گرديد، قسمت بزرگ و شمال آن به روس ها تعلق يافت، قسمت كوچكى را در جنوب انگليس ها متصرف كردند و يك منطقه بيطرف بشمول تهران را در اختيار دولت باقى ماند.

در آغاز جنگ جهانى اول با وجود آنكه ايران بيطرفى خود را اعلان كرد، روس و انگليس بنام جلوگيرى از نفوذ عثمانى و آلمان، خود بخش هاى زيادى از خاك ايران را اشغال نمودند و براى ايران فاجعهء تازه بى آفريدند. بعد از انقلاب اكتوبر ۱۹۱۷م بلشويك ها سعى نمودند شبكه هاى رادى شمال ايران نيز بوجود آورند و اين برنامه مخصوصاً "در (گيلان) به سرعت و موفقيت انجام يافت و تعداد قابل توجهى از جوانان صيد دام و دامداران روس و كمونيست شدند و در حزبى كه به سال ۱۹۱۹م بنام (عدالت) دريا كو تشكيل يافت عضويت حاصل كردند.

هنگام برگزارى (كنگرهء ملل شرق) در باكو كه در سال ۱۹۲۰م به وسيلهء لنين گشايش يافت و هدف آن ارزيابى اوضاع اجتماعى

سیاسی جوامع شرق و انسجام و نحوه پخش اندیشه کمونیسم در میان ایشان بود، تقریباً " ۱۸۰ نفر از کمونیست های ایران به شمول سید جعفر جواد زاده که بعداً "به (پیشه وری) معروف شد، در آن شرکت داشتند.

پس از پایان کنفرانس و با توجه به اهمیت ایران و اوضاع مساعدی که در آن کشور وجود داشت، پنجمین نفر بلشویک آموزش دیده از سوی لنین ما موریت یافتند تا همراه با حیدر علی اوغلی که در راس کمونیست های شمال به با کورفته بود، عازم ایران شوند و شبکه های کمونیسم و برنامہ های خود را سازمان بخشند.

همچنان روس ها مرکزی را جهت آموزش ما رکسیزم و کمونیسم در اصفهان دایر کردند که اداره ورهبری آنرا قونسل روس برعهده داشت. در این لانه فساد تعداد زیادی از جوانان ایرانی به بیراهه کشیده شدند و همین مرکز و همان افراد بودند که بعداً "در

تشکیل حزب توده نقش اساسی ایفا کردند و جامعہ ایران را به بدبختیها کشانیدند. ضعف اداری دستگاه قاجار و نفوذ سیاسی و نظامی روس در ایران، زمینه را از هر جهت برای رشد کمونیسم و جرئت کمونیستان مساعد کرده بود، صدها کتاب ما رکستی و الحادی از روسی ترجمه میشد و بسرعت در میان مردم توزیع می گردید.

اینکه روس ها امروز هم حتی در شرایط انقلاب اسلامی ایران دست از اصفهان برند و افراد را از سازمانهای تبلیغاتی و جاسوسی مسکوبنامہ های کارشناس و متخصص در این شهرتاریخی و زیبا سرگرم فعالیت اند، همان انگیزه ها و علایق دیرینه است که پای روس و شبکه های آنرا در ایران مستحکم کرده است.

لنین که برنامہ های شیطانی و استعماری دراز مدتی برسر داشت و میخواست پایگاه کمونیسم را در ایران سنگربندی کند و از آنجا برای نفوذ در کشورهای منطقه استفاده نماید، علی الرغم

پشت این تصویرها چوبهای بلندی در زمین نصب شده است .
 آنگاه بسوی تصویر بزرگ میروند و به آن سجده میکنند و میگویند :
 (خدا یا من از شهر دوری آمده ام و چند سرکنیز و چند پوست سمور
 همراه دارم) تا آنکه تمام آنچه از کالاهای خود آورده است ،
 بزبان میآورد . سپس میگوید : (با این هدیه پیش تو آمده ام)
 آنگاه آنچه را که با خود آورده در مقابل آن چوب میگذارد و می-
 گوید : میخواهم تا جری بادینار و در هم فراوان بمن روزی کنی تا
 آنطور که دلخواه من است از من بخرد و با گفته ام مخالفت نکنند ،
 سپس میروند .

هرگاه نتوانست آنرا بفروشد و قاطعتش بطول انجامید برای بار
 دوم و سوم هدیه میبرد . و اگر منظورش انجام نشد برای هر یک از
 آن تصویرهای کوچک هدیه برده از آنها شفاعت میطلبد و میگوید :
 (اینها زنان و پسران و دختران خدای ما هستند) و همینطور از
 یک یک تصویرها خواهش میکنند و آنها را به شفاعت میخواهند و در
 برابر ایشان گریه و زاری مینمایند و چون کار فروش برایش
 آسان نشد و معامله کرد میگوید : (خدای من حاجتم را برآور و بیا بد
 به او پادشاه بدهم) .

سپس چند گوسفند یا گاو حاضر کرده میکشد و قسمتی از گوشت آنها را
 صدقه میدهد یا قیرا دزیرا بر آن چوبه بزرگ و چوبه های کوچک اطراف
 آن میاندازد و کله های گاو و گوسفند را بر چوبی که روی زمین
 نصب شده است آویزان میکند . چون شب فرارسد ، سگهای آمده همه
 آنها را میخورند . آنگاه کسی که اینکار را کرده است میگوید :
 (خدا یا من خشنود شد و هدیه ام را خورد) .

وقتی یکی از ایشان بیمار شود در مکانی دور از خودشان
 چادری برایش نصب میکنند و او را درون آن انداخته مقداری
 نان و آب نزد وی میگذارند و در اینحال نزدیکش نمیروند و با او

شعارهای (صلح و همزیستی) در سال ۱۹۲۱ م به رشت ایران لشکر کشی نمود. در نتیجه این لشکرکشی و حاکمیت روس در شمال، کمونست های ایران عملاً "وارد صحنه شدند و حزب خود را رسماً "در بنتر انزلی بنام (حزب کمونست ایران) اعلان کردند. موسسین این حزب همان اعضای قبلی حزب (عدالت و بیان) بعدی حزب (توده) بودند که جریان آنرا در همین مبحث مطالعه خواهید کرد. حمله لشکریان لنین به ایران علاوه بر هسته گذاری حزب کمونست، وضع نا هنجار و هرج و مرجی را هم که بعد از جنگ جهانی اول در این کشور بوجود آمده بود، بحرانی تر کرد، و رضا خان که در آن ایام جزو افسران بریگاد قزاق بود، جهت نجات کشورش از بحران، بتاريخ ۳ اسفند ۱۲۹۹ هـ ش مطابق ۲۱ فبروری ۱۹۲۱ دست به کودتا زد و تهران بدون مقاومت بدست کودتاچیان افتاد.

احمد شاه قاجار در برابر کودتاچیان ناچار به تسلیم شد و بنابر این رضا خان به صفت سردار سپه و وزیر جنگ، و سیدضیاء الدین روزنامه نویس معروف، بحیث نخست وزیر معین گردیدند.

حکومت جدید بلافاصله هیأتی را بروسیه اعزام داشت و از میکو خواست تا قوایش را از خاک ایران برون کشد. روس ها که بابت این گذاری (حزب کمونست) قسماً "به هدف رسیده بودند در برابر درخواست ایران پاسخ مثبت دادند و بتاريخ ۲۶ فبروری ۱۹۲۱ م بنین ایران و روسیه یک پیمان دوستی در مسکو به امضاء رسید که بر اساس آن بلشویک ها تمام قراردادهای قبلی را که بین ایران و دولت تزاری به امضاء رسیده بود، ملغی اعلان کردند و آنرا ضد منافع و حقوق مردم ایران دانستند. اما این پیمان و قرارنامه تنها جنبه عملی نداشت و روس ها از مناطقی که در وقت تزار ها تصرف کرده بودند، دست بردار نشدند، بلکه در قرارداد جدید هم بنابر پیش بینی ها و برنامه های استعماری خویش مواردی را

کننا نیدند که نفوذ و مداخله بعدی مسکورا در امور داخلی و خارجی ایران ، برای همیشه تضمین میکرد . و به این ترتیب پیمان حدید هم حکم یک گذرنا مهیی را داشت که روس ها بوسیله آن هر لحظهیی که میخواستند ، میتوانستند داخل خاک ایران شوند . مثلاً "در ماده (۶) قرار داد مذکور تذکر گرفته بود که :

((... اگر پارتی سوم یا کشور ثالثی از طریق مداخله نظامی قصد تسلط بر خلیج فارس داشته باشد ، یا یک قوت بخواهد که ایران را بحیث پایگاه ضد روسی استعمال کند و یا اگر یک قدرت خارجی ، سرحدات روسی و متحدینش را تهدید نماید ، و حکومت ایران نتواند که در برابر تهدید اقدام ورزد ، در انصورت روسیه حق دارد که پس از یک مرتبه آگاهی به حکومت ایران ، عساکر خود را بداخل ایران اعزام دارد و از منافع خود دفاع کند . روسیه تعهد می نماید که پس از رفع خطر عساکر خود را بزودی از ایران خارج سازد)) (۱)
مدتی بعد رضا خان امور صدارت را نیز به عهده گرفت و بتاريخ ۱۲ دسمبر سال ۱۹۲۵ م مجلس شورای ملی ایران در حالی که احمد شاه قاجار در پاریس بسر می برد ، او را از سلطنت خلع کرد و رضا خان را بحیث پادشاه ایران انتخاب نمود . بارویکا را مدن رضا شاه که خود خواهان یک سلسله ریفرم های سیاسی و اجتماعی بود ، روزنامه های زیادی در ایران بوجود آمد و فعالیت های سیاسی و مطبوعاتی وارد مرحله جدیدی شد . دیموکراسی و ریفرم اجتماعی موضوع مقالاتی بود که هریک ، از نشرات مذکور با آتب و تاب آنرا پخش میکردند .

اما جریانات آنروز و روزنامه هایی که انتشار می یافت ظاهراً "در دو قطب مخالف قرار داشتند ، دستهیی از روس و نزدیکی ایران با آن ، حمایه و طرفداری می کردند و گروهی برضدان ، کمونسست

های ایران هم که تا آنوقت خود را در صفوف مشروطه خواهان — مارکس قلمداد کرده بودند، موقع را برای نشر و تبلیغ مفکوره مارکس ولنین مسا عددا نسته فعالیت های خویش را شدت بخشیدند.

دکتر تقی ارانی از اهل آذربایجان که پس از تحصیل در آلمان و اشراف بری از کمونست های آن کشور به ایران بازگشته بود، در نیمه سال ۱۹۳۵ م یک گروه پنج نفری تشکیل داد تا مفکوره کمونیسم را بصورت اساسی بین مردم تبلیغ نمایند. این گروه در گذشته که اغلب همان اعضای (حزب کمونست ایران) بودند، از طریق نشر مجله یی بنام (دنیا)، توجه بعضی معلمان، قضات، شاگردان معارف، قانون دانان و کارگران را بخود معطوف داشتند و زمینه نفوذ خود را فراهم کردند.

کار این گروه به حدی بالا گرفت که در سال ۱۹۳۱ م بر بسیاری افراد و رجال مهم سیاست و ادب که در جهت مخالف قرار داشتند هتک حرمت کردند و رقبای خویش را آشکارا مورد حمله قرار دادند.

رضا شاه به منظور نجات ایران از سلطه روس و انگلیس و با این درک، احساس که واشنگتن نسبت به دوری راه و بعد فاصله در ایران نفوذ نخواهد کرد، نفت کشورش را به کمپنی های امریکائی سپرد. همچنان تعداد زیادی از پروژه های خود، بشمول فابریکه اسلحه سازی، راه آهن، برق رادیو و امثال آنرا با آلمانها قرارداد نمود. و بر اثر آن تعداد قابل ملاحظه یی از کارشناسان و کارگران آلمانی در سال ۱۹۳۶ م وارد ایران شدند.

این اقدامات برای روسها که خود را وارث و ژاندارم منطقه تصور میکردند، خوش آیند نبود. و بنا بر این بر مداخلات و تخریبات خود در ایران افزودند و کماتهایشان نیز با تابعیت از مشی باداران شان، رضا شاه و سیاست های او را شدیداً "مورد انتقاد قرار دادند.

شاه ایران که از مداخلات روزافزون روسها و نفوذیادی شان در

میان مردم احساس خطر میکرد و نمیتوانست در برابر آن بیتفاوت باشد، تقی ارانی و ۵۲ نفر از رفقایش را در سال ۱۹۳۷ میلادی گرفتار زندانی کرد و این امر روابط روس و ایران را به تیرهگی کشید.

در سال ۱۹۳۹م همین که جنگ دوم آغاز یافت، ایران فوراً اعلان بیطرفی کرد و از درگیری با آن خودداری نمود ولی این جنگ در اروپا محدود نشد و پس از حمله آلمان به روسیه در ۲۶ جون ۱۹۴۱ میلادی، ساحه آن به شرق میانه نیز کشیده شد.

روس ها که همیشه در ایام خطر و بحران از انگلیس ها استمداد جستند، این بار هم از موقع استفاده کرده و لندن را جهت اشغال ایران تشویق کردند. تشویش عمده و بهانه ایشان این بود که مبادا آلمان از طریق ایران جبهه دیگری را علیه روس بگشاید و منافع متفقین را به خطر مواحه گرداند.

هر دو کشور روس و انگلیس پس از مذاکره و موافقت، یادداشت مشترکی را به تاریخ ۱۹ جولای ۱۹۴۱م به حکومت ایران تقدیم کردند و شاه ایران خواستند تا کارشناسان و کارگران جرمنی را از ایران خارج کنند. اقدام به این کار مسلماً "برای ایران بسیار زیان آور بود. زیرا با خروج کارگران آلمانی تمام صنایع و پروژه های آن معطل میشد و اقتصاد آن کشور را شدیداً لطمه میزد. لذا به استناد اینکه ایران اعلان بیطرفی داده است و خروج کارشناسان آلمانی بر روابط سیاسی و منافع اقتصادی آن اشرا تا مطلوب وارد میکند، از پذیرش درخواست انگلیس و روس معذرت خواست.

روس ها با رد دیگر خطا رد اند که هرگاه جرمن ها در خاک ایران باقی بمانند، این کشور مجبور است بر اساس پیمان سال ۱۹۲۱ عساکر خود را بداخل خاک ایران سوق دهد.

موافقت روس و انگلیس برای اشغال ایران:

چرچل در یادداشت های خود مینویسد که بتاریخ ۲۲ جولای ۱۹۴۱ م به جنرال کینان در عراق دستور داده شده بود که آبادان و سایر مناطق نفت خیز را به تصرف خود درآورد. بعدیک پلان دیپلوماسی و عسکری را به اتفاق همدیگر (روس و انگلیس) در لندن طرح می کنند و با هم توافق می نمایند تا ایران را مشترکا "اشغال کنند". روی این توافق در ۱۷ اگست ۱۹۴۱ م هر دو کشور به ایران یادداشتی را تسلیم کردند و با زهم تقاضا نمودند که آلمان ها را از ایران خارج سازند. دولت ایران اینبار خطر را جدی تلقی کرد و تعهد نمود که تمام خارجی ها را که کارشان را ایرانی ها انجام داده بتوانند از ایران خارج خواهند ساخت. منتهی انجام این عمل وقت میخواست و باید به ایران مدتی مهلت داده شود.

در ۲۵ اگست ۱۹۴۱ م وزیر مختار انگلیس و سفیر روس یکجا به خانه علی منصور صدر اعظم ایران رفتند و از قصد لشکرکشی خود به ایران او را در جریان قرار دادند. فردای آن ، روس ها بالشکسر بیکرانی بر آذربایجان ، رشت ، زنجان و رضائیه حمله کردند و همزمان با آن قوای انگلیس ، آبادان و بندر شاپور را به تصرف خویش درآوردند و تا اهواز و کرمانشاه پیش رفتند. رضا شاه میخواست مقاومت کند لیکن عساکر ایران کاملاً مضمحل شده بود و افسران ایرانی نسبت به هجوم بیگانگان به کشورشان وعدم کارآیی نظام و ارتش علیه آن ، یخن های خود را پاره کردند.

در ۲۷ اگست ۱۹۴۱ م علی منصور استعفا کرد و محمد علی فروغی صدر اعظم شد. در ۳۰ اگست یار دیگر متفقین ، پسر شاه ایران قشار آوردند تا در ظرف یک هفته آلمان ها را از خاک خود خارج کند ، حکم مت ایران با زهم تقاضای قبلی خود را تکرار کرد و از متجاوزین خواست که در پیشنهادهای خود تجدید نظر کنند. لیکن آنان بکار خود

دادا به دادند و بدنبال همجوپیشنها دات که حزبها نه حوئی مضحک
 واستعماری مفهومی نداشت ، مجدداً " دست به تعرض و بیشروی
 زدند . انگلیس ها مناطق خانقین ، کرمان شاه و سایر مناطق
 شمال خلیج را اشغال کردند و روس ها تبریز و مناطق شمال و جنوب
 شرق و اتاسمنان ، بندر شاه و قزوین متصرف گردیدند .

در ۱۵ سپتامبر ۱۹۴۱م روس ها از شمال و انگلیس از جنوب به سوی
 تهران پیشروی کردند و رضا شاه اخبار را " از مقام خود کناره گیری
 کرد و از طریق اصفهان کشور را ترک گفت .

در بیستم سپتامبر ۱۹۴۱م محمدرضا پسر ۲۲ ساله اش جانشین وی
 گردید و بلافاصله مذاکرات سه جانبه بین روس ، انگلیس و ایران
 نسبت به خروج آنان از ایران آغاز شد . در نتیجه این مذاکرات
 که تا ۲۹ جنوری ۱۹۴۲ دوام یافت ، موافقتنامه ای بین طرفین بـه
 امضاء رسید و به اساس آن روس و انگلیس تعهد نمودند که حاکمیت
 ملی ، تمامیت ارضی و استقلال ایران را محترم بشمارند .

بنیادگذاری حزب توده ، همداد و جاسوسی :

شاه جوان و جدید ایران پس از اشغال تخت پدر در اولین فرصت
 عفو عمومی صادر کرد و تمام زندانیان سیاسی را آزاد ساخت .
 کمونیستهای معروف ایران هم جزو اکثر ترقی ارانی که قبلاً در
 زندان قوت گرفته بود ، همه از زندان رها شدند و حسب دستور سفارت
 روس فوراً " به تشکیل حزب توده اقدام کردند . در اوایل سپتامبر
 ۱۹۴۱م ، اولین جلسه موسسان آن در محضر علی اوفکار دارسفارت
 روس برگزار گردید و کمیته مرکزی موقت حزب بنا م کمیته موقت ۱۵
 برگزیده شد و یک شهزاده لیبرال قاجاری نام محسن سکندری در رأس
 آن قرار گرفت .

محسن سکندری ، جعفر پیشه‌وری ، رضاروستا ، عبدالصمد کامبخش
 احاطه طبری ، دکتر محمد بهرامی (تیوریسن مارکسیزم) و عده

دیگر از جمله کاری بود که در تاسیس این حزب و روابط با روس سهم فعال داشتند.

در نوامبر ۱۹۴۱م کمیته موقت ۱۵، ژورنالی را بنام (سیاست) انتشار داد و افکار و اهداف خود را بوسیله آن پخش نمود. در این مرحله هنوز توده‌های سازمان‌یافته کمونیست‌ها و وابستگی به روس‌انکار می‌کردند و ادعای شان آن بود که سازمان شان یک تشکیلات ساده، کاریگری و هدفش بوجود آوردن ریفرم‌های سیاسی و اجتماعی در ایران، و در نهایت مبارزه علیه مداخلات استعماری و امپریالیستی باشد. این شعار و روش به سرعت بین مردم کارگران و اقوام و نژادهای قشار مختلف اجتماع را بخود جلب کردند.

در سال ۱۹۴۲م نخستین کنگره موقتی حزب توده در ایران برگزار گردید که در آن ۱۲۰ نماینده از طبقه روشنفکر، دهقان و کارشناس و کارگزاران و وزیدند و برنامه‌ها و گزارش‌های حزبی را مورد بحث و تصویب قرار دادند. ضمناً "در این کنفرانس مسئله حقوق بشر، لغو قانون جون ۱۹۳۱ (که برای کمونیست‌ها و مخالفین سلطنت اجازه فعالیت نمیداد)، تقسیم زمین‌های رضا شاه به دهقانان، قبول ۸ ساعت کار در روز، برسمیت شناختن اتحادیه‌های تجاری و تضمین حقوق اجتماعی زنان را به دولت پیشنهاد کردند و تعمیم آنرا خواستار شدند.

قوای روس در ایران که بین هشتاد تا یکصد هزار تخمین می‌شد و حدود ۱۵۰۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ عراده توپخانه سنگین آنرا همراهی می‌کرد، در تبریز (مرکز آذربایجان) و قزوین (۸۰ کیلومتری شمال تهران) متمرکز شدند. سفارت روس و گماشته‌هایش در همین ایام دوشادوش فعالیت‌های حزب توده، با اعضای پارلمان، بنویسندگان سیاسی آزاد شده، و افراد چپ‌فهم ایران تماس حاصل کرده شعار می‌دادند که ما برای نجات ایران آمده‌ایم، ما حاضریم که



سفر افسان تهران
مردم، روز ولادت، سالین

با شما کمک کنیم و مناطق نفت ایران را از انگلیس آزاد سازیم .
 در خزان ۱۹۴۳ م انجمن روس و ایران تاسیس گردید و با وجود
 آنکه شخصیت های برجسته و وطن دوستی در آن عضویت داشتند ، فلم
 ها و اخبار های روسی از طریق این انجمن در بین مردم توزیع
 می شد . وجه بدبخت و بیچاره است ملت های که در خوش خدمتی به
 استعمار ، خود بر ریشه خود تیشه میزنند و سر نوشت کشور و مردم خود
 را قربانی منافع و مصلحت های آنی و زود گذر شخصی خود می -
 کنند !!

بحران اداری و سیاسی هر روز وسعت می یافت بعدی که تقریباً
 ۵۰۰ نفر سیاست مدار و ژورنالیست و تاجربه اتها هم کاری با
 آلمان ، توسط روس و انگلیس گرفتار شدند و هیچکس جز توده یی
 ها مصوونیت نداشت .

بتاریخ نهم سپتامبر ۱۹۴۳ م پس از آنکه جرمنی از روسیه عقب
 نشینی کرد ، ایران تحت فشار متجاوزین علیه آلمان اعلان
 جنگ داد . غرض از وارد کردن فشار بر ایران مبنی بر جبهه
 گیری علیه آلمان آن بود تا روابطش را با این کشور بکلی بر هم
 زنند و ایران را در صحنه اقتصادی و سیاسی هم تحرید نمایند .

کنفرانس تهران :

در جریان جنگ دوم جهانی و اشغال ایران توسط قوای متفقین
 روزولت رئیس جمهور ایالات متحده ، آمریکا ، استالین صدراعظم
 روسیه و چرچل صدراعظم انگلستان وارد تهران شدند تا درباره
 آینده جنگ و سر نوشت ایران با هم تبادل نظر کنند . در این
 کنفرانس که از تاریخ ۵ تا ۹ برج قوس ۱۳۲۲ ه ش مطابق ۲۶
 الی ۳۰ سپتامبر ۱۹۴۳ م ادامه یافت به اتفاق آراء فیصله
 کردند تا حاکمیت ملی ، استقلال و تمامیت ارضی ایران را محترم
 بشمارند و عساکر خود را پس از ختم جنگ در مدت شش ماه از ایران

خارج سازند.

در آن ایام برخلاف تمام تیوری های علمی، اجتماع نقیضین چنان ممکن شده بود که روز ولت شب ها در سفارت شوروی بسر می برد. و پنداشتی که چرچل و ستالین از یک مادر بدنیکی آمده اند.

بهر حال آمریکا و انگلیس بر قول و قرار خود در کنفرانس تهران عمل کردند و عساکرشان بعد از جنگ خاک ایران را ترک گفتند. اما روس های غدار علی الرغم پیمان مذکور از توطئه و جناحیت دست نکشیدند و تا آنجا که ممکن بود در ایران توقف نمودند و بر مردم و سرنوشت آن خیانت کردند.

ادامه فعالیت های حزب توده:

در سال ۱۹۴۴م توده ای ها دست به ابتکارا ت جدیدی زدند و چندین اتحادیه های تجاری را در مشهد، تهران، اصفهان و تبریز تاسیس نمودند. این اتحادیه ها بوسیله رضا روستا که یکی از موسسین حزب توده و عضو کمیته مرکزی آن بود، اداره میشد. و شعار آنرا دفاع از حقوق کارگران، تعلیم و تربیه کارگران، شرایط کار و مزد کارگر، احتوا میکرد. کمونست ها از این اتحادیه ها بحیث پایگاه های تبلیغاتی بسیار استفاده کردند و شما را عضای آن در اندک مدتی به ۱۵۰ هزار نفر رسید. دهقانان سمت شمال نیز بوسیله خودروس ها و ایادی شان در آن منطقه سازماندهی و مجهز می شدند و اوضاع سیاسی ایران بسه مرده بی صاحبی مشابیه داشت که کرگس استعما را زگوشست و پوست آن خود را تغذیه میکرد.

از اول تا دهم اگست ۱۹۴۴م، اولین کنگره حزب توده در تهران برگزار گردید، که مجموعاً ۱۶۴ نماینده از ولایات و اصناف مختلف ایران در آن شرکت کردند. در این کنگره ضمن برخورد

های ذات البیننی که شرح و تفصیل آن بی لزوم خواهد بود ،
تشکیلات و اساس نامه حزب تصویب گردید و پرنسب رهبری دسته
جمعی مورد توافق قرار گرفت .

از آن تاریخ به بعد حزب توده نقاب از چهره برافکند و روزنامه
رهبرنشریه^۱ حزب در شماره ۱۶ دسمبر ۱۹۴۴ خودنوشت :

((هر حکومتی که علیه جنش ما مبارزه کند فاشیست است و ضرور
محو خواهد شد و هر گروهی که روابط بین ایران و روسیه را تخریب
کند ، متحدانگلیس و دشمن مردم ایران است .))

حقا ! چقدر انسان در ظلمت اندیشه^۲ کمونیسم ذلت پذیری عار
میشود که حتی هویت انسانی اش را از یاد می برد ، خود ، مردم
وطن و آزادی اش را فراموش می کند ، بربردی دیگران می -
بالد ، از آقا بودن و آقا زیستن دوری می جوید ، احساسش
می میرد ، بحدی که از حیوان هم زیون ترمی شود . فقط لذت و
ذایقه زندگی اش در آن است که سربه آخور صاحبش بگذارد و هر
آنچه و بخوردش میدهد آنرا نشخوار کند و همین !!

بسا دیده شده است که حیوانی نسبت به تحا و ز حیوان دیگر به حریم
آخور و چراگاه و آب و دانهاش ، خشمگین و عصبانی می شود ، از
خشم می غرد ، می تپد و با یوز و کله و شاخ و سم و منقار خویش بجان
متجا و ز حمله می نماید . اما روشنفکران مترقی حزب توده این
موجود دوپا و پر ادعا ، درست در ایامی که حادها و خیابان های
کشورشان انباشته از افراد و اسلحه استعمارگران و متجا و زین
بود و آزادی و حاکمیت ملی و تمامیت ارضی مملکت در معرض
نابودی و خطر قرار داشت ، خود در صف دشمن ایران قرار گرفتند
و از تحا و ز آن عاشقانه استقبال کردند . و به این ترتیب قدرت
اجرائی و نقش دفاعی کشور را بحدی تضعیف نمودند که حکومت
مرکزی بدون موافقت روس ها نمیتوانست در شمال ما موری مقرر
فرماید و همه چیز و همه جا در اختیار روس ها و اجرائش قرار داشت .

صحبت نمیکنند حتی در تمام مدت بیماری او را پرستاری نمیکنند. خصوصا "اگرنا" توان یا برده باشد. هرگاه بهبودی یافت و برپا ایستاد نزد آنان بر میگردد و او را گرمدا و را میسوزانند. چنانچه این شخص برده باشد او را به حال خود میگذارند تا سگها و پرندگان گوشت خوار آن را بخورند.

بمن میگفتند ایشان هنگام وفات سران خود کارهای دربار را انجام میدهند که کوچکترین آنها سوزاندن است. من میل داشتم از آن آگاه شوم تا آنکه خبر یافتن مردی از بزرگان ایشان درگذشته است. او را درون قبرش گذاشتند و روی آنرا برای ده روز با سقف پوشاندند. تا آنکه از بریدن و دوختن لباس فراغت یافتند.

اما درباره اشخاص فقیر قایق کوچکی برایشان میسازند و چنانچه شان را درون آن گذاشته قایق را میسوزانند. در مورد شخص مالدارهائی او را جمع نموده سه قسمت میکنند. یک سوم آنرا به کسانش میدهند و با یک سوم آن لباس برایش آماده می کنند. با یک سوم دیگر شراب تهیه نموده در روزی که کنیزش خود را میکشد و با ارباب خود سوزانده میشود، میکساری میکنند.

آنان شب و روز بایی پروائی با ده گساری میکنند و آنقدر شراب مینوشند که گاهی یکی از ایشان در حالی که جام در دست دارد می میرد. اگر یک نفر رئیس از ایشان بمیرد کسان او به کنیزان و غلامانش میگویند که کدامیک از شما با او میمیرد؟ یکی از ایشان میگوید: (من) وقتی چنین گفت نباید هرگز از این فکر با ز گردد و اگر بخواد چنین کند او را رها نمی کنند. بیشتر کسان میگویند که اینکار را انجام میدهند از کنیزانند.

وقتی شخص پیش گفته درگذشت به کنیزانش گفتند: کی با او می میرد؟ یکی از ایشان گفت: (من) سپس دو کنیز برایش گذاشتند تا او را نگاهداری کنند و هر کجا می رود همراهش باشند. ایشان

چنانچه در انتخابات شورای ملی عهدصدا رت (علی سهیلی) نه نفر از توده‌ئی ها عضو مجلس شدند که یکی از امفهان بود و بقیه از شمال . این نه نفر در واقع حکم نه پرازیت کشنده و فاسدی را داشت که فضای مجلس شورای ملی ایران را مسموم کردند . و به اثر تشنج و تخریبی که بخاطر دفاع از منافع روس بعمل آوردند دولت ایران در درگیری های داخلی گیر ماند ، سقوط پیاپی حکومت و انارشی زمینه را برای بهره برداری و فعالیت های فکری و استعماری روس مساعدتر ساخت .

در همان سال (۱۹۴۴م) حکومت انگلیس و آمریکا خواهان دریافت امتیاز نفت جنوب ایران شدند و مذاکراتی با کمپنی های انگلیس و آمریکا رویدست گرفته شد . توده‌ئی ها نسبت به این عمل همه روزه بر دولت ایران در شورای ملی حمله و اهانت می - کردند و دستگا ها کم را از اقدام به چنین کاری بحرر می داشتند . روس ها که چون کلاغ های لاشخوار پیوسته در کمین اند تا پای صید و شکاری در تله گیر آید و از آن نصیبه‌ئی ببرند ، در جریان آن احوال فوراً " نماینده‌ئی را به تهران فرستادند و یادداشتی را تسلیم دولت کردند . در یادداشت مذکور ضمن اعتراض و شکایت از مذاکره ایران با کمپنی های آمریکا و انگلیس ، پیشنهاد شده بود که :

۱ - شوروی خواهان امتیازات نفت در مناطق گیلان ، آذربایجان ، مازندران ، استرآباد و خراسان است . باید این حق به او داده شود .

۲ - مدت این امتیاز ۷۵ سال می باشد .

۳ - در ۵ سال اول روسیه تنها سروی جیالوجی و تفحص خواهد کرد و بعدرا پورترا به حکومت ایران خواهد داد .

۴ - کلیه مصارف پرسونل ، تکنیشن های روسی و فامیل های شان بدوش حکومت ایران خواهد بود .

۵ - خریداری زمین از اشخاص و مصارف اداری و سرمایه همه ،
بوسیله ایران تاء مین خواهد شد .

۶ - پرداخت حق الامتیا زوسا یر جزئیات بعد از تصویب مجلس
فیصله خواهد شد .

مسلماً "حکومت ایران چنین پیشنهادهی را نمیتوانست بپذیرد ،
لذا از مذاکرات خود با کمپنی های امریکائی و انگلیسی هم
منصرف گردیده و بتاريخ ۱۶ اکتوبر ۱۹۴۴ م به سفارت خانه های
انگلیس و امریکا و روس اطلاع داد که مذاکرات درباره امتیازات
نفت تا ختم جنگ امکان پذیر نیست . روسها تصمیم ایران را ضد
خود دانستند و اظهار داشتند که چنین رویه یی بر روابط دو کشور
اثرات منفی وارد خواهد کرد .

توده های هائیز در مجلس شورای ملی و نشرات خود عکس العمل
نشان دادند و بعضی از روزنامه ها و حلقه های سیاسی هم ، از ایشان
تبعیت نمودند . ایشان در حالی که بر موثرهای روسی سوار
بودند ، جلومجلس شورای ملی ایران مظاهره کردند و خواهان
استعفای صدر اعظم شدند . این وضع ماهیت روسی حزب توده
را آشکارتر ساخت و باعث شد تا ناسیونالیست ها از حمایت آنان
دست بردارند .

در هفتم نومبر ۱۹۴۴ م با ردیگر توده های هابه خیابان ها ریختند
تا دست به تظاهرات بزنند ولی این بار با عکس العمل شدید
حکومت روبرو شدند و تعداد زیادی از آنان دستگیر و زندانی
گردید . دو روز بعد صدر اعظم استعفا داد و مرتضی قلی بیسات
ما مور تشکیل کا بینه شد .

در همین احوال دکتر مصدق نماینده تهران در مجلس شورای
ملی ، پیشنهادی را به مجلس ارائه داد که با اکثریت آرا
تصویب گردید . متن آن پیشنهاد اینست :

((هیچ نخست وزیر و وزیر و اشخاصی که بحیث نا یب و یا معاون



کفر سی یا استیو جی، روز و لسه ستالین

وزارت خانه ها کار می کنند، هرگز نمیتوانند و حق ندارند دراجع به امتیاز نفت با نمایندگان رسمی و غیررسمی دول مجاور و غیر مجاور و نمایندگان شرکت های نفت مذاکراتی انجام دهند که جنبه رسمی و اشرافه نونی داشته باشد و هیچکس مجاز نیست در این زمینه قراردادی را امضاء نماید، هرگاه کسی برخلاف این فیصله عمل کند به ۳ سال زندان محکوم خواهد شد.))

روس ها فیصله مذکور را خصمانه و علیه خود تلقی کردند و ا حیران خود را دستور دادند تا با زهم دست به مظلله ه بزنند. علمای و پیشوایان مذهبی ایران از تصویب مجلس پشتیبانی نمودند و علیه توده های و فعالیت های شان بمقابله برخاستند. اوضاع بسیار آشفته بود و تعدادی از جراید بی ماهیت و استفا ده جو، غوغای توده های را حمایت می کردند.

شعار توده های ها این بود که معامله با روس به نفع ایران است بدلیل آنکه کشورهای سوسیالیستی طبیعتاً "ا سنعما رگر نیستند". عین همان شعارهای که حفیظ الله خاين و ببرک مزدور نسبت به روس ها و پيروژه های ایش در پارلمان افغانستان ارائه می دادند، ولی تا ریخ در هر دو کشور ثابت کرد که روس از مکتب استعمار و مدرسه استعمار دپلوم ها دارد و جز این هیچکاری در جامعه انسانی و نظام انسانی انجام نداده است.

کنفرانس یالتا :

در ماه فبروری ۱۹۴۵م نمایندگان امریکا و انگلیس و روس به کنفرانس یالتا رفتند تا درباره اوضاع جهان و من جمله ایران با هم مذاکره نمایند. انتونی ایدن و ستیتینوس نمایندگان امریکا و انگلیس اصرار داشتند تا متفقین از دست زدن به امور داخلی ایران خودداری کنند و عا کر خود را هر چه زودتر از این کشور خارج سازند. همچنان ایدن در موضوع واگذاری امتیاز

او مخالفت کردند و ابراهیم حکیمی مردم عمر ۷۶ ساله را که فکر میشد میتواند در برابر انگلیس و روس از یک سیاست متوازن کار بگیرد، به صدارت برگزیدند. او با وجود آنکه مرد خوبی بود به علت دور بودن مقامی از کار سیاست و اداره، پس از بیست روز کابینه سازی و مشوره و تهیه برنامه، موفق به رای گیری از شورا نشد و کناره رفت.

شاه ایران اینبار صدرا لاشرف وزیر سابق عدلیه ایران را که یکی از سر سخت ترین دشمن کمونیسم بود، ما مورتشکیل کابینه ساخت. این عمل توده‌ئی‌ها را برآشفته و مدت چهار ماه مجلس را ترک کردند. اشرف، والی آذربایجان را برکنار نمود و به جایش مهدی فرخ را که یکی از وکلای ضد روس بود، بحیث والی آنجا مقرر فرمود.

روس‌ها با این امر مخالفت کردند و والی جدید را که عسکرم آذربایجان بود، در قزوین متوقف ساختند. صدراعظم هیئت را از مخالفین کمونیسم تحت نظر رئیس ستاد ارتش که او خود ضد توده‌ئی‌ها بود، تشکیل داد و حکومت نظامی اعلان نمود. اخبارهای توده‌ئی‌ها را بستان و ادارات شان را محاصره کرد و اوضاع را کاملاً زیر نظر در آورد.

شورش آذربایجان و مداخله مستقیم روس :

چون توده‌ئی‌ها در تهران کاری انجام داده نتوانستند، بنا بر این طبق برنامه‌های پیش بینی شده وقبلی روس‌ها بتاریخ ۲۶ اگست ۱۹۴۵م تبریز را اشغال کردند. عساکر ایرانی توسط قوای روسی خلع سلاح گردید و قوای ژاندارمری هم که از تهران فرستاده شد بواسیله ارتش سرخ در نیمه راه متوقف شدند.

جعفر پیشه‌وری که سال‌ها در مسکو بسر می برد و عضویت او در شورای ملی رد گردیده بود، از این فرصت استفاده کرد و بدستور روسها

(حزب دیموکرات) را در آذربایجان اعلان نمود. همزمان با این اقدام از مرکز خواست تا آزادی تعلیم بزبان آذری و ترکی و آزادی داخلی آذربایجان را برسمیت بشناسد. وزیر خارجه و صدراعظم ایران در مجلس شورای ملی این کشور از وخامت اوضاع و مداخله مستقیم روس در امور داخلی ایران تذکراتی ارائه دادند و در اکتوبر ۱۹۴۵ م حکومت استعفا کرد.

مجلس باز دیگر از حکیمی خواست که امور وزارت را بر عهده گیرد به امید آنکه شاید روس ها راضی شوند و از مداخله خود دست بردارند. وی (بیات) را بحیث گورنر جنرال آذربایجان نامزد کرد و روس ها هم به آن موافقت کردند. اما در ۱۶ نوامبر تعدادی از افراد ارتش روس در لباس آذربایجانی با کمونست های آنجا یکجا شدند و دست به شورش زدند، تمام سلاح های دولتی را ضبط و عساکر ایرانی را خلع سلاح کردند. قوای کمکی را هم عساکر روسی مانع گردید و نگذاشت که از قزوین به پیش بروند. در ۱۸ نوامبر از طرف حزب دیموکرات حکومت خودمختار را اعلان شد و ایزویستیا نوشت که حزب دیموکرات در آذربایجان بمیل خود حرکتی را بوجود آورده و میخواهد حقوق مردم را تاءمین کند و را پورا انگلیس نسبت بمداخله روسیه در امور داخلی ایران دور از واقعیت است.

در ۲۰ و ۲۱ نوامبر حزب دیموکرات یک اسامبله ملی را دایر کرد که در آن ۷۷۴ نفر نماینده شرکت داشتند و از ۱۵۰ هزار سکنه نمایندگی می کردند. اسامبله مذکور به اتفاق آرا یک سلسله مسایلی را مطرح بحث قرار داد و بپایانیهی ما در نمود که اهم آن این است :

- ۱ - حق تعیین سرنوشت مردم بدست خودشان که از نظر زبان و کرکتر دارای خصوصیت های تاریخی مشخص اند.
- ۲ - حق خود را دیت ملی بدون اینکه حاکمیت ملی ایران را به

خطر مواجه سازد.

- ۳ - آزادی اموراداری محلی درچوکات حاکمیت ایران.
 - ۴ - حق انتخابات ولایتی وتشکیل یک حکومت آزادداخلی از بین اعضای آن .
 - ۵ - تقویت قانون اساسی ایران ازراه نمایندگی درشورا وپرداخت عادلانه مالیات .
 - ۶ - تدریس زبان آذری وترکی بحای زبان فارسی در آذربایجان .
- دراخیرهم علاوه کردندکه هرگاه تهران علیه جنبش دیموکرات آذربایجان به قوامتوسل شود ، تا آخرین نفرخواهندجنگید .

عکس العمل حکومت ایران :

بتاریخ ۲۲ نوامبر ۱۹۴۵ حکومت ایران یادداشت اعتراض آمیزی به وزارت خارجه روس تسلیم نمود . وازخلع سلاح عساکر ایرانی درزنجان وقزوین وآذربایجان ومداخله روس ها در امورداخلی آنکشورنکوهش بعمل آورد .

امریکا هم بتاریخ ۲۴ نومبر یادداشتی به شوروی فرستادوتقاضا کردتاروس ها براساس کنفرانس تهران ، حق حاکمیت مسلکی و تمامیت ارضی ایران رامحترم شمرده عساکر خود را تا اول جنوری ۱۹۴۶م ، ازایران خارج سازدواز دست زدن به امورداخلی ایران دست بردارد .

روس ها بتاریخ ۲۹ نومبر دربرایریا دداشت ایران وامریکا بحران شمال وامنیّت سرحدات خود رامطرح کرده به تقاضای هر دوکشورپاسخ منفی دادند . در ۱۲ دسمبر ۱۹۴۵م حزب دیموکرات آذربایجان رسماً "درتبریز حکومت خودمختار را علان کردوجواد پیشه وری بحیث صدراعظم دررئاس امورقرارگرفت ، اعضای کابینه اش نیزکسانی بودندکه یا درروسیه تولدیا فته بودند و

یا در آنجا پرورش شده بودند. پیشه‌وری و کابینه‌اش فوراً "بیرق را تغییر دادند، در ادارات و مکاتب زبان ترکی و آذری رسمیت یافت و یونیفورم عساکر آذربایجان، به یونیفورم عساکر روسی هم‌رنگ گردید.

بتاریخ ۱۵ دسمبر در غرب آذربایجان جمهوری گردتا سپس شد و دیموکرات‌ها به کمک عساکر روسی تمام آن نواحی را تاراشیه اشغال کردند.

در ۱۹ دسمبر ۱۹۴۵م وزارت خارجه آمریکا و انگلیس و روسیه در مسکو با هم ملاقات نمودند تا اوضاع آشفته و بحرانی ایران را ارزیابی نمایند. غربی‌ها در آغاز بسیار حدی بودند و نماینده آمریکا به ستالین گفت که روسیه در ایران مخالف پیمان سران سه کشور در ۱۹۴۳م، عمل کرده است و باید فوراً "عساکر خود را از ایران خارج کند، نماینده انگلیس عین تقاضای آمریکا را در میان گذاشت و خواهان خروج عساکر روس از ایران گردید. اما روس‌ها در برابر تقاضای ایشان باز هم موضوع امنیت سرحدات و پیمان سال ۱۹۲۱م خود را با ایران در میان کشیدند و بر همان لجاجت و استقامت خویش در ایران اصرار ورزیدند. در مذاکره ۲۶ دسمبر مولوتوف وزیر خارجه روس به صراحت بیان داشت که موضوع ایران خارج از اجندا است و هرگز مورد رسیدگی قرار نخواهد گرفت. نماینده آمریکا در اثر دستور جدیدی که از حکومت خود دریافت کرده بود از اصرار قبلی اش نسبت به خروج عساکر روس معذرت خواست. و این ضعف و زبونی غربی‌ها گفته شاه ایران را باخاطر میآورد که باری گفته بود: ((دوستی آمریکا شی‌ها جز لقمه دهن پرکن بیش نیست)).

حتی امروز هم مشاهده می‌کنیم که تردد و خوشبختی‌وری غربی‌ها در برابر روس و قضایای جهانی، مسکورا جرئت بخشیده است تا با

اطمینان خاطر نقشه های سلطه جوئی خود را در جهان پیاده کند و کشورها را یکی بعد دیگری به یلعد.

چون کنفرانس وزرای خارجه آمریکا و انگلیس در مکزیکوکاری انجام داده نتوانستند و روس ها کلیه پیشنهادات آنان را در مورد ایران رد کردند، بنا براین حکومت ایران به حسن تقی-زاده سفیر ایران در لندن دستور داد تا قضیه را به شورای امنیت ملل متحد ارجاع نماید. وی در ۱۹ جنوری ۱۹۴۶م، از شورای امنیت خواست تا در لندن تشکیل جلسه داده و مداخله نظامی روس را در امور ایران که ممکن است منجر به برخورد جهانی شود، مورد رسیدگی قرار دهد. روس ها همانند عکس العمل منفی امروز شان در برابر فیصله های ملل متحد، طرح قضیه را در شورای امنیت رد کردند و از مداخلات خود در ایران انکار ورزیدند. توده های مردم مجلس شورای ملی مداخله روس را در آذربایجان توجیه و طرفداری کردند.

در ۲۱ جنوری ۱۹۴۶م حکیمی از مقام صدارت استعفا داد و بجای آن قوام السلطنه مامور تشکیل کابینه شد. موصوف قبل براین نیز سه بار عهده دار این مقام شده بود ولی به اثر مخالفت با شاه گاهی در تبعید و گاه در زندان بسر می برد. اکثرنا سیونالست ها بشمول دکتر مصدق در مجلس طرفدار او بودند که میتوانند در اثر تجارب خویش، موازنه سیاسی را بین روس و انگلیس برقرار سازد. اما روس ها نقشه و برنامه های داشتند و به هیچ وجه حاضر نبودند بزودی و آسانی دست از مداخله و تخریب در ایران باز دارند. اولین کار قوام برکناری رئیس ستاد ارتش بود که از دشمنان سرسخت توده های محسوب می شد. برکناری وی از وظیفه اش که جزیک دلداری کودکانه مفهومی نداشت، ستالین را به تبسم آورد و قوام را تبریک گفت. آن بیچاره هم همانند امیر کویت از فرط سرور در جامه نگنجید و بتاريخ ۱۸ فبروری

کارهای او را از دوخت و دو زلباس و تهیه احتیاجات وی زیر نظر گرفتند. کنیزک هم هر روز بنوشیدن شراب و خواندن آواز و شادی و سرور مشغول بود. چون روز سوزاندن آن مرد و کنیزک فرا رسید به رودخانه ای که قایق او در آنجا بود رفتم. قایق را بیرون آورده روی چهارپایه ای از چوب تبریزی قرار دادند و اطراف آن چوب ها مانند پل های بزرگ گذاشته آن ها را امتداد دادند تا روی چوبه های قایق نصب شد. آنان همچنان به رفت و آمد مشغول بودند و گفتگو میکردند بزبانی که من نمیفهمیدم. آن شخص هنوز در درون قبرش بود و او را بیرون نیاورده بودند. آنگاه تختی آورده روی قایق گذاشتند و آن را بال haf هائی از دیبای رومی و پستی های دیبای رومی پوشانند.

سپس زن پیری که او را ملک الموت میگویند پیش آمد. او تخت را با فرشی که گفتیم پوشانید. این زن دوخت و دو ز آن فرش را به عهده داشت. او کنیزان را میکش و (حواں پیره) کت و کلفت و باقیافه درهم و خوشنی به نظر مرسید. چون سرقبر او رفتند خاکها را از روی چوب یکسور بختند و چوب را برداشتند و او را با لعا فهای که در آن مرده بود، بیرون آوردند. دیدم جنازه در اثر سرمای محل سباده شده بود. در قبر او شراب و میوه و یک عدد طنپور پهلوی گذاشته بودند. همه آنها را بیرون آوردند. آنگاه شوال (سراویل) و کفش و دمپائی و نیم تنه و جلیقه دیبای با تکمه های طلائی به تن او پوشانیدند. یک کلاه از دیبای سموری بر سرش نهادند و او را حمل کردند و بیرون چادری که در قایق نصب شده بود بردند و روی لحاف نهادند و بر پستی ها تکیه اش دادند. شراب و میوه و ریحان آورده نزد او گذاشتند.

مقداری نان و کوشت و بیاض نیز آورده در پیش او انداختند. آنکا ده نام سلاح های او را آورده پهلویش نهادند. پس از آن دو دام آورده آنقدر آنها را راندند تا عرق کردند. آنگاه با شمیر

تبریک و پیام ستالین را با افتخار و غرور به مجلس شورای ملی ارائه داد. و نیز خاطرنشان کرد که تقاضای وی مبنی بر عزیمت یک هیئت به مسکو، از طرف ستالین پذیرفته شده است و او در ۲۴ ساعت آینده عازم مسکو خواهد شد. مجلس هم به این اقدام تمایل نشان داد و قوام در ساعت موعود همراه با یک هیئت یازده نفری توسط طیاره، روسی به مسکو رفت و از ۱۹ فبروری تا ۸ مارچ در آن کشور باقی ماند.

موصوف در مذاکراتش با مولوتوف وزیر خارجه روس به نتایجی نرسید. زیرا او با زهم بر موضوع نفت شمال پافشاری میکرد و قوام بنا بر فیصله قبلی مجلس شورای ملی ایران، حق چنیــــن مذاکره‌یی را نداشت. در ۲۴ فبروری با ستالین ملاقات نمود لیکن این مذاکرات نیز گرهی را نگشود و روس‌ها روی سه نقطه توقف کردند و اظهار داشتند که:

۱ - ایران وقتی دوستی خود را با روس میتواند ثابت کند که امتیاز نفت شمال را به این کشور واگذارد.

۲ - آذربایجان یک مسئله داخلی ایران است و به ایران و مردم آذربایجان ارتباط دارد.

۳ - تخلیه کامل روس از ایران تا وقتی که از جنوب اطمینان نباشد و مسکو مطمئن نگردد که دشمن آن در ایران نیست، غیر ممکن است. البته خروج تعدادی عساکر از بعضی نقاط معین و غیر ضروری در دوم مارچ آغا زخواهد شد.

قوام در حالی که از مذاکره با روس‌ها کاملاً مأیوس شده بود و بهانه‌جویی‌ها و اهداف ایشان را بخوبی درک می‌کرد، به تاریخ ۲۶ فبروری به جواب روس‌ها پاداشتی ارائه داد که:

۱ - قرار فیصله مجلس شورای ملی ایران، مذاکره درباره نفت قدغن است و من در حال حاضر نمی‌توانم در این زمینه صحبت کنم.

۲ - آذربایجان یکی از ایالات ایران است که در آن زبان فارسی رسمیت داشت و نه ترکی، گروهی که دست به شورش زده و خواهان ریفورم اند، باید نیا زمندی شان مشخص شود و درباره آن مذاکره صورت گیرد. اما پیشنهادهای آزادی آذربایجان اصلاً قابل قبول و مذاکره نیست.

۳ - راجع به قوای روسی در ایران، کنفرانس سال ۱۹۴۳ تهران فیصله کرده است که بعد از ختم مخاصمات تا ۶ ماه کاملاً از خاک ایران خارج شوند. و آن در ۲۰ مارس ۱۹۴۶ شروع می شود. روسیه باید بحکومت ایران اعتماد داشته باشد و عساکرش را کاملاً از ایران خارج کند.

این دیالوگ های کتبی و شفاهی چندین بار بین قوام و روس ها تکرار گردید و مسکو هرگز حاضر نشد درباره تقاضای امتیاز نفت شمال، مسئله خود مختاری آذربایجان و خروج عساکر روسی انعطافی از خود نشان دهد، بلکه همان حرفهای اول خود را بار بار و به عبارات مختلف تکرار کردند.

خروج عساکر انگلیس و آمریکا از ایران و لجاجت روس :

هنوز قوام در روسیه بود که آمریکا بتاریخ معین یعنی دوم مارس ۱۹۴۶ م عساکر خود را از ایران خارج کرد. انگلیس ها هم یکروز قبل از موعد مقرر شروع به برآمدن کردند. شاید همه این قصدها برای روس ها در جریان مذاکرات بهانه نباشد و ایران را ترک گویند، لیکن رادیو مسکو در تاریخ چهارم و پنجم مارس اعلان کرد که به صدراعظم ایران گفته شده که عساکر روسی از خراسان، سمنان، شاهرود و جاهای مطمئن خارج خواهد شد و در دیگر جاها تا وقتی که اوضاع آرام نشود باقی خواهد ماند. قوام نسبت به این تصمیم روسیه اعتراض کرد و در رسماً "پروتست داد"، ولی روس ها در عوض خروج عساکر خویش، قوای دیگری هم به ایران

فرستادند و چندین توپ و توپخانه وارد تبریز شد و به طرف مرزهای عراق و ترکیه پیش رفت. ترومن رئیس جمهور آمریکا اقدام روسها را نکوهش کرد و به تاریخ ۲۱ مارچ ۱۹۴۶م، التیما تومی به ستالین فرستاد و تذکر داد که هرگاه دولت شوروی ایران را تخلیه ننماید، آمریکا ناچار خواهد بود مجدداً "وارد خاک ایران شود".

طرح مجدد قضیه به شورای امنیت :

قوام در برکشت خود از مسکویک سلسله مذاکراتی را با شاه و سفیر آمریکا انجام داد. همزمان با آن حسین علاء نماینده ایران در ملل متحد نسبت به عدم خروج عساکر روسی از ایران و پافشاری بر سر مسئله آذربایجان، قضیه را به شورای امنیت ارجاع نمود. روسها این حرکت را خصمانه تلقی کردند و توده‌ئی ها هم به تابعیت از با داران خود دست به مظالم هر زدند و اوضاع تیره‌تر گردید.

قوام به فکر اینکه روسها را از خود راضی سازد و بصورت دفع الوقت از شرط‌های توده‌ئی‌ها در امان بماند، سیدضیاءالدین طباطبائی را که ضروسها بود گرفتار کرد و قوای امنیتی را مأمور ساخت تا دفترهای روزنامه‌های ضروس را به بندند. همچنان به حسین علاء نماینده ایران در ملل متحد هدایت داد که مذاکرات شورای امنیت را معطل کند.

به تاریخ ۲۴ مارچ سفیر آمریکا با قوام مذاکره کرد و نسبت به اقدامات اخیر او اظهار نگرانی نمود. متعاقب آن سفیر روس نزد قوام رفت و یک پیشنهاد فقره‌ئی را که تکرار همان حرفهای همیشگی مسکوبوده قوام را شده داشت.

جلسات شورای امنیت نیز با وجود علاقه مندی به حل قضیه و فشار و اصرار آمریکا، بنا بر مخالفت‌های قوام و حسین علاء بجائی نرسید.

و سرانجام پس از آن همه کار و جنجال و مذاکره فوایم حاضر شد، آزادی
آذربایجان را برسمیت بشناسد و تمام امتیازاتی که روس ها
می خواستند، بشمول نفت شمال در اختیارشان بگذارد. و
بنا براین پس از یک سلسله مذاکرات با سفیر روس در تهران، به
تاریخ هشتم اپریل ۱۹۴۶ م، اعلامیه مشترک ایران و شوروی به
این شرح صادر گردید:

((مذاکراتی که از طرف نخست وزیر ایران در مسکو با زعمای
دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی آغاز و در تهران پس از
ورود سفیر شوروی ادامه یافت، در تاریخ ۱۵ حمل ۱۳۲۵ مطابق
با چهارم اپریل ۱۹۴۶ به نتیجه رسید و در کلیه مسایل موافقت
کامل حاصل گردید که:

۱ - خروج عساکر روس از تاریخ ۲۴ اپریل ۱۹۴۶ م آغاز خواهد
شد و یک ماه دیگر خواهد گرفت.

۲ - کمپنی نفت شمال در یک چوکات مشترک ایران و روس تائیس
خواهد شد. و از تاریخ ۲۴ اپریل تا انقضای ۷ ماه برای تصویب
به مجلس پیشنهاد خواهد شد.

۳ - قضیه آذربایجان چون یک امر داخلی است بصورت مسالمت
آمیز و مطابق به قانون موجود و حسن نیت در برابر مردم آن حل
خواهد شد.

نخست وزیر دولت شاهنشاهی ایران، احمد قوام
سفیر کبیر دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی،
سادچیکوف ((

سخن گوی دولت در یک کنفرانس مطبوعاتی گفت:
این فیصله به اتفاق آراء در کابینه تصویب شده است و مجلس
شورای ملی تنها در صورتی مذاکره و تعمیم را در باره نفت منع
کرده بود که قوای خارجی در ایران وجود داشته باشد. و نیز علاوه
کرده که قبل از تاسیس کمپنی مشترک نفت روس و ایران، مجلس

با بدآنها تصویب کند. لیکن مجلس پا نهم تا خروج عساکر روس برگزار نخواهد شد.

حکومت ائتلافی :

قوام پس از قول و قرار و سازش با روس بتاريخ ۲۹ جون ۱۹۴۶ حزبی را تحت نام (دموکرات) تاسیس نمود و از سایر احزاب خواست تا برای حصول آزادی دیموکراسی با او یکجا شوند و صف واحدی را تشکیل دهند. بر اثر این دعوت، حزب دیموکرات آذربایجان، حزب ایران، حزب توده و حزب سوسیالیست ایران با متحد شدند و در نتیجه آن، قوام بتاريخ اول اگست ۱۹۴۶م یک کابینه ائتلافی تشکیل داد، و وزارت خانه های تعلیم و تربیه، معادن و صنایع و صحت را به سه نفر از اعضای حزب توده (دکتر کشاورز، ایرج شکندری، دکتر مرتضی یزدی) واگذار گردید. همچنان دکتر اسلام الله جاوید و وزیر داخله قوام، جعفر پیشه‌وری را بحیث کورنر جنرال آذربایجان مقرر نمود.

این سازش و مصالحه منتج به آن شد که شورش های حزب توده در خوزستان فرو نشیند و کارگران آن که در ۱۴ جولای علیه کمیته نفت انگلیس دست به مظا هره زده بودند و ۲۴ نفر کشته شده بود، بار دیگر به سرکار خود برگردند.

اما این وضع در آذربایجان روی واشتباه مضاف فیروز بزدی رنگ دیگریافت و بار دیگر سرتا سر ایران را تشنج و نا آرامی فرا گرفت. او که معاون قوام و از طرفداران سراپا قرص روس بود، بتاريخ هشتم سپتامبر به اصفهان رفت و بنام اینکه قبیلۀ بختیاری و قشقایی در نظر دارنده کمک انگلیس علیه حکومت قیام کنند و یک حکومت فیودالی و ارتجاعی در اصفهان تشکیل دهند، دستور داد که (بختیاری و مرتضی قلی خان) رؤسای قبایل مذکور دستگیر شوند.

این اقدام و حرکت که محض جهت خشنودی روس‌ها بعمل آمد، مردم را به شدت برآشفته و بتاریخ ۲۰ سپتامبر، ایمل قشقائیس، بختیاری، مردم خوزستان و مناطق سواحل خلیج همه قیام کردند علما و روحانیون نیز با ایشان هم‌نوا شده و علیه نفوذ کمونیسم در ایران و دستگاه حکومت، دست به آشوب زدند. در جریان این حوادث و با استفاده از ناخن افکار، روس‌ها نماینده را نزد قوام فرستادند تا قرار داد نفت را امضاء کند. ولی او موضوع را به فیصله مجلس حواله نمود و از امضاء قرار داد خودداری کرد.

این تصادف وضع را در گروان ساخت و شاه ایران که فکرمی شد حمایت مردم و حکومت آمریکا و انگلیس را جلب کرده است، به صورت جدی وارد عمل شد و بتاریخ ۶ اکتوبر فرمان انتخابات عمومی را صادر فرمود.

در ۱۲ اکتوبر ۱۹۴۶م کابینه تجدید گردید و با زهم قوام بی‌بیست صدراعظم بکار خود ادامه داد. در ۱۹ اکتوبر کمونیست‌ها را از کابینه اخراج کرد. طبق اسناد نشر شده وزارت خارجه آمریکا، شاه در صبح ۱۹ اکتوبر به قوام دستور داده بود که سه عضو حزب توده از کابینه پس شود، مظفریای زندانی گردد و یا از کشور خارج شود. و دیگر نمایندگان حزب توده توافق و ائتلافی صورت گیرد... لیکن قوام از مظفریای شفاعت و حمایت کرد و او را به سفارت روسیه مقرر نمود.

توده‌ئی‌ها در برابر این اقدامات دست به مظاہره زدند و حکومت که قبلاً "آماجگی گرفته بود، صدها نفر اعضای آنرا گرفتار و زندانی کرد و اوضاع کاملاً تحت کنترل درآمد.

در دهم دسامبر عساکر ایران وارد آذربایجان شد و تمام شورش فرو نشست. عده‌یی از سران حزب دیموکرات و توده بشمول پیشه‌وری به روسیه گریختند و عده دیگری تسلیم شدند و یا زندانی گردیدند و همه چیز بحالت عادی برگشت. در تهران هم دفترهای شان

بسته شد و مردم از شرشان ایمن گردیدند .
 جمهوری نام نهاد (کرد) هم پس از سقوط آذربایجان و قطع شدن
 حمایت مالی و نظامی روس ، نتوانست در برابر حمله ارتش
 ایران مقاومت کند و لذا مصطفی با رزانی با عده‌یی از طرفدارانش
 به عراق فرار کردند و این داعیه نیز خا موش گردید .

توده‌ئی ها و فراریان حزب دیموکرات ضمن پخش اعلامیه‌یی
 اظهار داشتند که بخاطر جلوگیری از برخورد جهانی و آتش افروزی
 در مرزها عروسیه ، آنان فعلا "به این وضع اکتفا کردند .

حقیقت آن بود که روسیه در برابر قیام مردم ایران ، موضع گیری
 جدی امریکا و انگلیس و فشار مراجع بین المللی و مخصوصا "
 امیدی که بدریافت امتیاز نفت داشت ، هیچکاری انجام نداد ،
 و بعد از آن همه فتنه انگیزی و آشوب آفرینی ، دست خالی از
 ایران برگشتند .

مع هذا بنیان گذاری حزب توده در ایران بمراتب خطرناکتر و
 کشنده تر از حمله نظامی بود و روس ها با این عمل زمینه نفوذ خود
 را در ایران بصورت مداوم فراهم کردند و ایران را بیک خطر دایمی
 و جدی مواجه ساختند . چنانکه تا امروز هم اثر پرا زیت های
 روسی در ایران محسوس است و آینده اش نیز بسیار نگران کننده و
 قابل تشویش می باشد .

بتاریخ ۱۲ اگست ۱۹۴۷م روس ها با ردیگر متن قرارداد امتیاز
 نفت را حاضر کرده و از قوام خواستند آنرا امضاء کند ، موصوف
 اینبار هم به شیوه قبلی از امضاء آن اجتناب ورزید و تصمیم
 مجلس را در زمینه شرط اساسی دانست .

در پارلمان روی این موضوع با فشاری شد و قوام شدیدا "مورد
 حمله قرار گرفت . دسته مخالف که بوسیله رضا زاده شفق رهبری
 میشد ، موافقت روس و قوام را نسبت به مسئله نفت ، براساس
 فیصله قبلی مجلس ، پوچ و بی اعتبار خواند و اظهار داشت که

حکومت ایران نمیتواند امتیاز نفت را به خارجی ها بدهد یا آنان را شریک و معاون خودانتخاب کند. وی گفت خود ایران قادر است در ۵ سال آینده از منابع خود استفاده کند. اگر در شمال نفت برآمدراجع بفروش آن حکومت میتواند با روس مذاکره کند. درباره نفت حنرب نیز حکومت باید داخل اقدام شود و تمام حقوق ملی مردم را اعاده کند.

روس ها در نتیجه این فیصله و تصمیم مجلس شورای ملی ایران، چندین پروتست دادند و اکثر اعضای کابینه، قوام استعفا کردند. یک هفته بعد کابینه، جدید به شورافت و بتاريخ دهم دسمبر ۱۹۴۷ میلادی به علت عدم اخذ رای اعتماد استعفا داد.

مجلس شورای ملی مجدداً از (حکیمی) درخواست کرد تا صدارت ایران را برعهده گیرد و با رویکار شدن او، فعالیت روس ها هم با شکست مواجه شد. و به این ترتیب پرده دوم درامه استعمار روی روس در ایران پایان یافت.

پس از این تاریخ، موضوع قرارداد شرکت نفت ایران و انگلیس و ملی شدن آن، در پارلمان مطرح می شود و در اثر مساعی دکتر مصدق که شرح و تفصیل آن خارج از محدوده کارماست، قضیه به نفع ایران می انجامد.

فصل ششم

تجارت و استعمار روس در اروپای شمالی، شرقی و مرکزی

گفتار اول - فنلند و تجا و زروس :

فنلند نیز هما نند سایر کشورهای بدبختی که در همسایگی روس ها قرار داشتند و یکی بعد دیگری مورد هجوم وحشیان آدم خوار قطبی قرار گرفتند ، از پیدا دو تجا و زوستمگری این قوم غدا رو غارتگر در امان نماند و بار بار بخون کشیده شد .

اولین حمله تزارها بر کشور فنلند در قرن هجدهم صورت گرفت که در اثر آن قسمت جنوب شرقی خود را از دست داد . و به دنبال آن هریک از تزارها به این کشور لشکر کشی کردند و در آغاز قرن نوزدهم تا قلب فنلند پیش رفتند . مردم فنلند پیوسته در برابر تجا و زروس ها از کشور آزادی خود دفاع کردند و هزاران کشته دادند ، اما روس ها در این همه جنگهای نابرابر علیه فنلندیهای بی دفاع و مظلوم از هیچگونه وحشت و بربریت مایه ننمودند و تا زمانی که بمقصود خود نایل نشدند ، دست از تجا و زبا زنداشتند .

با زنداشتند .

نیکلای دوم (زاروس) در سال ۱۸۹۹م بیش از دیگران بر فشار و استبداد استعماری روس در فنلند افزود و با برقراری یک نظم ظالمانه و یک دکتای توری خونین و وحشیانه قدرت دفاعی و حاکمیت ملی این کشور را بکلی درهم پاشید . زبان روسی را بر تمام ادارات فنلند رسمی ساخت و اداره اردوی فنلند و امور پستی آن ، به وزارت حرب روس و پسته خانه پتروگراد تعلق یافت .

بدنبال این دگرگونی های اداری و سیاسی و برای پیشگیری از قیام و عکس العمل مردم ، بیک سلسله گرفتاری های غیر قانونی ، مجازات های سنگین ، تفتیش خانه ها و بستر روزنامه ها نیز دست یازیدند و شبکه های جاسوسی شان زندگی عبادی

فنلندی ها را به مخاطر هافگند. این ظلم و بربریت بار دیگر خشم فنلندی ها را برافروخت و در نوامبر ۱۹۰۵ دست به تظاهرات و اعتصاب عمومی زدند. در جریان شش روز مقاومت و اعتصاب یک جنرال خونخوار روسی کشته شد و (تزار) که مشکلات و گرفتاری های شبیه آنرا در مانچوریا و داخل روسیه نیز داشت، مجبور شد یک گام عقب نشینی کند و قانون ۱۸۹۹م خود را ملغی قرار دهد.

فنلندی ها با استفاده از فرصتی که دست داده بود، انتخابات پارلمانی را از سر گرفتند و قانون اساسی آن کشور را تجدید کردند. بر اساس قانون جدید، آزادی مطبوعات، انجمن ها، سخن رانی ها و فعالیت های سیاسی مجاز گردید و مردم نفسی به راحت کشیدند.

متأسفانه این آزادی و زندگی طبیعی فنلندی ها بیش از دو سال دوام نکرد و به مجردی که زار روس از جنجال های داخلی فرصت یافت، مجدداً "شورای ملی فنلند را منحل نمود و تمام آزادی ها و اصلاحاتی که به وجود آمده بود، همراه از بین برد. باز هم روس ها بودند و غارتگری شان، روس ها بودند و جنایت شان و روس ها بودند و تیغ و برچه و بکه تازی شان.

غارتگران روسی در سال ۱۹۱۰م چندین لایحه را به تصویب رسانیدند که موحودیت و حاکمیت فنلند را نفی می کرد و آن کشور را بیست یکی از ایالات روس درمی آورد. لیکن فنلندی ها عکس العمل نشان دادند و تمام ما مورین عالی رتبه به عنوان احتجاج علیه روس ها و لواطیخس کارهای خود را ترک کردند. ولی روس ها هرگز به خواست مردم ابرو خم ننمودند و آنچه میخواستند و منافع شان اقتضا میکرد، انجام دادند.

در جنگ جهانی اول روس ها کلیه فابریکه های فنلند را به اختیار خود درآوردند و آنها را به تولید سامان و آلات حربی اختصاص دادند. بعضی از جوانان فنلند به جبهه غربی رفتند و

دوشادوش عساکر آلمانی علیه روس ها بجنگند .

قحطی و گرسنگی ایام جنگ برید بختی فنلندی ها افزوده بود ، زیرا چهل هزار عسکر روسی در آن کشور قامت داشتند آنچه پیدا می شد به یغما می بردند .

هنگامیکه بلشویک ها قدرت را بدست گرفتند و انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ م به پیروزی رسید ، در تاریخ ۶ دسمبر ۱۹۱۷ م پیمانی را با فنلندا مضاء کردند و مطابق آن ، حق آزادی ، حاکمیت ملی و خود را بدیت آنرا بر رسمیت شناختند .

فنلندی ها همچون سایر کشورهای تحت سلطه روس ، با اعتماد به پیمان مذکور اعلان آزادی کردند و تعدادی از ممالک اسکندیناوی و اروپائی بشمول فرانسه آزادی آنرا بر رسمیت شناختند .

اما روس های محیل و کذاب که راستی و راستکاری اصلاً در فطرت شان وجود ندارد ، قول و قرار خویش را در برابر آزادی فنلند نادیده انگاشتند و کارگران فنلندی را تحریک کردند تا بروسیه نزدیک شده و برای کسب قدرت در آن کشور ، گارده سرخ تشکیل دهند . در اثر این مداخله و توطئه که سرآغاز جنگ های داخلی در فنلند محسوب می شود ، عناصر وطن دوست و آزادی خواه فنلند فوراً دست بکار شدند و یک گارد شهری را تحت اداره جنرال (Mannerheim) تشکیل دادند . اردوی فنلند نیز بسرعت سروصورت داده شد تا جهت خروج افراد روسی و درهم کوبیدن عناصر وابسته به آن داخل اقدامات شوند . همچنان عامه طبقات اجتماعی به خصوص گروه متوسط و میهن گران در تحت رهبری و قیادت جنرال موصوف حزبی را بوجود آوردند و مبارزه علیه گماشته های روسی آغا زگردید .

آلمان ها تعدادی از جوانان فنلندی را که در آن کشور تربیه شده بودند ، ب وطن شان برگردانیدند تا در جنبش آزادی خواهی

کشورشان سهم بگیرند. آنان هم به قوای جنرال (مانرهم) پیوستند و در فرجام عساکر فنلند و آزادیخواهان بر سوسیالستان و عنا صروسی پیروز گردیدند.

در انتخاباتی که پس از یک دوره درگیری های داخلی انجام یافت آزادیخواهان ۵۴ درصد و سوسیالستان ۴۶ درصد آراء را بدست آوردند. مع الوصف شورای ملی فنلند در جلسه بی که بتاریخ اول جون ۱۹۱۸ برگزار نمود، سوسیالیزم و فعالیت های مربوط به آنرا ممنوع قرار داد.

در ۱۱ نومبر ۱۹۱۸ جنرال (مانرهم) بحیث نایب السلطنه فنلند یک حکومت ائتلافی تشکیل داد و قانئون اساسی کشور را تحدید و تعدیل کرد که بر اساس آن فنلند در سال ۱۹۱۹ م به سوی یک نظام جمهوری کشیده شد.

بلشویک های جانی و فرصت طلب که دسایس و توطئه های شان در فنلند به نتیجه بی نهانجا مید و مردم آن با هوشیاری و از خود گذری بردشواری ها فایق آمدند، راه معالجه و مفا هم را در پییش گرفتند و در سال ۱۹۲۵ م، یک پیمان صلح را با فنلند امضاء کردند.

مدتی بعد روس ها طرح دیگری ریختند و در سدد آن شدند تا کشورهای استونیا، لیتویا، پولیند و فنلند را بنام (بلاک بالتیک) تحت اداره خود در آورند. فنلندی ها در برابر این طرح استعماری عکس العمل نشان دادند و روابط خود را با کشورهای اسکاندیناوی برقرار نمودند.

در فاصله بین جنگ اول و دوم جهانی، فنلند از آرامش نسبی برخوردار بود و مردم در پرتو قانون، آزادی و دیموکراسی کشورشان را بازسازی می کردند. با تمام این احوال مفکوره کمونیسم و شبکه های آن در فنلند رشد میکرد و مرزهای با زو طولانی اش با روسیه زمینه چنین امری را مساعد کرده بود.

کرچه در سال ۱۹۳۰م، قانون ضد کمونیسم و فعالیت های کمونیستی
 در فنلند نافذ گردید، لیکن روس ها که را خود را کرده بودند و به
 همین دلیل روابط روس و فنلند وضع مطلوبی نداشت .
 سردمداران کرملن که کارشان پیوسته بر خدعه و نیرنگ استوار
 است، در سال ۱۹۳۲م معاهده دیگری را با فنلندی ها امضاء
 کردند و در آن بر (عدم تعرض) و (عدم مداخله) در امور یکدیگر تاکید
 ورزیدند. اما این پیمان و تعهد مثل همیشه ارزشی نداشت و
 روس ها در سال ۱۹۳۹م پس از آنکه از هر جهت زمینه دگرگونی را
 در فنلند فراهم ساختند از این کشور تقاضا نمودند تا قسمتی از
 خاک خود (Karlia) را بر وسیه واگذارند.
 فنلندیان این درخواست استعماری و بی معنی را رد کردند و روس ها که
 بهانه می جستند و در فکر تعرض بودند، بلا درنگ از زمین و هوا بر
 فنلند حمله کردند و در روز بعد اعلام داشتند که در فنلند حکومت
 مردمی برقرار شده است. آنان فکر میکردند که بر فنلند تسلط
 یافته اند و کمونیست های را که در مسکو تربیه شده اند میتوانند بر
 فنلند حاکم سازند. اما جنرال (مانرهمیم) که در آن ایام ۷۲
 سال داشت با ردیگر قیادت مردم را بدوش گرفت. فنلندی ها در
 برابر هجوم غارتگران متجاوز قیام کردند و قهرمانانه جنگیدند،
 لیکن کشورهای غربی و سکاندیناوی چشم و گوش خویش را در مقابل
 فاجعه فنلند بسته و بی شفاعی وعده کمک دادند و عمل نکردند.
 البته احساس و همدردی جهان آزاد همراه با مردم فنلند بود و عمل
 روس ها در سراسر جهان محکوم گردید.
 گسترش جنگ جهانی دوم و دشواری هایی که روس ها به آن مواجه
 بودند، مسکورا و داشت تا جنگ را با فنلند معطل کند و با جنرال
 (مانرهمیم) کنار آید. او نیز در اثر مشکلات و بی التفاتی
 و ناهمدردی کشورهای همسایه خود، ناچار شد پیشنهاد مسکو را
 بپذیرد و به آتش بس تن دهد.

بنا بر این هر دو طرف در ماه مارچ ۱۹۴۰ (پیمان صلح) را امضا کردند و در نتیجه آن قسمت زیادی از خاک فنلند بشمول چند شهر و جزیره بروس واگذار گردید.

در سال ۱۹۴۱ م هتله به روسیه حمله کرد و کشور فنلند با وجودی که یکسال قبل از آن، آلمان ها را حق ترانزیت از خاک خود در شمال آن کشور داده بود، عملاً "وارد جنگ نشد و با تمام اخلاص کوشید صلح را با مسکو حفظ کند. مع هذا هنگامی که کشورهای غربی دست در دست روس ها نهادند و آلمان را به شکست مواجه ساختند، روس های محیل و فرصت طلب، صداقت فنلند و (پیمان صلح) را با آن کشور نادیده گرفتند و در سال ۱۹۴۴ م مجدداً "تقاضا کردند تا منطقه حساس و مهم (Karelia) به روسیه واگذار گردد. جایی که از دست دادن آن، فنلند را از دست رسی به بحر (ارکتیک) بازمیداشت. بر علاوه آن چون فنلند پیشوانه یی نداشت و غربی ها دوست و مشفق روس ها بودند، اربابان کرملن مبلغ (۶۰۰ میلیون) دلار هم بعنوان غرامت جنگ بر فنلند تحمیل نمودند و ضمناً "سفارش کردند که آلمان ها را از خاک خود خارج کند.

فنلندی ها در آغاز سرسختی نشان دادند و جنگ و مخاصمت از سر گرفته شد. لیکن روس ها که قبلاً "مادگی گرفته بودند، در یک حمله و لشکرکشی ناگهانی منطقه مطلوب خود (Karelia) را اشغال کردند و فنلند در برابر یک عمل انجام شده قرار گرفت. این حادثه ضربه محکمی بر پیکر فنلند وارد آورد و زمانی آن مجبور شدند بر فکر و تصمیم خود تجدید نظر کنند. در جریان چنین حوادثی رئیس جمهور فنلند استعفا داد و بجایش جنرال (مانر هیم) عهده دار ریاست جمهوری گردید. او با همه ضدیت و نفرت علیه روس و با تمام وطن دوستی و غرور ملی، ناگزیر به مصالحه شد و به درخواست روس ها موافقت نمود.

در سال ۱۹۴۶ (Pasikivi) قدرت را بدست گرفت و نرمش زیادی به مقابل روسها نشان داد. موافقت نامه ۱۹۴۷ پاریس در حالیکه خود را دیت فنلند را تأیید نمود، محدودیت های درازمدتی را در قسمت آزادی فنلند بیاورد. به اساس توافق مذکور، که فعلاً تا سال ۱۹۹۰ مدارا اعتبار است، فنلند خود را مؤلف میدانده که در مقابل حمله خارجی از بالای خاک فنلند بر روس با تمام امکانات و وسایل موجوده، خود ایستادگی نماید و آنرا مانع شود. به همین دلیل است که تا امروز بعضی ها فنلند را آله دست و حصی سگ پاسبان روس میدانند.

گفتار دوم -

بلغاریا و روس:

بلغاریا در تاریخ هستی خود، سیستم های مختلفی را پشت سر گذاشته است، گاهی راه و رسم ملوک الطوائفی بر آن حاکم بوده و زمانی شیوه های خان خانی. و وقتی هم که خواسته است تگانی بخود بدهد، رقابت های استعماری تزارهای روس و قیصرهای جرمن و بیزانس مجالش را سلب کرده و پیاپی بروی لطمه زده اند. یک نگاه اجمالی به سوابق تاریخی آن، میرساند که این کشور تقریباً یکصد و پنجاه سال یکی از شهرهای امپراطوری بیزانس بود و پس از آن وقتی که ترکهای عثمانی قسمت های شرقی مدیترانه بشمول مناطق تحت سلطه بیزانس را فتح کردند، بلغاریا به تصرف فاتحین ترک درآمد. مدتی بعد روس های تزاری هم دست اندازی های خود را بر بلغاریا شروع نمودند و مناصفه آنرا تحت تسلط خود، درآوردند. اما به اساس پیمان سال ۱۸۸۶ (بخارست)، هر دو قسمت بلغاریا مجدداً با هم مدغم گردیدند. در سال ۱۹۰۸ م، از سلطه ترکها نیز آزاد شد و روابط آن با (تزار) صلح آمیز بود. هنوز نفسهایش را است نشده بود که جنگ جهانی اول

شروع گردید و مجبور بود به طرفداری آلمان داخل جنگ شود. ولی در این جنگ از همسایه‌اش (صربستان) شکست خورد و بلغاریا به تصرف مخالفین آلمان درآمد.

در سال ۱۹۱۹م بار دیگر قسمتی از خاک خود را مطابق به پیمان (NEUILLY) از یونان و یوگوسلاوی و رومانی پس گرفت. اما قحطی و گرسنگی و هرج و مرج ناشی از جنگ، این کشور را به بحرانات و آشوب‌های داخلی کشانید که در اثر آن (فردیناند) پادشاه آن کشور استعفا کرد و پسرش (BORIS) حانشین او گردید. منشاء تمام بدبختی کشورهای بالکان در آن بود که بعد از شیوع طاعون (کمونیسم) در آلمان، کارگران حوزه بالکان به سرعت آسیب پذیر شدند و از همه اولتر در سال ۱۸۹۱م حزبی بنام (سوشل دیموکرات) در بلغاریا تشکیل گردید، و همین حزب بود که بعداً "کارگران سایر ممالک بالکان از آن تقلید کردند و چون سرطانی همه جاری شده و انید. حزب مذکور در سال ۱۹۰۳م انشعاب کرد و شاخه‌های انشعابی آن هر یک خود را (حزب کارگران سوسیال دیموکرات) نامیدند. پس از انقلاب اکتوبر مجدداً "نام خود را عوض کردند و بنام (حزب کمونیست) مسما شدند.

چون مشی عمومی ستالین و لنین برپائی نظام کمونیسم و حاکمیت کمونیست‌ها در کشورهای همسایه بود و احزاب مذکور هم به نحوی با بلشویک‌ها ارتباط داشتند و بنا بر این توسط اربابان کرملین تحریک و تشویق می شدند تا برای دگرگونی رژیم‌های بر سراققتار حصول قدرت، مبارزه کنند.

کمونیست‌های بلغاریا با الهام‌گیری از تلقینات مسکو و آرزوی کسب قدرت بر تولیدی نظمی و از دیا دهرج و مرج در کشور دامن زدند و این حرکت بلغاریا را به جنگ‌های داخلی کشانید. در سال ۱۹۲۳م اداره کشور به نظامیان سپرده شد تا از بدامنی و آشوب جلوگیری شود. لیکن کمونیست‌ها یک جبهه متحد تشکیل دادند و

ناآرامی‌ها را به وحش رسانیدند. مردم بلغاریا که در آن ایام اغلب مسیحی و بعضاً "مسلمان" بودند، در برابر کمونستان قیام کردند و برای سرکوبی آنان قوای امنیتی و نظامی رایجی دادند. در نتیجه، این قیام و همکاری، تمام کمونستان گرفتار و به دادگاهها سپرده شدند و برای مردم بلغاریا فرصت و امکان فراهم گردید تا زندگی فردی و اجتماعی خود را سروسامان بخشند. از سال ۱۹۳۰م به بعد دولت بلغاریا جهت رفع نیازمندی‌های فنی و تخصصی کشور، صدها جوان را به جرمنی فرستاد تا در رشته‌های انجینیری ساینس و تکنیک، آموزش ببینند و در عین حال روابط دیپلوماتیک خود را با روس‌ها نیز محفوظ داشت. ضمناً سعی می‌شد تا قانون اساسی آن کشور تدوین گردد و مردم بتوانند از آزادی‌های قانونی و دیموکراسی برخوردار گردند.

اما روس‌ها که از نزدیکی اقتصادی و سیاسی بلغاریا با آلمان ناراض بودند و طبیعتاً "روی نقشه‌هایی که داشتند نمیخواستند ملت (بلغار) از تأسیس و امنیت بسربرند، بار دیگر گماشته‌های خود را تحریک کردند و ناآرامی‌ها در آنجا از سر گرفته شد. این وضع (Boris) شاه بلغاریا را واداشت تا در سال ۱۹۳۴م قانون اساسی بی‌راکه در دست تهیه بود، به تعویق اندازد و تمام احزاب و فعالیت‌های سیاسی را در آن کشور ممنوع قرار دهد.

جنگ جهانی دوم و اثرات آن بر بلغاریا :

در سال ۱۹۴۰م، و آغاز جنگ جهانی دوم، حکومت بلغاریا پیشنهاد روس را مبنی بر یک پیمان (عدم تعرض و همکاری متقابل) رد کرد، و اصولاً "نمی‌توانست چنین کاری انجام دهد. زیرا جرمنی کاملاً "بر اوضاع مسلط بود و در مقابل چنین اقدامی نمیتوانست بی تفاوت باشد. لذا بحای درخواست روس‌ها، در مارچ ۱۹۴۱م پکت ویا نا را که از طرف هتلر پیشنهاد شده بود

پذیرفت و به اساس آن تانک های جرمنی بدون کد! موانع از (صوفیه) عبور کردند. با وجود آن روابط دیپلماتیک بلغاریا با روس در جریان جنگ برقرار بود و آتشه نظامی مسکو در بایتخت بلغاریا بکار خود ادامه میداد.

کمونست های بلغاریا در جریان جنگ یک جبهه مقاومت تشکیل دادند و از مردم خواستند که در آن شرکت کنند هدف این جبهه که بنام (جبهه میهن) یا (جبهه پدر وطن) یاد می شد، آن بود تا اذنان ما را علیه هتلر بسیج نمایند و یک سلسله جنگ های پارتیزانی را بر ضد آلمان سازماندهی فرمایند.

در سال ۱۹۴۳ م، (بوریس BORIS) شاه بلغاریا که با روس ها و گماشته های شان روابط خوب نداشت، بصورت مرموزی درگذشت و پسرش ساله اش به شاهي انتخاب کردید. مدتی بعد جرمن ها در جبهه لنین گراد به شکست مواجه شدند و فعالیست پارتیزانی کمونستان بلغاریا افزایش یافت. حتی دوشا دوش عساکر روسی به صحنه های جنگ رفتند و با اطریش و آلمان و یوگوسلاوی جنگیدند.

بعضی از میهن دوستان بلغاریائی در اکت ۱۹۴۴ م با نماندگان آمریکا و انگلیس در قاهره ملاقات کردند تا امکانات نجات کشور خود را از بحران جنگ جستجو نمایند. هنوز ایشان سرگرم مذاکره بودند که روس ها با بلغاریا اعلان جنگ دادند و در ظرف پنج روز به کمک کمونستان آن کشور بکلی آنرا اشغال کردند.

نقش پای روس مصیبتی بود که برای همیشه در تاریخ بلغاریا ثبت گردید و سرنوشت آن کشور را از همان تاریخ دگرگون ساخت. کمونستان که در بهای وطن و آزادی، بر بلغاریا حاکمیت یافته بودند، بتاريخ ۱۵ سپتامبر ۱۹۴۶ م حکومت (جمهوری خلق) اعلان کردند و جورج دیمتروف (Dimitrov) که سالها در مسکو بسر می برد و در همانجا تربیه شده بود، بوسیله روس ها بحسب

صدرا عظم‌بلغا ریا مقرر کردید.

در سال ۱۹۴۹م، دیمتروف وفات کرد و بجای آن یکی از سرپرده‌ها
دیگر ستالین و استعمار روس، بنام (Chervenkove) برگزیده
شد و قدرت روس را در بلاک کمونیسم تقویت نمود.

پس از مرگ ستالین، رهبران مسکوا و را از صدارت بلغاریا عزل
کردند و در عوض آن (zhivkov) به صدارت رسید. وی چنانکه
آئین روس و چاکران اوست و ما شواهد عملی آنرا در افغانستان
دیدیم، از سلف خویش بنام دکتا توروخودکا مهیا دکرد و آنرا به
علت روش‌های ستالینی و اذیت و آزار مردم نکوهش نمود. سپس
موصوف را از رهبری حزب کمونیست نیز برطرف کرد و تمام افراد ی
را که به ستالین وفادار بودند از کارهای دولتی کنار کشید و با
این خوش خدمتی روابط خود را با رهبران جدید کرملن استحکام
بخشید.

در سال ۱۹۶۹م، قدمی فرا تر گذاشت و علیه نفوذ فرهنگ و صنعت
اروپائی در بلغاریا اقداماتی را براه انداخت و حتی بران شد
تا روابط تجاری و توریسم را نیز با غرب قطع کند. آزادی
خواهان، اصلاح طلبان، میهن دوستان و عناصر ضد روسی شدیداً
مورد تعقیب و آزار قرار گرفتند و تشکیلات اداری و اجتماعی
و اقتصادی بلغاریا همه بر سبک و شیوه روسی سازمان دهی گردید.
از آن تاریخ تا کنون این کشور تحت تسلط و استعمار مستقیم
روس قرار دارد و تمام ثروت و منابع طبیعی و محصول فابریکه
هایش را اینمماگران کرملن به مسکوا انتقال می دهند، فقط این
کشور زنده بران است که از حاصل رنج دست و پای کارگران آن
روس‌ها زنده بمانند.

خود فروختگان کمونیست و طفیلی‌های (جبهه پدروطن) در پیشاپیش
روس‌ها میرقصند، آن یک در را س شبکه‌های حاکم و آدم‌کشی و
جاسوسی می‌کوشد تا هرگونه احساس خودی و آزادی خواهی را در

نطفه‌خنی کند، و این یک وظیفه‌دارد تا نقش (کتلت) ها را در جامعه‌بازی کند و مردم بخصوص نسل جوان را از آنجه در کشورشان میگذرد اغفال نماید و از این راه آب و نانی بدست آورد. درست آنجه که امروز در افغانستان جریان دارد و تعدادی از عناصر ناعاقبت اندیش و این الوقت و استفاده‌جو، علی‌الرغم آنکه بعضا "کمونسیت هم نیستند، عملاً" در خدمت روس‌ها و احیران شان قرار گرفته‌اند.

گفتا سوم -

پولیند در زیر چکمه‌های سرخ:

در تاریخ پرماجرا و غم‌انگیز پولیند که اینک بصورت بسیار فشرده و مختصر آنرا مرور می‌کنیم، روس‌ها نقطه عطفی بحساب می‌آیند که بدبختی و استعما را در این کشور به ارمغان آورده‌اند. گرچه پولیند از همسایگان آلمانی و اطریشی‌اش نیز در امان نبوده و بارها آنرا آسیب رسانیده‌اند، اما انگیزه اصلی تمام‌تهاجم و استعما بر پولیند ناشی از دست‌اندازی‌ها و شیطنت‌ها و سلطه‌جویی‌هایی بوده که از زمان تزارها طرح و آغاز گردید و توسط ستالین ادامه یافت.

شاید کسی باور نکند ولی تاریخ گواهی میدهد که تاسیس حزب سوسیالست پولیند در سال ۱۸۹۲م فقط یک عکس‌العمل انتقام‌جویانه و یک حرکت آزادی‌خواهانه علیه سلطه امپراطوری تزارها بود. زیرا آنان فکرمی‌کردند که پذیرش اندیشه‌های مارکس و انگلزمیت و اندام مردم را بر ضد حاکمیت روس بسیج کند و جنبش آزادی‌خواهی را نیروبخشد. اتفاقاً "همین روحیه آزادی‌خواهی و روس‌دشمنی رهبران حزب سوسیالست بود که مردم را به سوی خود جلب کرد و در اندک مدتی تعداد اعضای آن به پنجاه هزار نفر رسید. این احساس و نیرو بود که حزب مذکور در آغاز

مولایش در آن بود تشویق میکرد. ناگاه دیدم کنیزک حیرت زده به تردید افتاد و خواست بدرون چادر برود. سر خود را میان چادر و قایق برد. پیرزن سرا و را گرفته بدرون چادرش برد و خود نیز همراه او رفت. مردها با چوب بر سرها میزدند تا مبادا داد و فریاد او بگوش برسد و کنیزان دیگر بو حشت افتند و نخواهند با مولایان خود میمیرند.... آنگاه او را پهلوی مولایش خوابانند و دو نفر دو پا و دو نفر دو دست او را گرفتند. پیرزنی که ملک الموت نام داشت ریسمانی بطور مخالف بگردن او انداخت و آنرا به دو نفر داد تا بکشند. خود او با خنجر لبه پهن پیش آمد و آنرا در چند جای دنده هایش فرو برد و بیرون کشید. و آن دو مرد گلویش را با ریسمان فشردند تا جان سپرد.

پس از آن مردم چوب و هیزم آوردند و هریک چوبی که سر آن شعله ور بود همراه داشت و آنرا روی توده چوب ها انداخت. بدین شکل آتش در هیزم و سپس در قایق و چادر و مرد و کنیز و آنچه در درون چادر بود رخنه کرد. آنگاه با دندند و سختی و زید و شعله های آتشی شدید شد و شراره سوزان افروخته گردید... و در واقع هنوز یک ساعت نگذشته بود که قایق و کنیزک و مولایش همه تبدیل به خاکستر شدند. آنگاه در جایگاه قایق که آنرا از نهر بیرون برده بودند ساختمانی مانند تپه کرد برپا ساختند و در میان آن یک چسوب بزرگ تبریزی نصب کردند و نام آن مرد و نام پادشاه روس را بر آن نوشتند و آنرا را ترک گفتند.))

((پادشاه روس را رسم این است که چهارصد نفر مرد زبده و کار آزموده از اشخاص طرف اعتماد او از دوستانش در کاخ خود همواره دارد. ایشان بمرگ او میمیرند و حاضران در برابرش گشته

قرن ۱۹ یک سلسله جنگهای پارتیزانی را علیه تزارها ———
 سازماندهی نمود و امپراطور روس را واداشت تا سه صد هزار عسکر
 خود را داخل پولیند سوق دهد.

بعد از پیروزی چایان بر روسیه در جنگ سال های ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ م
 رهبر سوسیالیستان پولیند (جوزف پیلودسکی) به توکیو رفت تا
 اتحادیه یی را علیه روس های تزاری با چایان تشکیل دهد.
 متاء سفا نه در جریان جنگهای پارتیزانی سال های ۱۹۰۶ و ۱۹۰۸ که
 بین آزادی خواهان پولیند و تزاران دامه یافت، حزب مذکور در
 اندرون خودش نسبت به نحوه عمل و فعالیت علیه روس، با
 اختلافات روبرو شد و از هم منشعب گردید. کشمکش های
 ذات البینی، خودخواهی ها و وابستگی ها، پولیندی های
 آزاد یخواه را بخود مشغول ساخت و مبارزه علیه تزار متوقف شد.
 قبل از جنگ جهانی اول، حزب و حزب سازی در پولیند بیشتر گردید و
 گروه ها و دسته های متضاد و مختلفی بوجود آمد اما هیچ یک به
 تنهایی قدرتی آنها نداشت تا سلطه استعماری زار را در پولیند
 مصلح سازد و آزادی کشور را تاءمین نماید. مردم بحدی خسته
 و نومید شده بودند که جز درگیری روس در یک جنگ جهانی، راهی
 برای آزادی خویش تصور نمی کردند.

در جریان جنگ اول جهانی قسمت های شرقی و مرکزی پولیند
 بوسیله اطریش و آلمان اشغال گردید. بعضی از رهبران
 احزاب به سوئیس و بعضا "به لندن رفتند و حکومت جلای وطن
 تشکیل دادند، ولی هیچکس آنان را برسمیت نشناخت.

بعد از انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ م، اوضاع موقتا "دگرگون شد و مناطق
 اکراین و لیتوانیا فوراً "آزادی خود را اعلان کردند. پولیندی
 ها هم که در انتظار فرصت بودند در آخرا سال ۱۹۱۸ م پس از یکصد و
 بیست سال اسارت، رایت آزادی برافراشتند و بفکرنوازی
 ویرانه های کشور خود شدند.

دراواخر سال ۱۹۱۹، روسها مجدداً "برپولیند حمله کردند و قسمت زیادی از خاک آنرا به تصرف خود درآوردند. مردم پولیند با اتحاد و همبستگی کامل به مقابلۀ پیرداختند و بالاخره روسها مجبور شدند پولیند را ترک گویند. از آن تاریخ به بعد تا سال ۱۹۲۶م، سیستم پارلمانی و دیموکراسی در پولیند نافذ بود و مردم در کمال آزادی و اطمینان زندگی روزمره، خویش را به پیش میبردند.

بدبختانه در اثر ضعف دستگاها و اداری، رشد اندیشه های متضاد و اختلافات واخلال احزاب سیاسی، سیر طبیعی امور به بی نظمی کشیده شد و منجر به کودتای نظامی گردید. این کودتا که توسط (Josef Pilsudski) بعمل آمد و از ماه می ۱۹۲۶م تا سال ۱۹۳۵م دوام نمود، کلیه فعالیت های سیاسی و پارلمانی احزاب را ممنوع ساخت.

وی که در دوران سلطه روس تولد شده بود و با کارنامه های استعماری آن کاملاً آشنائی داشت، مسکورا برای آزادی و موجودیت پولیند یک تهدید میدانست و از نزدیکی با آن دوری می جست. گرچه و در سال ۱۹۲۸م حزب سوسیالیست را در پولیند بنیان نهاد، اما از روس و کمونیسم به شدت نفرت داشت و به این عقیده بود که (کرکتر روسی) عوض نمی شود و بین تزارها و کارگردانان انقلاب اکتوبر فرقی وجود ندارد. با وجود این احساس و بدبینی، مرزهای طولانی روسیه با پولیند سبب شده بود که ره نفوذ استعمارگران روسی در پولیند بسیار شود و برای نابودی آن زمینه سازی کنند.

در دوران حکومت جوزف پیلودسکی، کمونیست های پولیند نفوذ و اهمیت خود را از دست دادند و تا سال های ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸م نیز از فعالیت آنان اثری محسوس نبود.

جنگ جهانی دوم (*) و سرنوشت پولیند:

اگر موضوع به اختتام عرض شود و از درد سر خود و خوانندگان کاسته آید، باید بگویم که خودخواهی ها و جنون جاه طلبی و سلطه جوئی هتلر در دهه چهارم قرن حاضر، چرا برای بار دوم آستان حوادث ساخت و باعث شد تا سرنوشت آینده اروپا و جهان به سود روس ها و استعمار سرخ دگرگون گردد.

اوپولیند را بحیث (قلب) اروپای شرقی میدانست و به این عقیده بود که با داشتن سلطه بر آن و دسترسی به کشورهای بالکان و بالتیک، انگلیس و فرانسه را در محاصره سیاسی و نظامی قرار خواهد داد و بدین وسیله ساحه نفوذ خود را در منطقه و خارج از آن استحکام خواهد بخشید. این طرح و تحریکات هتلر منجر به جنگ گردید و اولین کبریت آن به تاریخ اول سپتامبر ۱۹۳۹ در پولیند افروخته شد.

انگلیس و فرانسه که در آن ایام از دوستان پولیند بودند، فوراً جهت گیری کردند و بتاریخ سوم همان ماه با آلمان اعلان جنگ دادند. آلمان ها از زمین و هوا بر پولیند حمله کردند و عساکر روسی نیز بر عکس پیمانی که ستالین در ۲۳ اگست ۱۹۳۹ با هتلر بسته بود، از موقع استفاده نموده بتاریخ ۱۷ سپتامبر ۱۹۳۹،

(*)- این جنگ از ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ م طول کشید. طرفین درگیر عبارت بودند از:

- ۱- متفقین: شامل پولیند، انگلستان، فرانسه که بعداً آمریکا، روسیه و چین نیز به ایشان پیوستند.
- ۲- محور: که مرکب بود از آلمان، ایتالیا، جاپان و در درجه دوم هنگری، رومانی، بلغارستان و غیره. این جنگ به دو دوره تقسیم میشود:

دوره اول: از سپتامبر ۱۹۳۹ تا آخر سال ۱۹۴۲ م خاتمه می یابد. و دوره پیروزی دول محورا است.
دوره دوم: از ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۵ م طول کشید و در این دوره متفقین همه زمین های از دست رفته را مجدداً به تصرف درآوردند و آلمان و طرفدارانش مجبور به تسلیم شدند.

قسمت های شرقی پولیندرا اشغال نمودند. در اثر این حملات و حوادث بعدی شش ملیون پولیندی جان خود را از دست داد و اکثر شهرها و روستاهای آن با خاک یکسان گردید.

در جریان این جنگ ها یک حکومت جلای وطن در پارسیس تشکیل یافت و تمام پولیندی ها آن را بحیث نماینده قانونی مردم پولیندنا شنید کردند. بعد از سقوط فرانسه در ۱۹۴۰م، اداره

حکومت جلای وطن به لندن انتقال داده شد و از طرف آن کشور آشکارا حمایت گردید. رهبران حکومت جلای وطن در لندن با این باور که روسها از کشورشان خارج خواهند شد و بیاری ایشان پولیند خواهد توانست آزادی خود را بازیابد، یک پیمان اتحاد و همکاری را با ستالین امضاء کردند. طبق این پیمان روسها تعدادی از مردم پولیندرا به کمپ های خود در داخل خاک روسیه انتقال دادند و کمونیستهای آن کشور که تا آن وقت برنامها و فعالیتهای خویش را سری و مخفی انجام میدادند، موقع یافتن آنها خود را سروسامان بخشند و روابط خود را با روسها برقرار نمایند.

در سال ۱۹۴۱م، هتلر دریافت که دوستی و تعهدستالین باری یک حقه و فریب بوده است و لذا اردوی آلمان را بسوی روسیه سوق داد. لیکن دوری راه، شدت سرمای روسیه، نرسیدن مهمات و از همه مهمتر اتحاد دو معاونت آمریکا و انگلیس و چین و غیره با روس که آلمان ها را زار ساخت، و برعکس زالوهائی که بایدنا بود می شدند و بشريت از شرشان ایمن می شد، زنده ماندن و سرنوشت جهان بیک بدبختی دایمی کشیده شد.

افراد کمونیست و عساکر پولیندروس ها را همراهی کردند و با آلمانها جنگیدند. در حالیکه روسها خطرناکتر از آلمان بودند. حتی آن عده بی را که بداخل کمپ های خود برده بودند همه را تربیه نظامی دادند و به جبهه های جنگ فرستادند.

پس از شکست آلمان در سال ۱۹۴۵ م روس‌ها بقیه خاک پولیندرا نیز اشغال کردند و به این درخواست حکومت جایی وطن که عساکر روسی باید خاک پولیندرا ترک گویند و بمرزهای قبل از جنگ برگردند، اعتنایی ننمودند.

در کنفرانس یالتا (فبروری ۱۹۴۵) استالین به روزولت و جرجیل و عده دادگاه آئینده پولیند بدست خود آن مردم و براساس انتخابات آزاد و دیموکراتیک اداره خواهد شد. رهبران آمریکا و انگلستان هم به وعده او اطمینان کردند و درباریه خروج عساکر روسی و آئینده پولیند فیملیه قاطعی صورت نگرفت.

در سال ۱۹۴۷ م هنگامی که برگزاری انتخابات در پولیند مطرح شد، ستالین بر حضور ناظرین بین المللی و نظارت بر جریان انتخابات مخالفت ورزید. و بنا بر این تنها کمونستان بودند که بحیث کاندیدان بی رقیب، خود را مزد شدند و خود برنده سهم مردم در این درامه مضحک و اغواگرانه آن بودند که صدراعظم حکومت موقتی پولیند در لندن، به وارسا برگشت و بحیث معاون صدراعظم حکومت کمونستی پولیند مقرر گردید، آنهم بحیث یک عنصر بی صلاحیت و نمایی.

لیکن مصیبت در همین جا خاتمه یافت بلکه در کشمکش‌های بعدی برای کسب قدرت بین حزبی که از ستالین پیروی می کرد و سایر احزاب و عناصری که خواهان دیموکراسی و آزادی در پولیند بودند، حداقل دو ملیون نفر قربانی گردید. آخر الامر حزب روسگرای پولیند در تحت حمایت تانک‌ها و عساکر روسی بر سر نوشت پولیند کلاماً تسلط یافت و اعلام داشت که اساس حکومت پولیند بر جمهوری (دیموکراتیک) و دکتاتوری (پرولتاریا) استوار خواهد بود.

از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۶ م کا یوس و حشتناک استالین نیز مبرجاً معه پولیند حاکم بود، همه چیز از مسکود کته می شد و مثنی چند

خود فروخته و اجیرما موریت داشتند احکام و اعمال ستالین را بر هموطنان پولیندی خود تطبیق کنند. تعقیب و کشتار شکنجه و اختناق بیدادمی کرد و مردم جزیره های حقیر، اصلاً "حرمت و حیثیتی نداشتند".

بعد از مرگ ستالین در سال ۱۹۵۳م، همکارانش او را با دانتقاده گرفتند و برای اینکه جنایات خود و ماهیت کمونیسم را روپوش کنند، همه سفاکی ها را به ستالین نسبت دادند. بیستمین کنفرانس حزب کمونیست روسیه که از تاریخ ۱۴ تا ۲۵ فبروری سال ۱۹۵۶م در مسکو برگزار گردید از ستالین و سیاست هایش نکوهش بعمل آورد، همه او را خودخواه و منحرف از اصول لنین نامیدند و به این عنوان سعی کردند سی سال سفاکی و آدم کشی بلشویزم را در جهان توجیه نمایند و از خشم و نفرتین مردم نسبت به روس و کمونیسم بکاهند. درحالی که همه چیز سر جایش بود و حتی تا امروز هم که تقریباً ۳۵ سال از آن میگذرد کوچکترین تغییری در کیش روسی و ماهیت استعماری آن دیده نمیشود. چنانچه بولکانین و خروشف حانشینان ستالین نتنها در روش مسکونست به اروپای شرقی انعطاف اساسی و قابل ملاحظه ای از خود نشان ندادند بلکه پستی این کشور را در سال ۱۹۵۵م به پیمان نظامی وارسا کشانیدند و نفوذ و حاکمیت خود را بیش از پیش مستحکم نمودند.

قیام کارگران پولیندوی آملهای آن:

کارگران شجاع و آزادی خواه پولیندکه از خوان کمونیسم نمکی چشیده بودند موقع را مناسب دانسته، در ۲۸ جون ۱۹۵۶م علیه کمونیسم و نظام حاکم بر کشور قیام کردند. سعی کارگران آن بود تا نقطه های حساس و مراکز امنیتی را اشغال کنند و از همه اولتر زندانیان را آزاد سازند. اما تانک های روسی و مزدوران آن برزوی تظاهرات کنندگان آتش گشودند که در اثر آن ۴۸ نفر بقتل

رسید و ۲۷۰ نفر زخمی گردید. صدها کارگر گرفتار و به محاکمه
گشایده شدند، لیکن اخطارنامه‌های که مسلسل انتشار می‌یافت
فرمانروایان سفاک کمونیست را واداشت تا از آزار و اذیت آنان
خودداری کنند.

این حرکت که در واقع بعد از اشغال پولیندا ولین انقلاب
سیاسی و اجتماعی در آن کشور محسوب می‌شد، تحولی نسبتاً "بی-
سابقه‌یی را در سیاست مسکوبوچود آورد و آن همه شدت و خشونت
تا حدودی کاهش بعمل آمد.

در گرما گرم این حادثه خرو سچف (شعبده باز معروف)، به پولیند
رفت و ضمن بیانیه‌یی، در ملا عام ستالین و سیاست‌هایش را
محکوم نمود و در عین حال (Gomulka) یک شخصیت غیر کمونیست
و آزادیخواه را مامور ساخت تا حکومت دلخواه مردم را در پولیند
تشکیل دهد. در این دوره که از ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۵ دوام نمود یک سلسله
آزادیهای محدود و مشروط در پولیند تضمین گردید و شور و هیجان
مردم کم‌کم فرو نشست. اما این رویاها و رویاکاری‌ها خیلی زود گذر
و اغوا گرانه بود و گماشته‌های مسکوبا دیگر به حمایت این کشور
قدرت را در پولیند بدست گرفتند.

از سال ۱۹۶۸ م به بعد همبستگی و اتحاد صمیمانه‌یی بین طبقات
کارگر، قشر جوان و تحصیل کرده و رهبران کاتولیک بوچود آمد و
جنبش عظیمی را برآوردند. مردم چیدین با نسبت به عدم
رعایت حقوق بشر، استبداد و آدم‌کشی، بلند رفتن نرخ‌ها
و مضیقه‌های اقتصادی و سیاسی قیام کردند و با سرنیزه و تانک
سرکوب شدند.

اربابان کرملن میکوشیدند با افزایش جبره بدیها و جبران
تفاوت نرخ‌ها از طریق (سپیدی) دولت، مردم را قسماً "راضی
نکه دارند و فریادشان را در گلو خفه سازند. در حالیکه این کار

غیر عملی بود و مردم قلباً "حویای چیزی بودند که آنرا از دست داده بودند.

پالیسی (سپیدی) پولیندرا به یک بحران شدید دیگر اقتصادی مواجه ساخت به حدی که قرضه های آن در سال ۱۹۸۰م به ۲۵،۵ بلیون دلار ارتقا یافت و تمام این پول ها از (۱۰۵) بانک و ۱۵ کشور غربی تاء مین و تادیه شده بود.

قدرت اسفناک است که کشورهای غربی هم در میدان های جنگ و هم در حال صلح، پیوسته روس و ایران را با عسکرو پول یاری داده اند. چنانکه امروز نیز در جریان حمله روس به افغانستان و کشتار مردم بی دفاع آن، امریکا گندم برایش میفرستد، بازار مشترک اروپا شیر خشک و مسکه و پنیر، و آلمان گوشت!! علاوه بر این اغلب کشورهای که مستقیماً "جزو پلاک روس اندورژیم های کمونستی بر آنها حکومت میکنند، بوسیله کشورهای غربی کمک میشوند. و خیلی هم مزه دار است که با پول و امکانات غرب بر ضد خودش فعالیت می نمایند!! و این مردم هنوز هم انتباهی نمیکیرند و تبسم کور به جوف را بر مرگ و نابودی ملیون ها انسان ترجیح میدهند.

دومین قیام کارگری و ضد روسی دریولیند:

در سال های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۶م اعتصابات کارگری و جنبش (اتحاد و همبستگی) باز هم وارسا و مسکورا به لرزه در آورده ها هزار کارگر و کارشناس و تحصیل کرده اعم از زن و مرد بر راه افتادند تا نفرت و ناراضایی خود را نسبت به کمونیسم و پرچمداران آن اراائه دهند. بندر کشتی سازی (Gdansk) شاهد فیرا ده های خشمگین و آزاد دیخوا ها نهایی بود که از زبان ۵۰ هزار کارگر پولیندی بر هوا میشد. حاشی که محسمه های لنین در آن نصب بود! و مردمی کدلتن و بیروانش فکر میکردند، میتوانستند آنرا بیش از

هر گروه اجتماعی دیگر، استثماریان را استحما رکنند!!

ولی تاریخ و تجربه ثابت ساخته که دارای خواب آورو مسموم کننده، کمونیسم حتی از یطن حوزه های کارگری و کارگران آشنا بخود، و شخصیت خود، استفراغ میشود و بیش از این خریداری ندارد!!

سفریاب جان پال دوم به حیث یک پولیندی و رهبر جهان کا تولیک بر پولیند که اول بار در سال ۱۹۷۸ صورت گرفت، بر استواری و استحکام جنبش (اتحادیه همبستگی) افزود. گرچه بر ضد حکومت چیزی نگفت، اما هنگامیکه در میدان هوایی وارسا خم شد تا زمین را به رسم شکرگزاری و سپاس از خدا ببوسد، ملیون ها نفری که در خارج از محوطه، فرودگاه به انتظارش بودند مشتاقانه فریاد کشیدند و این خودیمنانه، یک چلنج علیه کمونیسم بود و جنبش (همبستگی) را به انقلاب تشویق میکرد.

بهر حال، در سال ۱۹۸۰م، اعتصابات کارگری به او چشم رسید و جنبش همبستگی تحت رهبری (لیخ والیسا) به تقاضای خود درباره آزادی اتحادیه های کارگری و اعتصابات اصرار ورزیدند. بالاخره حکومت روسی پولیند در اگست ۱۹۸۰م حاضر به مذاکره شد و برای اکثر تقاضای رهبران جنبش، از قبیل آزادی تشکیلات اتحادیه ها، حق اعتصابات، کاهش سانسور نشریات، بکار انداختن تلویزیون های محلی برای کارگران و امثال آن، پاسخ مثبت داد. پس از این موافقت نامه ملیون ها پولیندی و حتی اعضای حزب کمونیست آن کشور، به جنبش پیوستند و اوضاع بعد از ۳۵ سال دکتا توری و ستالینیزم شکل دیگر بخود گرفت.

ناظرین سیاسی و نظامی جهان با دلهره و وسواس انتظار مسموم کشیدند که چه وقت و چگونه روسها در برابر این شکست و دگرگونی، با تانک های خود داخل پولیند می شوند. لیکن جلادان کرمین

بعثت درگیری در افغانستان وعدم مساعد بودن اوضاع بیـــــ
المللی از حملهء مستقیم و نظامی بر پولیند خودداری کردند و
نسبت به آنچه در آن کشور میگذشت ، موقتا "به اخطار و عرب شده
اکتفا نمودند .

روس ها و اجیرانشان در مقابل با اوضاع بحرانی پولیند ، درسد
شدند تا مردم را با تبلیغات و وعده های دروغین بغریبند و لسی
دیگر دیر شده بود و ملت پولیند از حقه بازی آنان کاملاً "آگاه
بود و هر چه میشنیدند عکس آن گمان میکردند .

در جون ۱۹۸۱م کمیتهء مرکزی حزب کمونست روسیه مکتوبی به رهبر
کمونستان و حکومت پولیند فرستاد و از آنان انتقاد نمود ضمناً "
تذکر داد : ((...) از اینکه دشمنان سوسیالیزم در پولیند نفوذ
کرده اند و منافع مشترک ما را تهدید میکنند ، نگران هستیم .
این موضوع تهدیدی است برای امنیت مرزهای مشترک ما که به
چشم خویش آنرا مشاهده میکنیم .))

یکماه بعد از این نامه که معلوم میشود روسها سخت نگران و
مضطرب بوده اند ، گروهی که "به وارسا رفت و تغییری را
در سطح رهبری حزب به وجود آورد که یکی از آنان انتخاب جنرال
یا روزلسکی به حیث صدراعظم بود . او کسی است که بوسیله روسها
تربیه شده ، در جنگ جهانی دوم دوشادوش اردوی سرخ جنگیده ،
فن آدم کشی را خوبتر میداند و روسها از هر جهت بروی اطمینان
دارند !!

اما این اقدامات و نظایر آن دردی را دوا نکرد و مشکلات
و گرفتاری مردم با لایح در ساحهء اقتصادی و کمبود غذا به نحو
بی سابقه یی افزایش یافت . همه چیز نایاب بود حتی برای
در یافت یک قرص نان هم صف های عریض و طویل تشکیل می شد و
مردم با یدساعت ها انتظار میکشیدند . چنانکه اکنون نیز بهر
از این نیست .

شوند. هریک از آنان کنیزی دارد که بخدمتش مشغول است و سر او را شست و میوه و غذا و آتش میدنی برایش آماده میسازد. او خلیفه‌ای دارد که قشون را اداره میکند و با دشمنان می‌جنگد و نزد رعایای او جانشین وی میباشد. (۱)

از مطالعه یادداشت‌ها و چشم‌پدیده‌های بن فضلان بوضاحت پیداست که روس‌ها قرن‌ها قبل نیز مردمی پست، کثیف، بی‌تهدیب، خرافه‌پرست و وحشی بوده‌اند. ناموس و شرف در فطرت‌شان مفهومی نداشته و قساوت و بیرحمی جزء آئین زندگی‌شان بوده است. جزباده‌گساری و گرایش به اوها و اباطیل، از ارزش‌های انسانی و استعداد تعقل و تفکر بی‌بهره بوده‌اند. انسان از همان آغاز در جا معروس فقط بحیث یک ابزار کار و بهره‌کشی و هوس‌رانی مورد استفاده قرار داشته و نظام بردگی و ارباب‌سالاری، سرلوحهٔ قاموس نظام اجتماعی آنان بوده است. وحشت‌بی‌فرهنگی و حیوان‌مفتی، همان میراث بسیار کهن آبیائی‌شان محسوب میشود. حتی پس از گذشت هزار و اندک سال و دگرگونی‌های عظیم جهانی و بشری، هنوز هم در اجتماع و طبیعت روسی تغییری وارد نشده است. و با همان خصوصیت درنده‌خوئی و بدعهدی و بدمنشی و بدکنشی که در نه‌ساده‌ایشان

۱ - برای تفصیل این سفر رجوع شود به سفرنامه معروف احمد بن فضلان بن العباس بن راشد بن حماد. ترجمه ابوالفضل طباطبائی، چاپ بنیاد فرهنگ ایران. و نیز در بارهٔ فرستادن این هیئت رجوع شود به: تاریخ گسترش اسلام تألیف سر توماس آرنولد. ترجمه دکتر ابوالفضل عزتی، چاپ دانشگاه تهران. سال ۱۳۵۸ هجری شمسی.

روس‌ها که با همه تشویش خود نمیتوانستند از راه مغفول و برآورده ساختن نیا زمیندیه‌های مردم، آراش را در پولیندبار گردانند، ره، دیگری اختیار کردند. و آن اینکه با بد مردم را سرکوب کنند، باید فربا دا اعتراضات با صوت مرمی خفه شود. باید قتل عام صورت گیرد، اما نه بدست عسکر روسی بلکه توسط جنرال پولیندې روسگرا و روس پرورده!!

روی این قصدونیت بتاريخ ۱۸ اکتوبر ۱۹۸۱ رهبر حزب کمونست پولیندرا هم از عهده اش برکنار کردند و یاروزلسکی در راس همه قدرت‌ها یعنی ارتش، حکومت و حزب قرار گرفت و مقدمات کار فراهم گردید.

آشتی ملی یک دعوت پوچ و اغواگرانه:

یاروزلسکی که در انجام دستور روس‌ها تجربه و علاقه کافی داشت در اولین فرصت از جنبش همبستگی و رهبران کا تولیک خواست تا در یک جبهه، (آشتی ملی) اشتراک کنند و با حزب کمونست و نظام حاکم بر پولیندکنار آیند. او میخواست با این روش، جنبش (اتحاد و همبستگی) را از هم بپاشد و اتحادیه‌های کارگری را مختل سازد. و احیاناً "با ایجاد اختلاف و تضاد بین اعضای جنبش، نقش آن را خنثی نماید. اما این پیشنهاد، در مذاکره‌یی که بین طرفین صورت گرفت رد گردید.

جنرال به پارلمان رو آورد و تقاضا کرد تا قانون منع اعتمادات را ترتیب و تصویب کند. اکثریت اعضای پارلمان هم چنین دستوری را نپذیرفتند و از انجام آن خودداری کردند. در جریان این احوال که برای روس‌ها از هر جهت نگران کننده بود، دانشجویان اکادمی حربی و ارسا نیز تقاضایی را مطرح کردند و خواهان اصلاحات اقتصادی و اجتماعی شدند. یاروزلسکی که از هر گونه برخورد منطقی عاجز بود و نمی‌توانست

کاری در زمینه انجام دهد، به قوه متوسل شود و از عسکروپولیس خواست تا درخواست اکادمیک دانشجویان را به آتش پاسخ گویند. همچنان یک سلسله تبلیغات وسیعی را علیه رهبر جنبش همبستگی برپا نهاد تا او و جنبش را در اذهان عامه بی اعتبار سازد. یعنی همان حربه، اتهام و افتراء که روسها و ایادی شان همیشه آنرا به شیوه، بازاریان او باش علیه عنا صرملی، با شخصیت و ضد خود بکار میبردند.

بهر صورت چون در مذاکرات (Kdansk) موافقت شده بود که سرنوشت سیاسی آینده، پولیندو اتحاد نظامی آن با روسیه از طریق ریفراندوم و آرای عامه حل و فصل شود و این عمل صد درصد منافع روس را بخاطر مواحه می ساخت، لذا با روزلسکی وارد عمل شد و حسب نقشه یی که قبلاً جهت درهم کوبی جنبش و از بین بردن اعتراضات و اعتمادات طرح شده بود، شب ۱۳ دسمبر ۱۹۸۱ شهر وارسا و اطراف آنرا با تانکها و زرهپوشها محاصره کرد و رهبران جنبش همبستگی را بازداشت نمود. سحرگاهان هنوز مردم در خواب بودند که وی با یونیفورم عسکری پشت شیشه تلویزیون قرا گرفت و اعلام داشت که جنبش (اتحاد و همبستگی) به جزای خود رسید و در کشور حکومت نظامی برقرار شده است!!

بدنبال این خبر تمام فابریکها و فارمها بوسیله قوای عسکری محاصره شدند و صدها کارگر و دهقان گرفتار گردید، در جنوری ۱۹۸۲ بر معدن چیان پولیند حمله کردند و شورش و اعتماد آنرا با بی رحمانه ترین وضعی سرکوب نمودند.

مردم اعم از کارگر و دهقان و استادان نگاه و کشیش و دانشجویان ما مورد مداخله و آزار و غیره، همه در یک صف علیه این مظالم قیام نمودند. زنهای پولیندی ترانه آزادی میخواندند و مردان آنرا شایع میکردند.

متأسفانه آدم کشان کمونست در رویا روئی با اوضاع، خوشنودی

روس‌ها را برکشتارونا بودی هموطنان خود ترجیح دادند و در کمال دنائت و ددمنشی صدها زن و مرد را بقتل رسانیدند. حتی زخمی‌ها را زنده زنده بدریا انداختند و چندین دکتور و نرس در زیر مشت و لگدایشان جان سپردند. و بدین ترتیب بعد از چندین ماه خشونت و بربریت اعتراضات را بستند و حکومت نظامی یا روزلسکی بکار خویش ادامه داد.

شگفت‌آور آنست که جنرال یا روزلسکی بعد از این همه ترور، وحشت و بربادی ملت پولیند، در هشتم ماه اکتوبر ۱۹۸۷، از اصلاحات اقتصادی و اجتماعی در پولیند نام برد و اعلام داشت که یک سلسله ریفورم‌هایی را در آن کشور بعمل خواهد آورد. یعنی همان چیزیکه بخاطر آن در سال ۱۹۸۱م، صدها جوان محصل و کارگر را به گلوله بست و جاده‌های وارسا را از خون هموطنان مظلوم خود رنگین نمود.

آری! ماهیت یک برده همین است! آنوقت که طشت ریاکاری روس‌ها از بام افتاده بود و نمی‌توانستند به حرف مردم را بفریبند، به تانک و برچه متوسل شدند، و اینک که حیل‌ها و حقه‌های زیه‌های گوربه‌چوف تازه عنوان شده‌است و هنوز خوش‌باوران ساده‌لوح آنرا باور می‌کنند، یا روزلسکی هم به اقتضای وظایف استاز با داران خود سخن از ریفورم می‌زند و معلوم نیست چگونه ریفورمی؟؟

آیا در یک نظام جاسوسی و دکتاتوری می‌تواند ریفورمی بوجود آید؟ آیا کمونیسم ما هیتش تغییر می‌کند؟ مگر این نیست که هم با دارانش در مسکو و هم چاکرشان در وارسا می‌خواهند دنیا و مردم خود را فریب بدهند و بحران‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی موجود، در پولیند و روسیه را تحت این شعار وارونه جلوه دهد؟؟ مگر این نیست که با زهم می‌خواهند غربی‌ها را اغفال کنند و بنام دیموکراسی و ریفورم، دامن دامن قرضه و کمک دریافت نمایند؟

مگر این نیست که میکوشد ملت های خود را در تارخا م بیندند و چندین سال دیگر بر عمر رژیم و حاکمیت ننکین خود بیفزایند؟؟
 بلی! روزگار به این هم پاسخ خواهد گفت و گذشت زمان ثابت خواهد کرد که:

((ابلیس رسیده کردن آدم نشود!!))

خوشبختانه با تمام این متکلات و فشارهای که روسها بر مردم آزاده و آزادیخواه پولیند وارد آوردند، این ملت هنوز زنده است و جنبش همبستگی بکار خود ادامه میدهد. کرچه معدها کارگزار کشتن و زندانی کردن و فعالیت های جنبش اتحاد و همبستگی را ممنوع قرار دادند، اما در جریان دومین سفریاب به پولیند که در جون سال جاری اتفاق افتاد، ده ها هزار نفر به خیابان ها ریختند و با ردیکر موجودیت خویش را در پولیند تثبیت کردند. همدردی شان با ملت مجاهد افغانستان و ظاهرات که همه ساله نسبت به حمله روس در کشور ما انجام میدهند، پیوند مظلومیت و مظلومان جهان را بخوبی تمثیل میکنند و این مژده را در پی دارند که انشاء الله روزی بساط ظلم و ظالم در هم خواهد پیچید.

کفنا رچهارم -

اشغال هنگری:

هنگری هم مثل سایر کشورهای اروپائی از نفوذ و شیوع کمونیسم در قرن نوزدهم بی گزند نماند و به همین دلیل بود که بلشویک ها اندکی بعد از انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ م به هنگری هجوم بردند و کمونیستان را در آن کشور به قدرت رسانیدند. اما بدلیل کرفناری های بیش از حدی که لنین و دستیارانش در آن ایام داشتند نتوانستند حاکمیت یک اقلیت کوچک را در هنگری استحکام بخشند و لذا رژیم کمونیستی در آن مملکت بعد از چند

ماهی سقوط کرد و با زهم سیستم‌های برقرار کردید و مالیات دراز طول کشید. البته مناسبات ظالمانه فیودالی، بی عدالتی، ارستوکراسی، بی اتفاقی نسبت به دردها و مشکلات مردم و فساد اداری دستگاه حاکم و امثال آن، سیر کمونیسم را در آن کشور سرعت می بخشید و بسا از طبقات محروم اجتماع بر نغمه‌ها و شعارهای کمونیستان افسون شدند.

در آوریل ۱۹۴۱ حکومت هنکری از طرف هتلر تحت فشار قرار گرفت تا پیمان‌های رابا آلمان امضاء کند. بر اثر این پیمان عده‌یی از عساکر جرمنی وارد خاک هنکری شدند و صدراعظم آن کشور که بنوا تسه بود خود را از فشار هتلر بر رها ندهنکری را در جنگ بیطرف نگا هدارد، خودکشی کرد.

در سال ۱۹۴۴م حکومت آمریکا و انگلستان، هنکری را تشویق کردند تا از جرمنی دوری جوید، و مقامات این کشور هم خلاف نظریات متاورین سیاسی و نظامی خویش، معاهده‌شان را با آلمان شکستند. این وضع آلمان‌ها را بر آشفت و قسمت‌های زیادی از خاک هنکری را اشغال کردند.

در ماه سپتامبر ۱۹۴۴م پس از آنکه قوای آلمان در اکثر جبهات قدرت رزمی خود را از دست داده بودند، عساکر روسی از طریق رومانی وارد مرزهای هنکری شدند و در ورید داخل خاک آن پیش رفتند و به حکومت هنکری اظهار دادند که روابط خود را با آلمان قطع کنند و علیه آن داخل جنگ شود.

در نیمه اکتبر ۱۹۴۴م جرجیل با سالین و مولوتوف پیرامون سرنوشت اروپای مرکزی مذاکره نمود و از آنان خواست تا از نفوذ و پیروی در این منطقه خودداری کنند. لیکن ستالین که از حمایت غریب‌ها خوب استفاده کرده بود در آستانه پیروزی کامل فرا داشت، پیشنهاد جرجیل را به تمسخر گرفت و آنرا رد کرد، و یک هفته بعد عساکر روسی بوداپست را به محاصره

درآوردند.

سرانجام بعد از ۵۲ روز محاصره، بوداپست و مقاطعات عسکری المان و هنگری، اشغال کران روسی برآن کشور استیلای فتند و گروهی از کمونستان هنگری که بمسکو فرار کرده بودند وارد کشور شدند و قدرت را بدست گرفتند. کوچه ها و بازارهای هنگری از تبلیغ و شعارانباشته گردید و قتل و غارت جان و مال افراد بیگناه و غیر کمونست، آشکارا ترین جنایتی بود که ثنام (صلح و آزادی و بازسازی) انجام می یافت.

اشغال کران روسی چون کرکان کرسه و لاش خوار بر هستی و دارائی هنگری هجوم بردند و تمام ماشین ها و سامان آلات فابریکه ها را به مسکو انتقال دادند. ثروت های طبیعی، طلا، و منابع زیر زمینی هنگری همه در دست روس ها قرار گرفت و تا آنجا که توانستند بردند و غارت نمودند.

توطئه - (انتخابات و حکومت ائتلافی):

بر حسب وعده، ستالین به متفقین غربی اش در کنفرانس یالتا که قبلاً از آن صحبت کردیم و نیز روی این اطمینان که کمونستان هنگری برجا معه نفوذ و حاکمیت دارند و هر جریانی به نفع آنان تمام خواهد شد، مارشال و روشیلوف قوماندان نظامی روس در هنگری موافقت نمودند در آن کشور انتخابات عمومی صورت گیرد و یک کابینه، ائتلافی تشکیل شود. قبل از این در یک انتخابات بلدیاتی، کمونستان همه کرسی ها را با غداري از آن خود کرده بودند و روس ها فکر میکردند در بازی های بعدی هم اجیران شان برنده خواهند بود. اما در انتخابات ماه نوامبر ۱۹۴۶ حزب کمونست % ۱۷ و حزب سوسیال دیموکرات هم تقریباً " در همین محدوده رای گرفتند و اکثریت % ۵۷ آرا به حزب طبقه متوسط و غیر کمونیست تعلق گرفت و به این ترتیب رئیس حزب

اخیرالذکر (Ferenc Nagy) بحیث صدراعظم آن کشور در
 راس یک کابینه، ائتلافی قرار گرفت و وزارت داخله را نیز خود
 عهده دار گردید. ولی بعد از اندک مدتی روس ها فشار آوردند و
 (Laszlorajk) که یک کمونیست روس گرای بود در جریان جنگ به
 نفع با داران خود، خدماتی انجام داده بود، بحیث وزیر داخله
 مقرر شد.

روس ها که تخمین و محاسبه شان از آب در آمدوبربی ارزشی وعدم
 نفوذ کاران خود در عمق توده و اجتماع بی بردند، فوراً "دست
 به توطئه زدند.

بر طبق این نقشه، از یکسودرمیان حزب (Nagy) نفوذ کردند تا
 اختلافاتی را در اندرون آن بوجود آرند و از طرف دیگر خود را
 متهم نمودند که میخواهد رژیم جمهوری را سرنگون کند. این طرح
 و توطئه خیلی به آسانی وسهولت کارگرافتا دو حزب مذکور
 انشعب نمود. روس ها و ایادی شان بر هر یک از وزراء و اعضای
 برجسته، حزب حاکمناپه زدند و هر کدام را به نوعی متهم کردند و
 بدین ترتیب اکثر سیاستمداران و اعضای حکومت بشمول رئیس
 پارلمان از کارهای خود استعفا دادند و زمینه را دیگر برای
 کمونیستان کار سازی شد.

عده، زیادی از رفقای (Nagy)، رهبران کاتولیک و پروتستان
 و صدها نفر برجسته، دیگر که در صف مخالف روس ها قرار داشتند به
 وسیله، روس ها گرفتار شدند و از شخص (Nagy) هم که بیخارج از
 کشور رفته بود تقاضا کردند تا استعفا بدهد. وی این عمل روس
 ها را به شدت نکوهش نمود و از استعفا خودداری ورزید، اما روس
 های وحشی و فرومایه کودک چهار ساله او را به گروگان گرفتند و
 اظهار داشتند تا وقتی که (Nagy) از عهده، مدارت استعفا
 ندهد پسرش را رها نخواهند کرد. وی که همه چیز را دگرگون میدید
 و می فهمید کاری از دستش ساخته نیست، استعفا داد و روس ها

همه ارکان ها و ادارات دولتی را در دست گرفتند . از آن تاریخ بیست و سه سال ۱۹۵۳ م رژیم دکتا توری و فدا ناسانی کمونیسم و (ستالینیزم) بر ملت مظلوم هنگری فرما نروایی میکرد و در این مدت ۱۵۰ هزار انسان بیگناه بجرم کمونیست نبودن و وطن دوستی یا کشته شدند و یا بزند ان های هولناک و کارهای شاقه معرفی گردیدند . در تمام مکاتب و دانشگاه های هنگری تدریس زبان روسی و مضامین ضد مذهبی اجباری شد و هر که علیه برهمنها و ویدها دروس ها حرفی بزر زبان آورد تا بود گردید ، حاصل تمام زمین ها و کارخانه ها بروسه انتقال می یافت و مردم هنگری در وضعی قرار گرفتند که بدتر از ایام جنگ بود .

قیام ملت هنگری علیه سلطه روس :

بعد از مرگ ستالین در سال ۱۹۵۳ م (Khrushchev) رئیس حزب کمونیست و صدراعظم هنگری که عامل مهم تمام کشتارها و بدبختی ها در هنگری بود بروسه رفت تا از باران جدید خود دستورات تازه دریافت کند . اما بولگانین و خروشچف که با ستالین و کما شته ها بیش روابط خوبی نداشتند و میخواستند برای خود نام و نشانی دست و پا کنند ، او را به بی کفایتی ، ضعف اداری و خرابی اوضاع اقتصادی در هنگری متهم کردند و از مقام صدارت برکنار شدند .

در سال ۱۹۵۶ م مردم بولیند علیه استعمار روس قیام کردند و موفقیت هایی را بدست آوردند . هر چند این موفقیت هانسی و خیلی زود گذر بود اما در هر حال ملت هنگری را هم تگان داد تا برای حصول آزادی خود دست بکار شوند . روی این احساس اعتمادات و تظاهرات کم کم در هنگری اوج گرفت و دانشجویان مکاتب و دانشگاه ها خواهان خروج عساکر روسی و اعاده آزادی شدند . تظاهرات تدریجاً " بیک قیام عمومی منجر

شد و صبح ۲۳ اکتوبر ۱۹۵۶ ده ها هزار هنگری در حالی که میرو
های کشور خود را در دست داشتند به خیابان ها ریختند و تا شام راه
پیمائی کردند.

کمونستان بقصد اینکه از تاریکی شب استفاده کنند و مانع ادامه
مظاهرات شوند، چراغ های شهر را خاموش نمودند. لیکن
انقلابیون وطن دوست و آزادی خواهان را خبرها و جراید را لوله کردند
و آتش زدند و در روشنائی آنها بسوی مرکز را دیو حمله بردند،
تعدادی از عساکر و کارگران نیز به ایشان پیوستند و محسمه های
لنین را قطعه قطعه کردند. اکثر ادارات دولتی بدست انقلابیون
افتاد و سعی نهایی شان آن بود تا دستگاه را دیو را به تصرف خود
در آورند. اما کمونیستان از پنجره های عمارت را دیو فیسر
میکردند و تعداد زیادی را در اثر انداختن بم های دستی بقتل
رسانیدند.

فردای آن نانک های روسی از پایگاه خود در چهل کیلومتری
بوداپست، بسوی شهر حرکت کردند و تمام نقاط حساس را زیر
نظر گرفتند. صدها جوان و نوجوان با دستان خالی بر تانکهای
روسی حمله بردند و تعدادی از آنها را آتش زدند. بعضی افسران
هم به انقلابیون پیوستند و شهر بوداپست با ردیکری خون و آتش
کشیده شد. روس های وحشی از داخل تانک های خود بر مردم فیر
میکردند و حتی در مراکز و نقاط دوردستی که اصلاً از ما جرابی خبر
بودند، عده ای از کودکان و زنان را قتل عام نمودند.

بدیختی این بود که انقلاب هنگری نظم و تشکیلاتی نداشت و مردم
در دسته های کوچک و بزرگ بدون یک رهبری منسجم عملیات می -
کردند.

در هر صورت روس ها برای فرونشاندن خشم مردم و مهار نمودن
اوضاع باز هم به (Nagy) صدراعظم اسبق هنگری متوسل شدند و
از وی خواستند تا کابینه جدیدی تشکیل دهد. او هم این دعوت

را پذیرفت و ضمن بیابیهی ار مردم خواست که از آشوب دست بر دارند و عساکر روسی از کشورشان خارج شود. همزمان با تسکین کابینه، حدیدومسکی (Nagiy) برای اعاده آرامش و امنیت، روس‌ها یک تعداد عساکر خود را از بوداپست خارج کردند و ملی از شهرهای دیگر خارج نشدند، و در عین حال دو نفر از اعضای برجسته کدر رهبری روسیه (مولوتوف و سولوف) وارد هنگری شدند تا با صدراعظم این کشور مذاکره کنند و جریانات را از نزدیک ارزیابی نمایند. موصوف در این مذاکره خواست مردم هنگری را مبنی بر آزادی مطبوعات، رادیو، انتخابات آزاد و خروج عساکر روسی از کشورشان، با هیئت درمیان گذاشت و به آن اصرار ورزید.

بعد از برگشت هیات روسی به مسکو که معلوم می شد جهت نبض یابی صدراعظم هنگری به آن کشور سفر کرده بودند، خروشف عکس العمل نشان داد و ضمن اعلامیه‌یی که بتاريخ ۳۰ اکتوبر ۱۹۵۶ پخش شد، موجودیت عساکر روسی را در کشورهای عضو پیمان وارسا یک امر فبول شده خواند.

حمله مجدد:

بعد از اعلامیه مسکو عساکر روسی در مرزهای هنگری به حرکت درآمدند و بنا می‌آیند که ما نورا انجام می‌دهند خود را به برای حمله مجدد آماده کردند. (Nagiy) صدراعظم هنگری با یوری اندروپوف سفیر روس ملاقات کرد و بنوی خاطرنشان نمود که هرگاه عساکر روسی بار دیگر به بوداپست داخل شوند، هنگری از پکت وارسا خارج خواهد کردید.

مردم با درک و شناختی که از روس‌ها و ماهیت استعماری شان داشتند، موضوع را حدی تلقی کرده و فوراً "به تشکیل کمیته‌های دفاعی اقدام نمودند. یک رادیوی مخفی به نشرات

وجود دارد، هر روز در گوشه‌ای از جهان به گونه‌ای تبارزمی‌کنند و فتنه می‌آفرینند. و بحق باید گفت که این آتش افروزان کیتی و دشمنان انسان و انسانیت و تمدن، در واقع لکه خنگی اند بر دامان آفرینش و هستی و انسان که امیدواریم هر چه زود تر نابود گردند و بساط زمین و ساکنان رنج‌دیده آن از شرشان آسوده شوند.

دوم - چشم‌دید مسعودی مورخ و دانشمند معروف عرب :

ابوالحسن علی بن حسین مسعودی که از اعاظم ابوالعقاب عبداللّه بن مسعود صاحبی بزرگ می‌باشد، در کتاب معروفش (مروج الذهب و معادن الجواهر، جلد اول) مطالعات و چشم‌دید خود را درباره روسها چنین نوشته است که :-

((... و روس اقوام بسیار و طوایف گونه‌گونه است. از آن جمله طایفه‌ای است که آنرا الوغانه خوانند و اکثریت روس از آنها است که به تجارت بدیا را ندلس و رومیه و قسطنطنیه و خزر، روند. و از پس سال ۳۰۰ (سیصد هجری قمری) در حدود پانصد (پنجصد) کشتی که هر کشتی یکصد کس داشت بدیا رخزر رسیدند... وقتی کشتی‌های روس بمردان خزر که بدهانه خلیج آماده بودند رسید، به شاه خزر نامه نوشتند که از آن ناحیه بگذرند و در رود آن پائین روند و وارد رود خزر شوند و بدریای خزر که دریای کرکان و طبرستان و دیگر دیا را ایران است که گفته ایم وارد شوند و نصف غنایمی را که از اقوام ساحل این دیا رب دست آرند بدو دهند. و او (شاه خزر) نیز از همدان دو وارد خلیج شدند و به مصب رود رسیدند. و از مصب رود تا شهر آمل رودی عظیم و آب فراوان است و کشتی‌های روس بدریا پراکنده شدند و دسته‌ها به دیل و کیلم و طبرستان و آبسکون شهر ساحلی کرکان و دیا رفت و آذربایجان فرستادند. زیرا

پرداخت و مردم را به اتحاد و مبارزه علیه استعمار فرا خواند.
 بتاريخ سوم نوامبر ۱۹۵۶، روس‌ها پیشنهاد مذاکره کردند و از
 وزیر دفاع هنگری خواستند تا بمركز فرماندهی روس‌ها بروند و در
 باره جزئیات خروج عساکر روسی با ایشان مفاهمه نماید. او
 می‌دانست که روس‌ها در گفتار خویش صادق نیستند ولی با آنهم
 در اس‌هایا، تی به نزد آنان رفت و خواستار مذاکره شد. روس‌های
 محیل و غدار جای مذاکره و را گرفتار کردند و قوای س—رخ،
 بوداپست و اطراف آنرا محاصره نمود.

جوانان هنگری در کمال شهامت و مردانگی پایداری نشان دادند
 و کوجه بر کوجه با سنگ و کلوخ علیه اشغالگران جنگیدند. تانک
 ها از زمین و هلیکوپترها از هوا، مردم را زیر آتش گرفتند و زنان و
 کودکانی هم که به تپه‌ها و کوه‌ها پناه برده بودند جان سالم بدر نبردند.
 این آشوب و قیام تا روز نهم نوامبر ادامه یافت و ۲۵ هزار کشته از
 خود برجا گذاشت.

متأسفانه در این معرکه انسان‌کشی و بربریت از هیچ جا صدائی
 برنخاست، پنداشتی که مدعیان آزادی و حقوق بشر به خواب
 مرک فرو رفته اند و جهان چون دخمه سرد و کمرختی فاقد روح و
 احساس است.

در دهم نوامبر ۱۹۵۶ حسب درخواست (نیگی) مسئله هنگری در
 یازدهمین جلسه شورای امنیت مطرح گردید و با ۵۳ رای مثبت
 و ۹ رای مخالف از روس‌ها خواست تا از هنگری خارج شوند.
 اما بدانگونه که روس‌ها امروز بر فیصله‌های ملل متحد درباره
 خروج شان از افغانستان اهمیت نمی‌دهند، در آن ایام نیز
 اعتنائی بر آن نکردند.

صدراعظم، وزیر دفاع و بعضی از اعضای حکومت انقلابی هنگری
 اریو کوسلاویا درخواست پناهدکی کردند و روس‌ها همه (تیتو)
 وعده دادند که آنان را سالم به یوگوسلاویا تسلیم بدهند. اما

از سیمه راه ایستادن را به رومانی انتقال دادند و بعد از چند ماه معلوم شد که همه را اعدام کرده اند.

استقرار حکومت روسی در هنگری :

روس ها پس از درهم کوبیدن انقلاب و قیام مردم یکی از مزدوران شان را که قبلاً "بروسیه فرا کرده بود" و با لها در مسکوت تحت تربیه فنون آدم کشی قرار داشت، به هنگری برگردانیدند و آخراً به حیث رئیس حزب کمونیست و صدراعظم مقرر کردند. او با خشونت و قاطعیت فیصله های ملل متحد را رد کرد و از روس ها خواست تا در هنگری باقی بمانند. هنوز یک ماه نگذشته بود که روس ها در یک اجتماع ۱۵ هزار نفری زنان بوداپست حمله کردند و آن را غنیمت ها می را که میخواستند از فرزندان و عزیزان کشته شده، خود تجلیل بعمل آرند، هدف کلوله قرار دادند. مردم از دیدن جنایت صحنه خونبار و المناک به هیجان آمدند و با زهم تظاهرات و اعتصابات از سر گرفته شد. روس ها و اجیرانشان که از صلاح منطق و انسانیت بهره یی نداشتند فوراً "حکومت نظامی" اعلان کردند و تعدادی از نویسندگان و جوانان که مدافعان روس را در کشورشان محکوم کرده بودند زندانی و اعدام شدند. شورا های کارگران بوداپست و شورای محلی انقلاب منحل گردیدند و صدها نفر بشمول رهبران کارگران بوداپست تحت تعقیب و محازات قرار گرفتند. در دهم جنوری ۱۹۵۷، (Kadar) صدراعظم نام نهاد هنگری نزد با داران خود به مسکوفت و فردای آن کودکان بوداپست، شاگردان مکاتب، دانشجویان و محصلان دانشگاه ها و کارگران دست به مظالم زدند. در نتیجه این تظاهرات با زهم تعدادی بازداشت شدند و کمونیستان اعلام داشتند که هرگونه مقاومتی به اعدام محکوم خواهد شد. در اواسط جنوری اتحادیه های نویسندگان و وزورنایستان مسدود

کردید و عده‌یی از افراد سرشناس، اصلاح طلبان و مخالفین روس
 بدا آنها مخدیت با نظام گرفتار شدند و بعضاً "بقتل رسیدند".
 در بیستم قبروری با زهم (Kadav) عازم مسکو شد تا وثیقه، برده‌ی
 اش را تحویل دهد. او و همراهانش در مسکو و همبستگی هنگری را با
 بیمان و ارسا تا کید کردند و اعلام داشتند که دکتا توری پرولتاریا
 اصلاح طلبان را مجازات خواهد کرد. همچنان در اعلامیه، مشترک
 تذکر دادند که مذاکره در باره، خروج عساکر روسی از هنگسری
 هنگامی صورت خواهد گرفت که اوضاع در آن کشور بحال عادی
 برگردد.

در ماه مارچ پولیس و عساکر بحال آماده باش درآمد، چهل نفر
 را در یک روز تیرباران کردند و هزاران نفر به اتهام اخلال امنیت
 گرفتار و زندانی شدند. زبان روسی دژ تمام مکاتبات ابتدائی و
 ثانوی و یونیورسیتی‌ها اجباری گردید و سرتا سر هنگری را خون و
 آتش فرا گرفت. در ماههای اپریل و جون و جولای نیز وضع بدین
 منوال بود و جز فریاد بیستن و بردن و کشتن چیزی بکوش نمرسید.
 در ماه اگست ۱۹۵۸ سال زمان ملل متحد با رد دیگر مداخله روس را در
 هنگری محکوم کرد و هیأتی را مامور ساخت تا اوضاع آن کشور را
 بررسی کند. کمونستان در برابر فیصله ملل متحد عکس العمل
 نشان دادند و آنرا مداخله در امور داخلی هنگری و انمود کردند.
 در ماههای سپتامبر و دسامبر آنرا می‌ها و تشنج همچنان ادامه
 یافت و صدها جوان و تحصیل کرده، هنگری بجرم مخالفت با
 مداخله و حضور ارتش روس در کشورشان بازداشت شدند.

به همین ترتیب در ماه‌ها و سال‌های بعد نیز ملت آزادی خواه
 هنگری در پنجه، بیداد استعمار سرخ به سختی نفس می‌کشید و
 اعدام‌ها و گرفتاری‌ها و مصادره اموال افراد وطن دوست و غیر
 کمونست ادامه داشت. بیکاری و قحطی و گرسنگی در حد حاد و
 مصیبت دیگری بود که ملت مظلوم هنگری را رنج میداد و روس‌ها

واجیرانشان ، جای نان و کافریا دوتقا صای مردم را با برچه و سرنیزه پا سخ میدادند .

نیرنگ جدید و یک گام به عقب :

بعد از چند سال حقه بازی ها ، غداری ها ، مهره بدلی ها و پس از آنکه از کشتار مردم و قتل عام کودکان و زنان خسته شدند و ده ها هزار نفر در زیر شکنجه ها و سلول های زندان جان خود را از دست دادند و عده کثیری آواره شدند ، روس ها و گماشته های سرنرمش در پیش گرفتند و به اصطلاح یک گام به عقب رفتند . بر اساس این طرح شاید آنه در سال ۱۹۶۱م ، عده بی را از حزب خود بصورت نمایی خارج کردند و چنان نمودند که همه قتل و ستمگری و خرابی در هنگری زاده اعمال آنان بوده است !! بدنبال آن تعدادی از مردم غیر حزبی را به بعضی از پست های مهم تا درجه معاون وزیر مقرر کردند و اعدام جوانان را به استثنای حرایم خاص ممنوع اعلام کردند .

در ۲۷ سپتامبر ملل متحد با زهم قضیه هنگری را در اجندای خود داخل کرد ، ولی اینبار بر اشرافیت های دیپلوماتیک روس ها و نفوذ آنان در جهان سوم ، گراف آراء بسود مسکوپائین آمد و با آرای ۴۳ مثبت در برابر ۳۴ مخالف و ۱۹ غایب فیصله های قبلی ملل متحد تکرار گردید .

راپورتی را خاص ملل متحد بعد از یک مسافرت به هنگری اظهار داشت که فشار کمونیست ها در هنگری کم شده ، لیکن فیصله های ملل متحد برای خروج عساکر روسی و انتخابات آزاد تحت نظارت ملل متحد و مسئله حقوق بشر ، نادیده گرفته شده است .

در قیرونی سال ۱۹۶۳ ، حقه دیگری بازی کردند و برای اسامبله ملی و شورا های محلی تحت نظارت (حبشه پدروطن) انتخابات عمومی انجام دادند . انتخاباتی که در آن هیچ رقیبی وجود

داشت و مردم مجبور بودند به همان یک است رای بدهند.
(Kadav) منشی عمومی حزب کمونسنت در اولین جلسه اسامبله ملی نام نهاد، ممارف لشکرکشی روس و خرابی های کوه در هنگری بعمل آورده بودند، همه را به کردن ملت هنگری انداخت و انقلابیون را متهم کرد که ۲۲ بیلیون ریل به دولت هنگری خساره رسانیده اند.

خلاصه، با این شعبده بازیها، دسایس و ریاکاری ها، همدردی و عواطف جهانیان و سازمان های مسوول بین المللی را نسبت به مطالبه که در هنگری انجام می شود نسبت به سرنوشت آینده آن کشور و استعمار روس، وارونه کردند و در زیر این گنبد که بود دیگر کسی بفریاد مظلومیت و حق خواهی ملت هنگری گوش نداد.

حتی اوتانت سرمنشی ملل متحد پس از مسافرت به هنگری در یازدهم جولای ۱۹۶۳، اظهار داشت که اقدام ملل متحد بیش از این درباره هنگری متصور نیست!! و به این ترتیب این آخرین حرفی بود که از زبان منشی عمومی سازمان ملل متحد که درباره هنگری شنیده شد و از آن روز به بعد دفتر آزادیخواهی را در آن کشور بستند و هرگز و هرگز یادی از آن نکردند.

(Kadav) دیگر برای روسها یک چهره، قهرمان و هیرو بود، نقشه های استعماری روس را در کشورش با جدیت دنبال کرد، حاده ها و خیابان های هنگری را از خون جوانان هموطنش رنگین ساخت تا رسم پذیرائی از تانک های روسی را بخوبی انجام داده باشد. بر تاریخ و هستی و هویت و حاکمیت ملی، ملت هنگری خیانت نمود تا روزی که چندهستی و اقتدار خودش تضمین شده باشد. وجه خجالت و شرمساری وجه تنگ و نفرین که همه چیز حتی عمر و حکمرانی خودش پایان یافت، اما تاریخ پایان نمی یابد تاریخ فراموش نمی کند و این تاریخست که چهره های وطن فروش و کشیفی چون او، و امثال آنها هر روز در چارسوق رسوایی به

نمایش میگذارد تا دیگران ببینند و استباه گیرند .
 آری! دریایان این درامه، وطن فروشی و درپا داشتن همه
 حنایت و خیانت به مردم و تاریخ کشور بود که به تاریخ ۳۱ مارچ
 ۱۹۶۴، خرو سف به هنگری شتافت و مدال لنین و ستاره طلایی
 را بردستان خون آلود (Kadda) برسم هدیه گذاشت و او را در جمله
 اتباع روسی درآورد .

در جنوری ۱۹۶۵ با زهم بریژنف و پادگورنی به بوداپست رفتند و
 در کمال راحت از روی مجسمه های لنین که به جای ستالین در
 بوداپست نصب شده بود، پرده برداشتند . غربی ها همه، ایمن
 حریات را خیره خیره دیدند و دم در نکشیدند . بلکه تعدادی از
 ایشان بشمول امریکا در نمایشگاه بین المللی بوداپست که به
 تاریخ ۲۲ می ۱۹۶۵ دایر گردید، شرکت کردند و با این عمل
 سلطه روس و رژیم روسی را در آن کشور به رسمیت شناختند و همه
 چیزپایان یافت !!

گفتار پنجم -

رومانی و استعمار روس :

رومانی یکی از کشورهای اروپای شرقی است که بین روسیه،
 یوگوسلاوی، بلغارستان و بحر اسود قرار دارد . این کشور هم
 مانند دیگر ممالک اروپای شرقی و مرکزی سالیان دراز تحت
 تسلط بیگانگان قرار داشت و ترکان عثمانی، تزارها، آتریش
 آلمان و یونان هر یک به نوبه، خود آنرا اشغال کردند و فشردند .
 در سال ۱۸۸۱ شارل اول، پادشاه آن کشور گردید و تقریباً ۳۳
 سال حکمرانی کرد . در این دوره هم پیوسته از تزارها آسیب
 دید، ولی توانست موجودیت خود را حفظ کند .

بعد از مرگ شارل اول در سال ۱۹۱۴م، برادرزاده اش فردیناند
 جانشینش گردید و تا سال ۱۹۲۷ رومانی را اداره کرد . پس از وی

شارل دوم (کارول) قدرت را در دست گرفت ولی در سال ۱۹۴۰م و جریان جنگ جهانی دوم از مقام خود استعفا کرد و پسرش (امیشل) پادشاه رومانی شد.

در جنگ دوم جهانی درست مثل هنگری با آلمانها هم پیمان شد و عساکر جرمنی وارد خاک آن کشور کردند. در سال ۱۹۴۴م هنگامی که عساکر آلمان و طرفدارانش بسقوط مواحه شدند، روسها بر رومانی حمله کردند و آنرا اشغال نمودند و بساط آزادی و استقلال را برای همیشه در آن کشور برچیدند.

سرنوشت رومانی همانند هنگری با زور سرنیزه و تانک روسها به دست کمونیستان افتاد و جمهوری (دیموکراتیک) اعلان شد. اشغالگران هم مدارائی و ثروت رومانی را به یغما بردند و هر نوع مقاومت را با وحشیانه ترین وضعی سرکوب نمودند.

میهن دوستان و آزادیخواهان پیهم تمغیه شدند، عده یی فراری و منواری گردید و عده یی بقتل رسیدند هر هفته بنا می و در ماه به بهانه یی مردم را بزنجر کشیدند، دارائی و املاک شان را مصادره کردند و احساس وطن و وطن دوستی را در نهادشان کشتند. و سرانجام در ماه رح ۱۹۴۸، با برکزاری یک انتخابات نام نهاد و نمایشی، بر حاکمیت مزدوران خود (جبهه، دیموکراتیک خلق) در رومانی رسمیت بخشیدند و از آن تاریخ ببعده بوسیله، یک قانون اساسی برسبک روسی، رژیم دکتا توری و سیاه ستالینی در آن کشور مستقر گردید و تا امروز یکی از اعضای پیمان نظامی وارسا و یکی از اقمار سوسیال امپریالست روس می باشد. (*)

(*) هنگامیکه صفحات این کتاب زیر چاپ بود، آژانسهای مطبوعاتی جهان، خبری را به نشر سپردند که حاکی از جنبش و شورش مردم رومانی در مقابل مظالم و فشارهای حکومت دست نشانده روس بود. در اواسط نومبر ۱۹۸۷، بیش از بیست هزار کارگر صنایع رومانی تظاهراتی را برپا کردند و آنرا ختند که در آن نفرت و انزجار خود را از کمونیسم و برآزوخوانان بهترشدن وضع اقتصاد مردم (خانه، بان و لباس) کردند. در جریان تظاهرات اعمارات دولتی به آتش کشیده شده و دو نفر پولیس به قتل رسیدند.

اشغال آلمان شرفی :

رشد فکری و فلسفی قرون ۱۷، ۱۸ و نوزدهم در کشورهای اروپایی طبیعتاً "انکشاف سیاسی را نیز با خود همراه داشت و انقلاب کبیر فرانسه با همه عمق و بعدش بر سایر کشورهای منطقه و منحصراً آلمان، اثرات قابل توجهی وارد نمود. مردم آلمان هم مانند فرانسویها خواهان یک قانون اساسی مترقی و جدیدی بودند تا بتوانند حقوق و آزادی عامه را تضمین کنند. ولی دستگاه حاکم آنرا رد میکرد و ناراضی ها هر روز بیشتر میشد. بالاخره در سال ۱۸۴۸م، در برلین قیام صورت گرفت و ویلیم فریدریک و عده داد خواستهای مردم را برآورده سازد.

تبلیغات و نشریات مارکس و انگلز در این دوره از تاریخ سیاسی اروپا عامل دیگری بود که گروه بندیهای سیاسی و کشمکش های طبقاتی را شدت و وسعت بخشید و معیارها و شعارهای تازه یی را تواءم با اتحادیه های کارگری پرولتاریا بوجود آورد.

حزب سوسیال دیموکرات و حزب کمونیست آلمان، دو حزب سیاسی پر قدرتی بودند که قبل از جنگ جهانی اول تبارز کردند و بعداً نیز به فعالیت های خویش ادامه دادند و بسرعت رشد کردند.

جمهورییب (Weimer) قانون اساسی آلمان را تحدید کرد و دیموکراسی و آزادی را در آن کشور به آزمایش گذاشت. کمونیست ها در این دوره بیش از حد سروسامان یافتند و در اشریک برنامه منظم، قدرت اقتصادی و سیاسی خویش را به نحو چشم گیری بسالاف بردید. چنانکه تعداد آنان در سال ۱۹۳۲م، به شش میلیون نفر می رسید و می توانستند از طریق اعتصابات و تظاهرات مانع پیشرفت و انکشاف حزب نازی شوند.

کمونیست های آلمان از همان آغا زندنیالرو مسکوب شدند و مردم را

به روس‌کرائی و دوستی با روس‌ها تنویق میکردند. اما تجربهٔ دیموکراسی و آزادی (Wimmer) بعزت بحران‌های اقتصادی و انفلاسیون در آلمان، عمر کوتاهی داشت و هتلر رهبر حزب نازی در سال ۱۹۳۳ م، کلیم آنرا برچید.

پس از آنکه هتلر قدرت را بدست گرفت، کمونستان به فعالیت‌های سری وزیرزمینی شروع کردند و توسط روس‌ها تقویت می‌شدند. روی این وابستگی و خودباختگی بود که در جریان شش سال جنگ جهانی دوم بحیث یک جبههٔ داخلی مقاومت برضد هتلر و در واقع برضد ملت آلمان فعالیت مینمودند، و در نتیجه، همین خیانت ملی و همکاری کمونستان با روس بود که آلمان در جنگ شکست خورد و قسمتی از خاک آن به تصرف روس‌ها درآمد.

متفقین مغرور و فاتح در کنفرانس ماه اگست ۱۹۴۵ (Potsdam) با هم موافقت کردند تا حرمنی را خلع سلاح و به ۲ قسمت تقسیم نمایند. در نتیجه، این تقسیمات بخش بزرگ و غربی آن به فرانسه، انگلیس و آمریکا و قسمت کوچک و شرقی‌اش به روسیه تعلق گرفت. شهر برلین بحیث یک منطقهٔ خاص شناخته شد و متفقین موافقه نمودند که این شهر را بصورت مشترک اداره نمایند. آمریکا، انگلستان و فرانسه، آلمان غرب را به حال خودش گذاشتند تا زندگی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی خویش را بازسازی کند و از آزادی و دیموکراسی برخوردار گردد. بر اثر این امکان و مساعدت بود که آلمان غرب در اندک مدتی همهٔ خرابی‌ها و بدبختی‌های ناشی از جنگ را جبره کرد، هویت و اصالت خود را بازیافت و به حیث یکی از پیشرفته‌ترین کشورهای اروپائی عرض وجود نمود.

برعکس آن روس‌های وحشی در قسمت اشغالی خود، ایستگاه‌های قطار را ویران کردند، تمام کارشناسان و تکنیسن‌های آلمان را به مسکوفریستادند، هر چه از اسامان و لوازم در فابریکه‌ها بود

به یغما بردند و هراسانی را که توان کار کردن داشت بنام (زندانی جنگ) بروسیه انتقال دادند و به این ترتیب فابریکه ها را متوقف ساختند، بانک ها را بستند، دارائی های مردم را به تاراج بردند، نظم انسانی و آئین انسانیت را برهم زدند تا سلطه استعماری روس و آئین مارکسیزم و لیننیسم را در آن کشور برقرار سازند و رسم بردگی را بر مردم تحمیل نمایند!!

در مورد شهر برلین هم روسیه خلاف موافقت و معاهدات قبلی عمل نمود در خزان ۱۹۴۸ این کشور منطقه شمال شرق برلین را آزادار و کنترل مستقیم متفقین جدا نموده و در ۱۹۴۹ آن منطقه را ضم آلمان شرق و پایتخت آن کشور قرار داد. در نوامبر ۱۹۵۸ روسیه رسماً "تمام موافقت نامه هایی خود را در مورد برلین باطل اعلان نمود."

وحشت و بیربریت روس ها در آلمان شرق باعث گریز و فرار مردم از این کشور به آلمان غرب گردید. منطقه کاملاً مساعبرای فرار مردم شهر برلین بود. روس ها چاره دیگری ندیدند مگر اینکه در ۱۳ اگست ۱۹۶۱ دیوار بزرگ و طولانی در بین شهر برلین اعمار نمایند. تعداد فراریان که اغلب متشکل از متخصصین، انجینیرا و قشراگاه و دانشکاهی بود، قبل از اعمار دیوار به اضافه ازدو ملیون نفر بالغ میکردید. از آن به بعد هم هزاران نفر از طرق مختلف موفق به فرار از مظلوم روس ها شدند و تعداد زیادی از ایشان هم در آشنای فرار هدف گلوله روس های وحشی وایادی شان قرار گرفتند.

در سال ۱۹۷۶، بنا بر فشار بین المللی و مراجع حقوق بشر ملل متحد، طرفین توافق کردند تا آمد و شددین دوبرلین آزاد باشد و فامیل های یکدیگر خود را ملاقات نمایند. ولی این عمل جزیک کلاه بازی سیاسی و عوام فریبی بیش نبود و روسها بسرعت جلو آنرا گرفتند.

از دیا را ردبیل آذربایجان تا این دیا رسه روز راه است . روسان خون ها بریختند و زنان و کودکان به اسیری گرفتند و اموال فراوان بگارت بردند و بهر جا حمله کردند بیویرانی دادند و بسوختند و اقوام سواحل دریایه فغان آمدند که از روزگار قدیم دشمنی به این دیا رنیا مده بود . فقط کشتی های تجار و شکار به آنجا رفت و آمد میکرد و روسان را با گیل و دیلم بفرماندهی یکی از سرداران ابن ابی الساج جنگها بود و عاقبت در مملکت شروان پهاحل دیا رفت رسیدند که بنام (باکه) معروف است . روسان هنگا مهازگشت از حملات خود به جزایر نزدیک دیا رفت که چند میل با آن فاصله دارد ، پناه میبردند در آن هنگام شاه شروان علی بن هیشم بود و مردم مهیا شدند و بقایق ها و کشتی های تجار نشستند و روسوی این جزایر نهادند . و روسان نیز به آنها حمله بردند و هزاران کس از مسلمانان کشته و غرقه شدند و روسان ماههای بسیار به همین وضع که گفتیم در این دیا ریودند و هیچ یک از اقوام مجاور بیسوی ایشان راه نداشت . مردم از آنها در احتیاط و بیم بودند که این دریا بنظر اقوام مجاور خطرناک می نمود و چون روسان غنیمت فراوان گرفتند و اقامت ملول شدند ، بد هانه و مصب رود خزر رفتند و به شاه خزر نامه نوشتند و مطابق شرطی که نهاده بودند ، اموال غنیمت برای او فرستادند شاه خزر کشتی ندارد و مردمانش عادت کشتی نشینی ندارند و اگر چنین نبود برای مسلمانان خطری بزرگ بود . و چون لاریان و دیگر مسلمانان دریای خزر حکایت روسان بدانستند ، به شاه خزر گفتند ما را با این قوم که بدیا را برادران مسلمان ما حمله برده و خون ها ریخته و زن ها و اطفال را اسیر کرده اند ، به هم واگذار و شاه منع ایشان نتوانست کرد و کس پیش روسان فرستاد و خبردارشان کرد که مسلمانان قصد جنگ ایشان دارند . و مسلمانان اردو زدند و به طلب روسان دنبال آب سرازیر شدند . وقتی چشم به

فصل اول

کوتاهنگاهی به تاریخچه روس

کفنا را اول -

الف - نژاد روس ودوره، ملوک الطوائفی:

متظورا نژاد روس در این مبحث کتله، خاصی می باشد که قرن‌ها پیش در محدوده، جغرافیائی کوچکی زندگی میکردند و از قسبر هفدهم به بعد مخصوما "پس از تاسیس دودمان سلاطین (رومانوف) معروف به (تزار) ها تدریجا "وسعت و قدرت یافتند و به سلطه جویی و پیشروی آغا ز کردند و امروز از نظر وسعت خاک بزرگترین کشور جهان است.

دانشمندان اسلامی از جمله صفی الدین المومنین بغدادی در کتاب ارزشمند خود (مرامد الاطلاع) نژاد روس را به (اسلاوها) نسبت می دهد و با تعدادی دیگر از مورخان و جغرافیان گاران قرون اولیه اسلامی، برای این عقیده اسد که نخستین مراحل بود و باش (اسلاوها) (سقلاب) یا (صقلاب) بوده است.

مورخان اروپا رثی نیز اغلب، روس ها را از نژاد (اسلاو) و شاخه، ارکروب هند و اروپائی میدانند که بعدا " با نژادهای دیگری از قبیل خاندان اورال التائی (منگول ها و فنلندی ها) و مهاجرین اسکاندیناوی مخلوط شده اند. بعقیده، همیسن مورحبی از قرن چهارم تا دوم قبل از میلاد (ساراتی ها) و از جمله (آلان ها) بر سواحل جنوبی بحیره، سیاه و قبا یل اسلاو شرقی نفوذ کرده اسد که یکی از آنها قبیله، (روستی آز) بود و نام (روس) از ارهمس حای پیدا شد و اولین بار در آثار قرن ششم میلادی ذکر گردید. در قرن سوم میلادی کوت های جرمنی در روسیه نفوذ کرده قبا یسل (اسلاو) را مطیع خود ساختند و لی (هون) های شرقی برای شان هجوم

در سال ۱۹۸۱ در اشتراکها تیکه بین دو آلمان صورت گرفت، حکومت آلمان غرب از رهبر آلمان شرقی دعوت بعمل آورد تا از آلمان غرب دیدن کند. نزدیکی دوطرف خوشبینی هایی را در حلقه سیاسی و بین مردم آلمان بوجود آورد و فکر میشد این پیکر دوتا شده با هم وصل خواهند شد. اما آربابان روسی آلمان شرق در کمال وقاحت و بیبشرمی اجازه ندادند تا دعوت مذکور از قوه بفعل درمی آمد و دو آلمان بهم نزدیک می شدند. و آن که در آلمان شرق از روس ها نیابت می کند حداقل صلاحیت و شخصیت آنرا نداشت تا در برابر آن عمل عکس العمل نشان میداد و بحیث رئیس جمهوری را عظم از خانه، خود و برادران خود، دیدن می کرد.

اینک جانشین بریژنیف، این سرآمد حقه بازان کرملین. تبص غربی ها را بخوبی درک کرده و می خواهد بر توسن عقل و اراده، آنان را بهار زندون نقشه های سلطه جویی و استعماری اش را نارغ از تشویش و اندیشه در افغانستان و منطقه بسرساند، بر خلاف سلف خود به رئیس جمهور نامنها دالمان شرق اجازه داد که پا از دیوار برلین آنسو تر نهد و از هموطنان آزاد و سرافرازش دیدن کند. و هما نظوریکه شنیدیم و در جراید خواندیم همان آدمی که شش سال پیش نتوانست به همجو سفری مبادرت ورزد، در ماه سپتامبر ۱۹۸۷ وارد آلمان غرب شد و پس از ۴۲ سال با دوستان و فامیل و هم میهنانش دیدار نمود.

اما چه دیدار رنگین و شرم آوری که او در خاک خودش، در میان وابستگان و اقاربش و در سرزمین آبائی و اجدادی اش، حیثیت نماینده یک کشور خارجی و یک مرد بیگانه را داشت. و آنچه میگفت و می شنید در چو کات تشریفات رسمی و متعارف بود. گرچه درباره روابط اقتصادی، علمی و فرهنگی با میزبانان خویش مذاکراتی انجام داد و از دکتر (کول) صدراعظم آلمان غرب

دعوت کردند تا به آلمان شرق مسافرت کنند، لیکن تصمیم‌گیری نسبت به چگونگی ونحوهٔ روابط مذکور با زهم به اختیار او نیست و باید مسکوبهٔ آن صحه بگذارد.

آری! ماهیت یک برده همین است و خصلت روسی همین!

گفتار هفتم -

اشغال چکوسلواکیا واستعما رروس:

این کشور نیز مانند سایر کشورهای اروپائی فراز و فرود بسیار دیده و از دستبرد غارتگران ایام رنجهای بیشمار کشیده است. از قرن چهاردهم میلادی به بعد یک سلسله شاهانی در این کشور رویکار آمدند که یکی بعد دیگری ادارهٔ آنرا در دست داشتند و همشغال و درامدمردم از طریق زراعت و مالدارى بود.

در قرن هفدهم اطریش به چکوسلواکیا حمله کرد و در نتیجهٔ آن کشور مذکور، یکی از ایالات امپراطورى، (اطریش - هنگرى) شد و تقریباً سه قرن بر همان حال باقى ماند. با وجود آن چکها هرگز غرور ملی و هویت فرهنگى خود را از دست ندادند و همیشه سعی میکردند آزادباشند و آزادی خود را بدست آرند. روی این احساس چندین بار در برابر سلطهٔ اطریش قیام کردند ولى هر بار با بیرحمى و خونت سرکوب شدند.

در جنگ جهانی اول، امپراطورى (اطریش - هنگرى) بـــ طرفدارى آلمان شامل جنگ گردید و این جنگها بیشتر در جبههٔ شرقى و علیه روس بود. بسیاری از عساکر چک و سلواک نسبت به کین و نفرت در برابر اطریش، ترجیح دادند از جنگ فرار کنند و از بلاد خارجى خود فرمان نبرند. خاتمهٔ جنگ جهانی اول، امپراطورى (اطریش - هنگرى) را نیز خاتمه داد و چکوسلواکیا در سال ۱۹۱۹م مجدداً "آزادی خود را بدست آورد و حکومت جمهورى اعلان نمود.

در سال ۱۹۳۸م، ادبای دیگری به این مردم روی آورد و هتلر تقاضا کرد تا نیمه‌یی از خاک چکوسلواکیا به آلمان ضمیمه شود. چمبرلین صدراعظم انگلیس به موشن رفت تا درباره چکوسلواکیا مذاکره کند و هتلر را از چنین قصدی بازدارد. لیکن مذاکرات به نتیجه‌یی نرسید و یکسال بعد عساکر آلمان بر پراگ هجوم بردند و این کشور را اشغال کردند.

در جریان جنگ دوم جهانی (۱۹۳۹ - ۱۹۴۵) آزادی خواهان چکوسلواکیا یک سازمان سری و زیرزمینی تشکیل دادند تا بر ضد سلطه آلمان بجنگند. اما عساکر هتلر بر روستاها و قریه‌ها فرو ریختند و همه را قتل عام کردند.

خاتمه جنگ جهانی دوم و سرنوشت چکوسلواکیا :

با ختم جنگ جهانی دوم، آزادی و امید آن نیز در چکوسلواکیا خاتمه یافت و غفرت سیاه کمونیسم که سالها در دامن لینن و ستالین پرورش یافته بود، از کوی و ایوان آن سربرکشید. روس‌ها که بیاری انگلیس و امریکا فاتح شده بودند و اطمینان داشتند کشورهای اروپائی در سوگ ویرانی‌ها، کشتارها و خرابی‌های شهرها و مردم خود زمینگیر شده‌اند و دیگری برای حرکت و حرف ندارند، کمونستان چکوسلواکی را در سال ۱۹۴۸م، بقدرت رسانیدند و بر کشورشان (جمهوری دیموکراتیک خلق) نام نهادند.

این نوکیسه‌ها و تازه بدولت رسیده‌ها به آئین با دارن خویش همه‌بانک‌ها، کارخانه‌ها، معادن، هتل‌ها و مغازه‌ها را ملی اعلان کردند. تمام مطابع و نشرات مسدود گردید، احزاب و فعالیت‌های سیاسی ممنوع قرار داده شد، صاحبان زمین مزارع خود را از دست دادند و تا کستان‌ها و فارم‌ها همه در اختیار کمونستان قرار گرفت.

گمان و خبرنداشتم که کسی با ما تعهد کند و به این اندازه بر صدام اقدام نماید. ما هر چه داشتیم و نداشتیم وقف دوستی روس ها کردیم و آنان باید در برابر ما چنین می کردند. این عمل در زندگی من یک تراژیدی فرا موش ناشنی خواهد بود.))

ساعت ۱۱ و ۴۰ دقیقه بعد از ظهر دو بیجک نیز از جریان ~~مکا~~ همدولی سخت غافلگیر شده بودند و نمیدانست چه کاری انجام دهد. منتها در یک پیام مختصری که مردم بعد از نیمه شب آنرا از رادیو شنیدند گفت:

((جلسه حزب مورد رسیدگی قرار داد که مداخله در کشور ما مخالف پرنسیپ های اساسی روابط کشورهای سوسیالیست و انکار از چو کات اصلی قوانین بین المللی است. مردم و قوای عسکری نباید در برابر متجاوزین مقاومت کنند، زیرا دفاع از مرزها اکنون ناممکن است.))

ساعت ۵ صبح، ۲۱ اگست قوای روس و رفقایش با تانک های خویش وارد پراگ و سایر شهرها شدند و تمام نقاط حساس مانند اتحادیه، روزنامه گاران و اکادمی علوم که مرکز و ما من افکار آزادی خواهی بودند، بوسیله عساکر روسی اشغال گردیدند. دفتر مرکزی حزب نیز به محاصره در آمد و دو بیجک و سه نفر رفقایش را همراه با صدراعظم آن کشور دست بسته بمسکوا انتقال دادند. جوانان چک که از دیدن تانک های متجاوزین وحشت زده شده بودند، بر آنها حمله کردند و وعده بی رادار اطراف رادیو پراگ به آتش کشیدند. روس های وحشی و خونخوار از بین تانک ها و زره پوش های خود آنان را هدف قرار دادند و تعداد زیادی را که اغلب دانشجویان بودند بقتل رسانیدند.

همه جهان و من جمله کشورهای کمونیستی از این عمل تکان خوردند و آنرا محکوم نمودند. لیندن جانسن رئیس جمهور آمریکا

روس‌ها و اقمار اروپای شرقی اش از این جریان به‌هرا س افتادند و تشویش مهم‌شان آن بود تا مبادا جنبش مذکور در سایر کشورهای تحت سلطه روس نیز سرایت کند و فرمانروائی رهبران آنها را به خطر اندازد.

بر اساس این پیش‌بینی و پیشگیری حدود یک میلیون عسکر از کشورهای مختلف عضو پیمان وارسا در مرزهای چکوسلواکیا تمرکز داده شد و روس‌ها و اقمارش یک هفته قبل از حمله بر چکوسلواکیا در وارسا جلسه کردند و از هما نجا به (دوبچک) اظهاریه‌ی فرستادند تا از (اصلاح طلبی و تجددخواهی) های خویش صرف نظر کند.

در ۱۷ اگست ۱۹۶۸ هنگامیکه دوبچک با اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست آن کشور جلسه داشت و متن و محتوای نامه‌ی بریژنف را ارزیابی میکردند، یک طیاره روسی، کارشناس نظامی کی جی بی را در میدان هوائی پراگ پیاده کرد. اینها وظیفه داشتند تا پلان عملیات را با سفارت روس و بعضی از ماورین وزارت داخله چکوسلواکیا که از نوکران خاص روس‌ها محسوب می شدند، در میان گذارند. همه چیز آماده و در حال انجام شدن بود.

ساعت ۱۱ بعد از ظهر هتوز دوبچک از مجلس ریاست میکرد که عساکر پیمان وارسا از دوازده نقطه مرزی وارد خاک چکوسلواکیا گردید و این کشور را در محاصره قرار داد. همزمان با آن سفیر روس بدیدن رئیس جمهور چکوسلواکیا رفت تا او را از این مداخله (برادرانه) که بنام حمایت از سوسیالیسم صورت گرفته است، خوش خبری دهد. ولی اندکی قبل به وی از وزارت دفاع تلیفون کرده بودند و او با چشمان اشکبار گفته بود که:

((من به شرافت خود بدیچیت یک کمونیست اعلام می کنم که هرگز

درمارج ۱۹۶۹، تیم‌های هاکی (روی یخ) چکوسلواکیا، تیم هاکی (روی یخ) مسکورا دریک سابقه، قهرمانی شهر (ستوکلم) ۴۴ برابر ۳ شکست داد. مردم چکوسلواکیا که بازی را روی صفحه، تلویزیون تماشا می کردند، از خوشحالی به خیابان ها برآمدند و برقص و پا کوبی پرداختند. انبوهی از مردم بیرقی را حمل می نمودند که در آن سمبول (۴ - ۳) تصویر شده بود. این وضع مردم را به هیجان آورد و جوانان بیرق های روس را پاره کردند و تمام نمایی ها و آنرا موردتهاجم قرار دادند. سردمداران کرملن از شنیدن این جریان چون مار در خـود پیچیدند و فرمان دادند که دو بک از رهبری حزب برکنار و بحالیش عنصر مورد اطمینان شان (دکتور گوستا و هوساک) مقرر گردد. سانسور ادبی، تلویزیون های محلی، اخبارها و کتب یا دیگر در آن کشور شروع گردید و تمام افراد سرشناسی که در ملا عام از روس ها بدگفته بودند همه از کار برکنار و زندانی شدند. اکنون این کشور و مردمش با همه نفرت از روس و آشپش، در منتهای عسرت و ذلت بسر می برند. هیچکس حق ندارد از روس ها انتقاد کند. هرگاه کدام ژورنالیست یا نویسنده بی حرکت کند و از سیستم کمونیسم نکوهش بعمل آرد چندین سال زندان می رود. آنان از یک آینده، تاریک و نامطمئن رنج می برند و فکری نکنند کشورشان از چهار طرف محاصره شده است.

عمل روس را مخالف حقوق بشرو منشور ملل متحد دانست و آنرا نكوهش كرد.

اغلب مفسرين سياسى به اين عقیده اند كه هرگاه غربى ها بر عكس العمل حويش مى افزودند و قواى عسكرى چكوسلواكيا اقدام به جنگ مى كردند، روس ها مجبور مى شدند آنجا را ترك كويند. در هر صورت، مقاومت منفى ادامه يافت. روزنامه هاى پراودا را در كوجه ها و خيابان ها آتش مى زدند، يـك راديوى مخفى در پراگ اعلاميه هاى محملان وكا رگران را پخش ميكرد كه از روس ها ميخواستند رهبران را آزاد كنند.

روس ها در وضع عجيبى قرار گرفتند و خواهان مذاكره با رهبران با قيمانده، چك شدند. سو بودا رئيس جمهور چكوسلواكيا به مسكو رفت و تا وقتى كه دويچك از زندان آزاد نشد با روس ها مذاكره نكرد.

با وجود همه آن عكس العمل هاى ملى و بين المللى، روس ها بر دويچك فشار آورده تا قراردادى را امضاء كند كه مطابق آن عساکر روسى مجاز باشند در چكوسلواكيا بمانند و نيز از مفكوره آزادى خواهى و اصلاحات صرف نظر كرد.

دويچك چاره يى نداشت جز اينكه به خواست روس ها كردن نهد و چنين قراردادى را امضاء كند. بعد از امضاء قرارداد مذكور، او رئيس جمهور چكوسلواكيا به پراگ بازگشتند و كارهاى عادى خود را از سر گرفتند.

مردم از ديدن چهره هاى نحس اردوى سرخ و تحا و زبه حريم حرمت و آزادى شان بسيار رانده و شكين و نا راض بودند. يك جوان محمل چك (جان پالاخ) از فرط تاء ثروانده در سرماى جنورى ۱۹۶۹ براندام خود پترول مالىدو آنرا آتش زد تا بميرد و از ننگ اسارت و ارهد. مردم تا كنون از وي بنام يك (جانبا زملى) ياد ميكند و يادبودش را گرامى ميدارند.

هرجا پانها دند خوش بختی وسعادت فرار می کند!
هرجا رسیدند ویران می شود!

با هرکه دعوی دوستی کردند دشمنی می کنند!

هردستی که بسوی شان دراز شد قطع میگردد!

اینها بشکل مورضعیفی وارد خانه ها می شوند و همینکه جا گرفتند و
لانه برای خود درست کردند، اژدها می گردند و صاحب خانه را
می بلعند!!

در فطرت روسی راستی وجود ندارد، صدق شان کذب است!
زنهار! بر حذر باش که فطرت روسی عوض نشده ست، عوض نمیشود
و هیچگاه با انسان و انسانیت جوش نمی خورند!!

این بودارمغان ما رکسیزم و کمونیزم برای بشریت ، این بود
داستان غم انگیز ملیون ها انسان مظلوم و بیگناه ، این بود
تصویری از کارنامه های سیاه و ضد انسانی روس در تاریخ ، این
بود شمع بی ازغداري ، حقه بازی ، تزویر ، دروغ ، خیانت و
فریبکاری اربابان کرملن و این بود نمونه بی از رفتن - آرو
استعمار روس در کشورها و دوره های مختلف .

متاسفانه تا اکنون هم هرچه این کشورها کار می کنند ، هرچه در
فابریکه ها و فارم ها تولید می شود و هرچه از منابع طبیعی شان
بدست می آید ، همه را روس ها می برند و غارت می نمایند . فقط
این ملت ها برای آن نفس می کشند و حرکت می کنند و می تپند و
تولید می نمایند تا پرازیت های قطبی این طفیلی های آدم خوار
و مودی زنده بمانند و نیرو بگیرند و خود را برای بلعیدن و مکیدن
خون دیگران آماده کنند . الهی که تخم شان نابود یا دو پرچم
شان سرنگون !!

آری ! این است اخلاق روس ، این است ماهیت و خصلت کمونیزم
این است سیرت مدافعان حقوق توده ها و خلق ها ، این است راه
و رسم منادیان عدالت و مساوات و سوسیالیزم ، این است شیوه
شعاردندگان (صلح و آزادی) ، این است فطرت حامی مان
طبقات (رنج بروکارگر) و این است حنایاتی که لکه ، ننگ آن
پیوسته در دل تاریخ و سرلوحه زندگی جوامع بشری نقش خواهد
بود و بر بانیان و رهبران و رهروان این مسلک بی مسلک نفرین
خواهند فرستاد !!

زنهار ! ای بشر ، ای انسان ، ای مسلمان ، ای مسیحی ،
ای شرقی ، ای غربی ، ای عرب ، ای عجم ، بر روس و دوستی
اش اعتماد مکن !

اینها سمبول نکبت و انحسارند !!

نزدیکی با این قوم تباهی می آورد !

چشم افتاد روسان از کشتی ها بیرون شدند و مقابل مسلمانان صف کشیدند و خلق بسیار از نمازای مقیم آمل همراه مسلمانان بودند. و مسلمانان پانزده هزار بودند با اسب و سلاح و سه روز در میان پیکار بودند که خدا مسلمانان را بر آنها فیروزی داد و به شمشیرها دچار شدند. جمعی کشته و گروهی غریق شدند و پنج هزار کس از آنها جان بردند و در کشتی نشسته با حل دیگر رفتند که مجاور دیا بر طاس است و کشتی ها را را کرده راه خشکی گرفتند. بعضی را مردم بر طاس بکشتند و بعضی دیگر بیدیا را بر غزا افتادند و بدست مسلمانان کشته شدند. آنچه به شمار آمد سی هزار (۳ هزار) بود و از آن سال دیگر روسیان بازنیا شدند. (۱)

نوشته مسعودی که خود از بزرگان تاریخ است، گوشه دیگری از شرارت مزاجی، درنده خوئی، تلبیس و تزویر روسها را با زگو میکند. از این نوشته بخوبی پیداست که روسها در هر دوره و در هر زمان و مکانی که دست یافته اند، بر مردم تاخته اند و از قتل و کشتار زنان و کودکان بیگناه لذت برده اند. خونخواری و یغماگیری و چپاول از آن شیوه هائی است که در خون روسی عجین است و قساوت و سنگدلی و فرصت طلبی در اعماق روح و اندیشه آنان مضموم میباشد. در گفتار مسعودی ما زادبر آنکه تصویری از ماهیت روسها منعکس شده است، سازشکاری ها و بی تفاوتی های زمامداران و رجحان منافع شخصی شان بر مصالح و سود مردم به نحو بارزی متجلی میباشد. و بیانگر این واقعیت است که مردم مخصوصاً امت های مسلمان هیچگاه تن به ذلت و خواری نمیدهند، در برابر سازشکاری ها و فساد و بیدادگری قیام می کنند و قیام ایشان بمثابة طوفان خروشنده ایست که هیچ

۱- رجوع شود: به کتاب مروج الذهب مسعودی ترجمه ابوالقاسم پاینده چاپ ایران ص ۱۷۹ - ۱۸۰ حلد اول

- ۱۸- سفرنامه ابن بطوطه ، ترجمه دکتر محمدعلی موحد ، چاپ ایران ، در ۲ جلد .
- ۱۹- سفرنامه احمد بن فضلان ، ترجمه ابوالفضل طباطبائی چاپ بنیاد فرهنگ .
- ۲۰- شوروی ونفوس جدید آن ، تالیف دکتر کولرس ، طبع لندن سال ۱۹۵۲ م .
- ۲۱- صح سمرقند ، ترجمه اردو ، تالیف جوشنا کونتسز ، چاپ پاکستان .
- ۲۲- فاحشه ترکستان ، تالیف محمد موسی ترکستانی ، (متن ازبکی) ، چاپ سعودی .
- ۲۳- مبارزات خلق مسلمان ترکستان برضد استعمار سرخ تالیف محمد اسد شهاب ، ترجمه فارسی ، چاپ ایران .
- ۲۴- مجله (امور روس) منتشره ، میونخ ، سال ۱۹۶۰ م .
- ۲۵- مروج الذهب مسعودی ، ترجمه ابوالقاسم پاینده ، چاپ ایران در ۲ جلد .

منابع و ماخذ

- ۱- افغانستان تالیف سته ساروف ، چاپ مسکو ، سال ۱۹۲۱ م .
- ۲- افغانستان در مسیر تاریخ تالیف غبار ، طبع دوم ، ایران ۱۳۵۴ هجری شمسی .
- ۳- تاریخ تمدن از ویل دورانت ترجمه فارسی ، قسمت (روسو و انقلاب) جلد اول ، ایران ، ۱۳۵۸ ه . ش .
- ۴- تاریخ جهانگشای حوینی تالیف عطا ملک جوینی در ۳ جلد چاپ ایران .
- ۵- تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از سعید نفیسی ، چاپ ایران ، ۱۳۳۵ ه . ش
- ۶- تاریخ علوم سیاسی در اتحاد شوروی ، نوشته ای - ای - سمیرنوف ، طبع مسکو ۱۹۵۴ م .
- ۷- تاریخ گسترش اسلام ، تالیف سرتوماس آرنولد ، ترجمه فارسی چاپ دانشگاه تهران ۱۳۵۸ ه . ش .
- ۸- تاریخ مشروطیت ایران تالیف یایوج ، ترجمه هوشیار چاپ ایران ، ۱۹۵۱ م .
- ۹- ترکستان تالیف مختار بکر ، ترجمه سید رضا علیزاده ، چاپ لاهور ، ۱۹۲۷ م .
- ۱۰- ترکستان جدید و جهره ، معاصر آن ، تالیف زکی ولیدی طوغان ، چاپ استانبول ، ۱۹۴۷ م .
- ۱۱- ترکستان نامه ، تالیف بارتولد ، ترجمه فارسی در ۲ جلد چاپ بنیاد فرهنگ ایران .
- ۱۲- جنبش اسلامی و مسلمانان آسیای میانه ، تالیف فضل الرحیم مروت ، ترجمه ثابت ، طبع پاکستان .
- ۱۳- چهل سال درسنگرمبارزه ، از انتشارات حزب توده ایران .
- ۱۴- حقایق عن ترکستان المسلمه ، تالیف محمد امین اسلامی ترکستانی ، متن عربی ، چاپ سعودی .
- ۱۵- خمه نظامی گنجوی ، چاپ ایران .
- ۱۶- سراج التواریخ ، تالیف میرزا فیض محمد خان کاتب ، چاپ کابل ، جلد اول و دوم .
- ۱۷- سفارت روسیه تزاری بدربار امیر شیرعلی خان ، ترجمه برشنا ، چاپ کابل .

- 1- A History of Finland, by : Wuorinen, John Henry, P. New York, 1965.
- 2- Bulgaria, by: Jill Mclellan, London, 1973.
- 3- Bulgarian, by: Dellin, L. A. D., New York, 1957.
- 4- History of Romania, by: Prof. Andrei, Otetea. London, 1985.
- 5- Let's visit Czechoslovakia, by: Julian Popeseu, London, 1970.
- 6- Modern Poland, by: Hand Roos, London, 1980.
- 7- Poland, by: Robert Obojski, New York. 1969.
- 8- Ten Years after, by: Tamas Aczel, London, 1966.
- 9- The Hungarian revolution, by: David, Pryce, Jones, London, 1961.
- 10- The Hungarian up rising, by: Alan, Blackwood, London, 1986.
- 11- The Invasion of Czechoslovakia, by: Tad Szulk, New York, 1974.
- 12- The Islamic States in conflict, by: William Spencer, U.S.A, 1983.
- 13- The Polis ordeal, by: Anderzei, London, 1982.
- 14- The Russian Threat, by: Jimgarrison, and.. London, 1983.
- 15- The U.S.S.R in Iran, by: Dr. Fatemi.

یادداشت نویسنده :

از برادرانی که در متن ترکی و از یکی با من کمک کرده اند و
نخواستند نامشان را تذکر دهم ، قلباً "تشکرمی کنم . و نیز از
برادرهایم جروهم در دروغ غانه بی ما جناب آقای محمد موسی مهجور
که نقشه ترکستان و کتاب (فاحشه ترکستان) را در اختیار من
گذاشتند صمیمانه سپاسگذاری می نمایم .

شهروشی نمیتواند در برابر آن پایداری کند و از شدت و حرکت آن بکا هد. و این حقیقت در تاریخ اسلام و جهان شواهد ارزنده و بشمارای دارد که حکایت بالایی از نمونه های آنست.

روسها در جهان خواری و تلبیس، فطرت (مورچه خورک) را دارند. در بدو کار و مواد می که قصد صیدی دارند چنان خود را ضعیف و ناتوان و عاجز و آمینمایند که پنداری مرده اند و کوچکترین و عاجزترین مخلوقات هم میتوانند بر سر و گردن آنان پانهد و از وجودشان استفاده کند. ولی بمجردی که خریف به آنها نزدیک شد و آنها را اغفال کردند، چون ازدهای سرکش و بی رحمی زبان از کام فرا می کشند و همه را می بلعند و نابود می کنند. گرچه استعمار به هر اسم و رسمی که باشد و در هر چهره ای که جلوه کند، جز اسیر کردن و بلعیدن ملت ها از مغانی با خود ندارد، اما در مکتب استعمار جدید، روس ها استاد حیل و مکر و زرنگی و حقنه بازی و غداری اند و دیگران نوا موزان احمق و ابله!!

عجیب این است که جهان نیان خود ناظر سفاکی ها، سلطه جویی ها و فتنه آفرینی های روس ها اند و بچشم خویش مشاهده می کنند که این قوم خونخوار و غدار هر روز در گوشه ای از کرهء خاکی دست به جنایت میزنند و میلیون ها انسان در آتش بیداد و بربریت آنان می سوزد.

همه میدانند که غربیت فقر و گرسنگی هزاران نفر را در ایتوپیای بکام خویش فرو برده است و روس ها در جریان این فاجعه دردناک که محصول تجاوز و سلطه کرملن در آن کشور می باشد، بجای نان و لباس یعنی شعار بوج و همیشگی شان، انبارهای باروت و تانک و راکت بدانجا می فرستند تا فریاد گرسنگی مردم را به وسیله آن خاموش سازند.

همه می بینند و می شنوند که این هشتمین سال است افغانستان، این کشور آزاد و مسلمان و بیطرف، توسط آخرین ————— و

پیشرفته‌ترین سازوبرگ نظامی روس به آتش کشیده شده است . و صدها هزار مرد و زن قربانی وحشت و سلطه جوئی آدم کشان حرفه‌یی مسکو شده اند و میلیون ها انسان از سرزمین باستانی و خانه و کاشانه خویش آواره گردیده اند و هنوز هم این خونخواری و خون ریزی و جنایت و بربریت ادامه دارد .

همه آگاهانند که در کشورهای اروپای شرقی و کمبودیا چه گذشت و چه می گذرد ، و سردمداران استعمار سرخ در آسیا و آفریقا چه می کنند !!

ولی بکمال تاءسف با وجود این همه شواهد عینی و تاریخی که پیش چشمشان اتفاق افتاده است ، و علیرغم آشکار شدن خبیث و بداندیشی روس ها و شناختی که همه روزه از مکارید و سیه کاری و انسان دشمنی این قوم بربریت دست میدهد ، باز هم ملت ها ئی وجود دارند که این همه پدیده ها و فجایع را درماحول خود نادیده می انگارند و تمام آلام و مصایب بشری را در برابر تبسم و حرفه های کذائی گوربه چوف ، فراموش می کنند و معلوم نیست پایان این خوشبختی ها بکجا خواهد کشید ؟؟

سوم - شناخت ابن بطوطه از روس ها :

ابو عبد الله محمد بن ابراهیم طنجی معروف به ابن بطوطه ، عالم و جغرافیا دان و جهانگرد معروف مراکشی (۷۰۳ - ۷۷۹ هـ ق) که عمر خود را به سیاحت و دریافت خصوصیات اجتماعی و جغرافیائی کشورهای مختلف سپری نموده و از افغانستان نیز به تفصیل دیدن کرده است ، در کتاب خود می نویسد که :

((روس ها موی زرد و چشمان کبود و قیافه زشت و مکروهی دارند و مردمی غدار می باشند . معادن نقره در سرزمین آنان فراوان

است و صوم‌های نقره از آنجا می‌آورند. وزن هر کدام آنها پنج روقیه است. (۱)

ملاحظه می‌کنید که این عالم‌ودانشمند با فراستی که داشته است، حدود هشت قرن پیش، زشتی و غداری روس‌ها را درک کرده و از آن با کراهیت و نفرت یاد می‌کند. واقعا "کلمه‌ای غیر از این در خور روس‌ها نمیتوان یافت. و ایکاش روس‌گرایان جهان بخصوص بعضی از کشورهای مسلمان عرب که تازه با روس‌ها طرح آشنائی افکنده و مشق دوستی میکنند و هوس آشنائی با کرملن و لیبستان مسکو خواب از چشمانشان ربوده است؛ نظریات این دانشمندان را مطالعه میکردند و از سزگدشت بخارا و افغانستان انتباه میگرفتند و از نزدیکی و دوستی با این جانیان بسی - فرهنگ دوری می‌جستند.

چهارم - روس‌ها از دیدگاه نظامی :

استاد سخن و سخن‌آفرین استاد، مرحوم حکیم ابو محمد الیاس نظامی گنجوی (۵۳۰ - ۶۱۴ ه.ق) که بیش از هر کسی با محیط روس‌ها و خصلت آنان آگاهی داشته است، در کتاب سکندرنامه‌اش که در بحر متقارب مثنی مقصود دارای (۱۰۵۰۰) بیت میباشد، ضمن نگارش وقایع لشکرکشی اسکندر مقدونی به روسیه و بلا استفاده از فرصتی که بوی فراهم گردیده، جای جای از روس‌ها تذکر میدهد که معلوم است او نیز همانند میلیون‌ها انسان زجر کشیده، آنروز و امروز از روس‌ها دل پر خونی داشته است. وی همچون بشرشناس و روانکا و ما هروتر دوستی، تصویر ما هیت روس

۱- سفرنامه ابن بطوطه ترجمه دکتر محمد علی موحد چاپ ایران جلد اول صفحه ۳۸۶.

ها را چنان با دقت و ژرف نگری ترسیم می کند که حتی امروز هم جهانیان به اندازه و کیفیت شناخت نظامی در هفت قرن پیش روس ها را نمیشناسند.

اسکندر ظاهراً " پس از فتح ایران و عبور از رود جیحون و دشت خوارزم عازم (سقلاب) می شود تا آنجا را از وجود روس ها پاک سازی کند. روس های پست فطرت و زیون بجای آنکه از پیشروی لشکر اسکندر با شمشیر جلو گیری فرمایند، زنان و دختران خود را می آرایند و در وسط راه و جبهه مقدم میفرستند تا بدین وسیله عفا کرا اسکندر را فریفته سازند و از ورودشان به سرزمین (روس) مانع گردند. چنانکه امروز نیز جوانان کشورهای مختلف جهان را در روسیه به همین گونه و همین حربه تسخیر می کنند و از طریق پیشکش کردن لعبتان روسی، افکار و عقاید و احساسات قومی و میهنی آنها را مسخ مینمایند. بهر حال وصف آن صحنه و لشکر کشی اسکندر را از زبان خود حکیم گنجینه بشنوید که چه میگوید:

بیابان خوارزم را در نوشت	ز جیحون در آمد به بابل گذشت.
بدان تا کند عالم از روس پاک	قرارش نمیبود در آب و خاک
در آن تا ختن دیده بی خواب کرد	گذر بر بیابان سقلاب کرد
بیابان همه خیل قحاق دید	در و لعبتان سمن ساق دید
بگر می چو تشربه نرمی چو آب	فروزا بترا ز ماه و از آفتاب
همه چشم تنگان مردم فریب	فرشه ز دیدارشان ناشکیب
نقاب بی نه بر صفحه روی شان	نه پاک از برادر نه از شوی شان
سپاهی عزب پیشه و تنگ یاب	چو دیدند روئی چنان بی نقاب
ز تاب جوانی به جوش آمدند	دران داوری سخت کوش آمدند

اما اسکندر به زودی متوجه این دام میشود و سعی می و ززد تا لشکر

یا نشا فسون نشوند و در نیمه راه باز نمانند. در اثر توصیه و مراقبت او سر بایانش از بیراهه رفتن خودداری می کنند و با وقار و متانت از آن مکن شیطانی بیرون میروند.

کس از بیم شه ترکتازی نکرد بدان لعبتان دست بازی نکرد
چو شه دید خوابان آن راه را نه خوب آمدت آن قاعدت شاه را
پری پیکران دید چون سیم ناب سپاهی همه تشنه و ایشان چو آب
زم محتاجی لشکر اندیشه کرد که زن زن بود بیگمان مرد مرد

سکندر نه تنها خود و لشکریانش را از تجاوز و زویی حرمتی باز می دارد، بلکه بنا بر گفته نظامی، علیه آن راه و رسم و نامردمی به شدت نفرت نشان میدهد و سران قفقاز را نسبت به آن همه بی حیائی و بی ناموسی نکوهش میکند و از آنجا به سفر و پیشروی اش ادامه میدهد:

جهان را ز رایت چو ظا و وس کرد سرا پرده را در سوی روس کرد
به روسی خبر شد که دارای روم در آورد لشکر بدان مرز و بوم
چو قنطار روسی که سالار بود شد آگاه که گردون بدینکار جو
یکی لشکر انگیزخت از هفت روس به کردار هر هفت کرده عروس
سپاهی نه چندان که لشکر شناس به اندازه آن رساند قیاس

بدین ترتیب فرمانروای روس لشکر بیکرانی را آماده پیکار میسازد و آنان را به لاف و دروغ و مخصوصاً "به هوای حصول غنائیم و پیروزی در برابر سپاه سکندر تشویق میکند. عساکر روسی به آئین فطری خویش از دست یابی به غنائیم خوشحال میشوند و برای جنگ و مقابله اظهار آمادگی میکنند.

نظامی در وصف این صحنه و اظهارات فرمانروای روس و لشکر - یانش حرفهای زیاده و اغزی دارد که جهت رعایت اختصار به ذکر چند بیت از آن اکتفا می شود. سالار روسی خطاب به لشکرش

و در ارتباط به عساکر سکندر میگوید که :

چنین لشکر خوب نایده رنج	همه سربسرها روانهای جنگ
کجا پای دارند با روسیان	چنین نازنینان و ناموسیان
چگر خوردن آئین روسان بود	می و نقل کار عروسان بود
چوروسان سختی کش سخت مغز	فریبی شنیدند از اینگونه مغز
کشیدند سرها که تا زنده ایم	بدین عهد و پیمان سرا فگنده ایم
بکشیم کوشیدنی چون نهنگ	نمانیم ازین گلستان بوی و رنگ
چو روسی سپه را دل گرم دید	ز نیروی خود کوه را نرم دید
بلشکر که آمد به تدبیر جنگ	زدل بر زن گار و ز تیغ زنگ
زدیگر طرف شاه لشکر شکن	به تدبیر بنشست با انجمن

سکندر نیز پهلوانان و سران سپاه را نوازش میکند و پیروزی شاه را در برابر مشتی او باش و رهزن حتمی میداند. لشکریان او نیز اظهار آمادگی می نمایند و روز دیگر نایره جنگ بین دولشکر شعله ورمی شود که چندین روز دوام می یابد و سرانجام بعد از هفت جنگ سخت، بر روس ها غلبه می یابند.

سوی روسی آوردیک ترکناز چوتندا زدهائی دهن کرده باز
بر آورد پیروزی شاه دست به قنطال روسی در آمد شکست
بدین ترتیب لشکر جگر خوا ز روس از یونانی های نرم و نازک
شکست میخورند. لیکن اسکندر بعد از پیروزی شاه روس را آزاد
میکند و بدیگر در آنجا بفرمانروائی اش میگمارد و خود با
لشکریانش بر میگردد.

نظامی ممن وصف میدان های جنگ، از خصوصیات فزیکسی و روانی عساکر روسی نیز تذکر میدهد که نقل همه آنها سخن رابه درازا میکند. نکته قابل توجه و بارز این است که استاد و حکیم گنجه نشایح شناخت خود را از روسها در چند بیت خلاصه

می کند که واقعا "پیشکوئی عجیب و اندر ز جالبی است . اومی-
گوید :

ز آروسی نجوید کسی مردمی که جز کوهری نیستش ز آدمی
همه رهنان اند چون گرگ و شیر بخوان نادلیرا ندو بر خون دلیر
ستا شد کشور گشا پند شهر که خامان خلقند و دوان دهر
چوره یا فتند آن حریفان به کنج بسی بومها را راسانند رنج
به میدا کردند برارند بال زبا زارگانان ستانند مال
اگر بر خری بار گوهر بود یکوهر چه بینی همان خر بود
خلل چون دران مرزو بوم آوردند
طمع در خراسان و روم آوردند

واقعا آنچه نظامی گنجوی در آئینه، ضمیر و قلب روشن بیست
خود احساس کرده بود، پس از قرنهای تحقق یافت و بشریت ناظر
آن بود که چگونه روسهای وحشی و رهن برکتورها و ملت هها
تا ختنند و یکی را بعد دیگری به یغما بردند و اسیر کردند . اشغال
بخارا و ترکستان ، حمله مکرر به ایران و گسترهای دسته جمعی
قبل از جنگ و بعد از جنگ دوم جهانی ، تسخیر کشورهای اروپای
شرقی ، دست درازی در آفریقا و آمریکای شمالی ، و اخیرا "
حمله بر خراسان دیروز و افغانستان امروز ، بزرگترین شواهد
آز و حرص روسها ، و بارزترین نمونه، خام طبعی ، دون منشی
و درنده خوئی آنان است . و بر همین انگیزه بود که کشور ما را در
شتر سال اخیر بخاک و خون کشیدند ، هر چه بدستشان افتاد
غارت کردند ، هر که و هر چه در نظرشان آمد ، کشتند . شهرها و
روستاها را ویران نمودند و بر هیچ زنده جانی رحم نکردند و
هنوز هم به این جنایت و وحشت ادامه میدهند . دیده شود که دو ر
ذوال و نابودی آنان چگونه و چه وقت فرا میرسد و شربت از سر
این پارتازیت های آفرینش چسان نجات می یابد . ان شاء الله

میت الهی و گرداننده چرخ زمان ، این قرعه را بنا می
ملت قهرمان و مجاهد افغانستان خواهد زد ، و این افتخار
نصیب آن جوانمردان و فرزانی خواهد بود که رمز شجاعت و
دلیری و ایمان داری و آزادی و آزاد زیستن را در دل کوهها و
صخره ها با خون پاک خویش نقش بسند و ظلم افسا — سوی و
اهریمنی قوای روس را درهم بکسند .

گفتار سوم -

سیر مذهب در روسیه :

چنانکه در آغاز اشاره گردید ، روسها تا
شروع قرن دهم میلادی مطابق به قرن چهارم هجری ، خرافه گرا
و بت پست بودند . در آغاز قرن دهم میلادی و در اثر آمدن و
تماس و تبلیغ تا حران مسلمان ، بلغارهایی که در ساحل رود
ولگا زندگی میکردند دین اسلام را پذیرفتند و در همانجا
مساجد و عبادتگاههای اعمار نمودند . این تازه مسلمانان با
قلبی سرشار از ایمان و سری پرشور از یکتا پرستی ، مخلصانه
سعی کردند تا (ولادیمیر) پادشاه روس را مسلمان سازند . لیکن
توفیق نیافتند و او همچنان بر شرک و بت پرستی خود ادامه داد
داعیان مسیحی و یهود نیز قبل از مسلمانان و در جریان فعالیت
آنان پیوسته میکوشیدند تا جامعه روس و فرمانروای آنرا به
دین خود بکشند و بدین وسیله از نفوذ اسلام جلوگیری کنند . در
نتیجه این همه سعی و تلاش بالاخره (ولادیمیر) پادشاه روس
بر آن شد تا دینی بهتر از بت پرستی انتخاب کند و بدین منظور
هیئاتهای را تعیین فرمود تا همه ادیان را مطالعه فرمایند
و نتایج مطالعات شانرا به او بازگویند . سرانجام بدلیل
احکام ختنه و حرمت شراب که آنرا مایه لذت زندگی میدانست ،

از گرایش به اسلام خوداری کردوزرق وبرق کلیسای
نسطوریان ومجا زبودن شراب (شرین) آن با عشر شد تا دین مسیح
را بپذیرد. وی در سال ۹۷۸ میلادی رسماً " خود را مسیحی اعلام
داشت ویکروز پس از مراسم تعهید، تمام بت ها کی را که نیاکان
وگذشتگان وی می پرستیدند، فرود آورد. و دستوراتا تمام
روس اعم از ارباب وپرده و ثروتمند و فقیر دین مسیح را بپذیرند
وبه این ترتیب مسیحیت دین ملی روسیه شد. (۱)

البته ده عیون مسلمان بخارا و ترکستان و سایر بلاد اسلامی نیز
برمسابی خویش جهت اشاعه دین اسلام در قلمرو روس ادا مه
میدادند و موفقیت ها کی را در بعضی از نقاط روسیه بدست
آورده بودند که تفصیل آن را در تاریخ طبری، ابن اثیر و
آثار مقریزی، ابن جوزی، بلاذری و سایر کتب و منابع
اسلامی میتوان مطالعه نمود.

در روزگاری که دین مسیح در روسیه رسمیت یافته بود و کیشیان
(بیزانسی) از راه خدغه و فریب کم کم مردم آنجا را بخود جلب می
کردند و مانع از نفوذ اسلام می شدند، فرهنگ و مدنیت اسلام بر
نیمه ای از جهان آنروز گسترده شده بود و (روس) از چهار طرف در
محاصره کشورهای اسلامی قرار داشت و میرفت تا برج و باره
هستی آن درهم فرو ریزد و بساط طاغوت و طاغوتیان درهم نوردد.
اما بکمال تاءسف و تاءثر حملات چنگیز و اولاده اش که در سال
۶۱۶ هـ، ق مطابق اوایل قرن ۱۳ میلادی اتفاق افتاد،
حوادث وحشتناک و غم انگیزی ببار آورد و مدنیت و فرهنگ
اسلامی در زیر آوارها با خاک یکسان گردید و شهرها کی که قبل
از این حمله مرکز تجلی و پایگاه تعالیم اسلام در آسیا بود، اکثراً
به تلی از خاک مبدل شدند. کشور بخارا که با داشتن اماکن

۱- برای تفصیل این موضوع رجوع شود به: تاریخ گسترش
اسلام تالیف توماس آرنولد از صفحه ۱۶۳ به بعد.

برده نفوذ آنان را از بین بردند و خودنا (هنگری) پسر رفسند .
واندکی بعد در منطقه، (آزوف) بلغاریای امروز عقب نشینی
کردند .

در قرن ششم میلادی (آوارها) بر (اسلاوها) حمله کردند و ترکهای
التای نیز هجوم برده و در حوالی (دون)، ولگا و قفقاز شمالی مستقر
گردیدند . ترکهای مهاجم بعداً "در (حزر) دولتی تشکیل دادند
که با بحیره، سیاه امتداد داشت و حکمروای آن (خاقان) بود که
در قرن هشتم بدست فاتحین عرب از پا درآمد .

در اوایل قرن هفتم مهاجرین اسکاندیناوی در علاقه (یا رسلو) و
روستوف نفوذ کرده و تا قرن هشتم در حوالی (دون) و قفقاز شمالی
رسیدند و با دیگران آمیخته نام (روس) به خود گرفتند .

در قرن نهم میلادی حاکم سویدنی روس، بحیره، خزرها به تصرف
در آورد و خود را خاقان روس اعلام داشت و در همین قرن با زهم
مهاجرین دیگری وارد روسیه شده و در (کیف) دولتی را برای خود
تشکیل دادند .

در اوایل قرن دهم میلادی (سواستوسلاو) پسر
ملکه (کیف) دولت خزرها را سقوط داد . ولی حرص و آرزو قدرت جویی
پسران ملکه را بجان هم انداخت و سرانجام در ۹۷۸م (ولادیمیر)
موفق به کسب قدرت گردید .

در ۱۰۱۹ میلادی (یاروسلاو) پسر ولادیمیر پادشاه شد و با مروسید
راحت تصرف خود در آورد . پس از مرگ او با ردیکر حاکم کیی ها
و ملوک الطوائفی آغاز کرد بدو سرزمین روس به ۶۴۰ سال
بهزاده پس از او تقسیم یافت .

از قرن دوازدهم میلادی روس ها به دست دسپوتی روس گستر
اوکراین، و روس سفید جدا شدند . در تمام این دوره ها، سردکی و

مقدس و مساجد بزرگ و مردان دانشمند اسلامی شهرت داشت ، در زیرسمتوران چنگیزیان به شدت آسیب دید . سمرقند ، بلخ ایران و بسا از شهرهای دیگر اسلامی نیز به سرنوشت مشابهی مواجه گردیدند . برمسجد و قرآن بی حرمتی ها کردند و کتسب خانه ها را آتش زدند . هرات و بامیان و نساپور در این حملات و قتل عام ها از سکنه خالی گردیدند و بصورت ویرانه ای درآمدند بغداد مرکز خلافت اسلام ، در سال ۶۵۶ هـ ، ق بدست هلاکونواسه چنگیز افتاد . معتصم بالله آخرین خلیفه عباسی را با فجیع ترین وضعی کشت و شهروشریان را با آن همه کتب نفیس و کتب خانه هایش به آتش کشید . (۱)

چنگیز پس از فتوحات برق آسا و خونین خویش متصرفاتش را بین پسرانش تقسیم کرد . ما وراء النهر را به (چغتای) سپرد و سیحون و جیحون بشمول خوارزم و قباچق و روسیه جنوبی و دامنه های کوه اورال و سیبریای غربی به (جوجی) و پس از وی نصیب پسرش (باتو) گردید . و بدین منوال سلطه چنگیزیان در این قسمت آسیا و از جمله در خطهٔ (روس) تقریباً "دو قرن (۱۲-۱۴م) ادامه یافت . در این مدت پیروان عقاید و مذاهب مختلف همانند مسلمانان ، مسیحیان ، یهودیان و بودائیان ، با هم به رقابت برخاستند و هر یک میکوشید تا فتحین مغل را به کیش و آئین خود فراخوانند . سعی مسیحیان اغلب بر آن بود

۱- البته لازم به تذکر است که شهرهای یاد شده مخصوصاً "بغداد در تاریخ اسلام صفحات خونینی دارد . چنانچه اندکی قبل از حمله چنگیز و هلاکو ، بغدادیان در پنجهٔ ظلم و بیداد خوارزم شاهیان روزهای سیاه و مصیبتباری را سپری میکردند . برای تفصیل صحنه های وحشت و قساوت و خرابکاری خوارزمیان در بغداد دو حمله هلاک و رجوع شود به تاریخ الکامل بن اثیر ، راحت الصدور ابو بکر محمد راوندی و جهانگشای جوینی ، و جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله حایه ایران

تا از طریق ازدواج شهزاده‌های مغل با دختران مسیحی، آنان را تحت تاثیر خود قرار دهند. کشیش‌های نسطوری در این باره نقش مهم داشتند و از مغل‌ها میخواستند تا آنان را در جنگ با مسلمانان یاری کنند. تیش و تلاش مسیحیان در این زمینه بی‌اثر نبود و توانستند بر اسلام ضربه‌های شدیدی وارد کنند. اکثر مورخین و حتی بعضی از دانشمندان مسیحی خود به این نکته معترف اند که (مانکو خان) بوسیله (هایتون *Hayton*) پادشاه مسیحی ارمنستان، تحریک شد تا لشکری به سرکردگی هلاکو خان به بغداد اعزام دارد و آنجا را به خاک و خون بکشاند. زیرا هلاکو رقیب سرسخت (برکه خان) بود و زن مسیحی داشت و مسیحیان از این راه و بوسیله او کارهای زیادی علیه مسلمانان انجام دادند. پسرش (ابا قا خان) نیز با دختری امپراتور قسطنطنیه ازدواج کرد و این وصلت و پیوند چانس مساعدی را برای مسیحیان فراهم ساخت. گرچه و مسیحی نشد اما مسیحیان در دربار او پایگاه خاصی داشتند و آنان بسیار استفاده کردند.

ظاهراً "اولین شاهزاده" فرمانروای مغل که به اسلام گرایید و در توسعه آن کوشید (برکه خان) رئیس قبیله طلایی بود. اردوگاه اصلی این قبیله در دشت سبزی قرار داشت که از رود ولگا آبیاری میشد و بعداً "سایبریای پایتخت خود قرار دادند. رهبران این ایل به تدریج مسلمان شدند و در گسترش آن خدمات زیادی انجام دادند. بعد از فوت (برکه خان) شخص دیگری بنام (ازبک خان) که ریاست ایل طلایی را از سال ۱۲۱۳ میلادی برعهده داشت، جیت نشروا شاه دین مبین اسلام در سرتا سر قلمرو (روس) مساعدی زیادی بعمل آورد و با وجود مخالفت سایر قبایل و امرای مغل قسمت زیادی را در روسیه مسلمان ساخت. ازبک خان با تمام عشق و علاقه‌ای که به اسلام داشت، تبعه مسیحی خود را در آنجا مورد مذهب‌های کاملاً آزاد گذاشته بود. تا زمانی که (روس‌ها)

مالیات خود را تا دیه میکردند در پرستش آنچه مایل بودند، آزادی داشتند. (۱)

مسلمانان دیگری هم کوشش کردند تا (روس‌ها) را مسلمانان سازند موفق نشدند و چنانچه قبلاً "تذکار رفت یکی از علل اساسی رم کردن ایشان از اسلام، حرمت شراب در اسلام بوده است. واقعاً" افرادی که گمراهی در خونشان عجیب باشد، هدایت نمیشوند و دل‌هایی که از درد و کثافت شراب زنگ اند و دوسیه شده باشند از فروغ ایمان و صیقل عقیده جلانمی یابند.

خلاصه آنکه سیر مذهب در محدوده (روس) فراز و فرود زیادی داشته و اسلام و مسیحیت تا دوره، تزارها دوشا دوش هم پیش می‌رفتند اما حرص و آرز (تزارها) برای سلطه جوئی و توسعه طلبی مخصوصاً "در بلاد اسلامی فاجعه‌های دیگری آفرید و منجر به بدبختی‌هایی شد که در همین نوشته آنرا مطالعه خواهید کرد.

۱- برای معلومات بیشتر درباره (ازبک‌خان) و روش او در برابر مسیحیان رجوع شود به کتاب (تاریخ گسترش اسلام) از صفحه ۱۶۰ به بعد.

فصل دوم

سلطه جوئی تزارها و آغا زاستعما رروس

چنانچه عرض شد پس از قرن‌ها ملوک الطوائفی و بربریت روس‌ها کم‌کم جان گرفتند و در شروع قرن پانزدهم میلادی شهرهای کوچک و حکمرانان محلی یکی بعد دیگری سقوط کردند و تزار و نظام تزاری برجا معه روس حاکم گردید. تزارها بنا بر اقتضای فطری خویش بروسعت خاک و قلمرو روس بسنده نکردند، بلکه از همان آغا زو سوسه‌های سلطه جوئی و توسعه طلبی خواب از چشمان شان ربود و هر یک به نوبه خویش بر کشورهای همجوار حمله بردند و جنایات وحشیانه‌یی انجام دادند. در اثر این حملات که پیهم و مکرر اتفاق افتاد بعضی از کشورها تسخیر و بخاک روس الحاق شد، بعضاً "تحت سلطه حکام تزاری قرار گرفت و اندک تعدادی هم که از خود دفاع کردند تا امروز نقش پای روس در کشورشان مشهود بوده و زبان‌های ناشی از آن حبیرونشده است. لهذا داستان استعمار روس و فتنه تزارها دارای فصل و باب بیست متعدد و خونین که اینک شواهد آن بصورت بسیار فشرده و اختصار در زیر ارائه می شود:

گفتار اول -

دست‌درازی روسهای تزاری بر قلمرو ایران :

از اواخر قرن شانزدهم میلادی و پس از آنکه این عقرب‌های سرما زده بنیرویافتند بسوی مرزهای ایران در حرکت افتادند و

داغستان (۱) را مورد حمله قرار دادند. این تجاوز و توسعه طلبی در واقع تمهید و بهانه‌یی بود که بعداً "در تمام نواحی بحر خزر (بشمول قفقاز) وسعت یافت و جنگهای مکرر و خونینی بین ایران و تزارها اتفاق افتاد. پتراول که از همه آزمندترین و رویای تسخیر شرق و غرب را در اندیشه‌اش تصویر می نمود، در سال های ۱۷۲۲ و ۱۷۲۳ م بر شهرهای شمال ایران حمله کرد و موفقیت های زیادی بدست آورد. در نتیجه این پیشروی و فشار در سال ۱۷۲۹ م جانشینان پتر قرار دادی را بر شاه طهماسب دوم تحمیل کردند که بر اساس آن شهرهای باکو، دربند و تمام اراضی ساحل بحر خزر و استان گیلان و مازندران و استرآباد بدولت روس واگذار گردید. این معاهده تحمیلی و ننگین که شاه فرصت طلب صفوی با روس ها انجام داد، سپاه ایران و مردم آنرا به شدت برآشفته و در نتیجه یک قیام عمومی شاه را خلع کردند، و شاه عباس سوم جانشین او گردید. روس های تزاری بقصد مهار کردن خشم مردم و برای اینکه ایران را موقتاً "راضی سازند و از اتحاد شاه عباس با ترکیه جلوگیری کنند، شهرهای اشغال کرده خود را به استثناء باکو و دربند، در سال ۱۷۳۲ م تخلیه کردند. شهرهای باکو و بندر نیز در اثر تهدید نا در افشار و بیمی که روس ها از وی داشتند در سال ۱۷۳۶ م به ایران مسترد گردید و روس های مکار و روش منافقانه و مسالمت آمیز در پیش گرفتند.

لیکن پس از مرگ نا در افشار و بروز هرج و مرج و جنگهای داخلی زارهای فرصت طلب از موقع استفاده کرده و بار دیگر در درهای

۱- داغستان منطقه ایست در ساحل بحیره خزر که مردم آن در قرن اول هجری به دین اسلام مشرف شدند و سلطنت مستقلی را تشکیل دادند ولی بعداً "قرنها جزو قلمرو جغرافیائی ایران بود، و اینک متأسفانه یکی از جمهوری های نام نهاد روسیه است که سرگذشت مفصل آنرا در همین اثر میخوانید.

بدایران خلق نمودند. اما در دوره (کاترینها) که تقریباً ۶۶ سال ادامه یافت، ایران رویهمرفته از لشکرکشی روسها فارغ بود. ولی این آرامش نسبی با رویکار آمدن الکساندر اول (۱۸۰۱ - ۱۸۲۵ م) و تسخیر گرجستان توسط عساکر روس، برهم خورد و جنگ بین این دو کشور از سر گرفته شد.

مرحله اول این جنگ ها که در زمان فتح علیشاه قاجار اتفاق افتاد، از سال ۱۸۰۳ م شروع و تا سال ۱۸۱۳ م دوام نمود. در این ده سال ایرانی ها به سختی مقاومت کردند و علیه قوای منظم روس که با آلات و ابزار حربی آروز مجهز بودند، جنگیدند. فتح علیشاه نخست پسر خود را به معرکه های جنگ فرستاد و بعد به علت اهمیت که این جنگها داشت، خود به لشکر ایران پیوست و دوشادوش آنان بر ضد قوای مهاجم جنگید.

متأسفانه چنانکه امروز اغلب ملت های کوچک و ضعیف بنا بر اقتضای جغرافیائی و محیطی و بعثت خاکشیر مزاحی زعماء و زده بندهای پشت پرده، ابر قدرت ها، پیوسته در معرض خطر و نابودی و استعمار و استثمای قرار دارند، در آن ایام نیز، ایران با سه قدرت روز یعنی فرانسه، بریتانیا و روس، مواجه بود و رقابت های ذات البینی ایشان، زیان های بزرگی را بر پیکر اجتماعی و سیاسی و جغرافیائی ایران وارد نمود.

با پلویون زعیم فرانسه که از یک طرف با تزارها درگیر بود و از سوی دیگر قصد لشکرکشی به هند را داشت، می کوشید، شاه ایران فتح علیشاه را در برابر روس ها کمک کند و در پاداش این یاری و همکاری زمینه عبور سپاه فرانسه را از طریق ایران به هند مساعد سازد.

کره روابط فتح علیشاه که از سال ۱۷۷۹ تا ۱۸۳۴ م قدرت را در دست داشت، با انگلیس ها بسیار حسنه بود، لیکن با توجه به درگیری های ایران با روس و نیا زمندیهای که در آن مرحله

احساس میکرد، پیشنهاد پلویون را بسودایران تلقی کرد و آن را پذیرفت. براساس این توافق یک جنرال و ۲۴ افسر فرانسوی وارد تهران شدند و سپاهیان ایران را در امور مختلف حربی و کاربرد مهارت های فنی تحت تربیه و آموزش قرار دادند و اینکار لشکرایران را در دفاع از میهن و جلوگیری از پیشروی روس به نحو موثری یاری میداد.

دولت انگلیس در آن ایام از ایران و همکاران روس بود و برای اینکه مانع پیشروی ناپلویون بسوی هند گردد، الکساندر، زار روس را در جنگ با فرانسه معاونت می نمود. چنانچه چندین اتحادیه را به کمک کشورهای اطیش، سویدن و آلمان و بعضی کشورهای دیگر اروپائی به نفع روس و علیه ناپلویون تشکیل داد و او را مجبور شد استعفا بدهد.

در چنین اوضاع و احوال همینکه فرمانروای انگلیس از حریان روابط و نزدیکی فرانسه با ایران آگاهی یافت، فوراً نمایندگان از انگلستان و هند به ایران فرستاد و فتح علی شاه قاجار را با دادن وعده های همکاری نظامی و اقتصادی و واداشتن خروج عساکر روس از قلمرو ایران، فریفت و آن سادهدل نیز با ورکرد و جنرال و افسران فرانسوی را به بهانه بی از ایران خارج ساخت.

این عمل دولت فتح علی شاه را در صحنه نظامی به شکست مواجه ساخت و زمینه شکست آنرا در ساحه سیاسی نیز فراهم نمود. و در نتیجه تزار روس موفق گردید با پادرمیانی و فشار انگلیس بر ایران، معاهده^(۱) ننگینی را بر شاه قاجار تحمیل کند که بنام معاهده (گلستان) یا دمیشود طبق این معاهده که به سال

۱- گلستان نام قراست از روستاهای قزاق گنا رودارس، ناحیه مرزی کنونی ایران و روس. و قزاق یکی از کوه های مرتفع آذربایجان در شمال رودارس در قفقازیه کته از منتهی آلیه شمال شرقی آذربایجان شروع میشود و به

۱۸۱۳م در قریه گلستان به ا مضاء رسید ، همه ولایات قرا باغ ، گنجه ، شکی ، شیروان ، قوبا ، دربند ، باکو و قسمتی از طاش و تغامداغستان و گرجستان که متعلق بدولت ایران بود ، به تصرف روسیه در مدو به این ترتیب مرحله اول جنگ های ایران و روس که ده سال بطول انجا میدپایان یافت و روس ها به آرزوی دیرین شان که دست یابی به دریای آرا دا ز راه قفقاز یسه و ایران بودند نایل آمدند .

پیما ن شکنی و فرصت طلبی :

در فصل اول معاهده گلستان نوشته شده بود که جنگ و عداوت بین ایران و روس الی الاید متروک خواهد ماند و طرفین از هر گونه حمله و تها و زب خاک یکدیگر خودداری خواهند کرد . ولی از آنجا که غداری و دروغ جزء لاینفک فطرت روس است ، معاهده مذکور را بعد از مدتی نادیده انگاشت و در اواخر سال ۱۸۲۶م بار دیگر بصورت ناگهانی وبدون اعلام قبلی به ایران لشکر کشی نمود که در آن جنگ شدیدی بین دو کشور در گرفت و تا واسط سال ۱۲۴۳ ه ق = ۱۸۲۸م دوام یافته و چون ایران قبلا برای دفاع از چنین حمله یی آمادگی نداشت ، باز هم این جنگ به پیروزی روس منتهی شد و اینبار نیز روسها موفق گردیدند ، با میانجی گیری آشنا و همکار خود (انگلیس) معاهده شوم و ننگین دیگری را هم برفتح علی شاه تحمیل کنند که بنام معاهده (ترکمان چای) موسوم است .

سواحل جنوبی بحر خزر پایان می یابد . اعلام دکنر محمد معین جلد ۲ صفحات ۱۴۴۳ و ۱۷۱۱ .

۲- ترکمان چای : نام محلیست از بخش های سده کانه شهرستان میانه ایران که در آن این معاهده به ا مضاء رسیده است .

بر اساس این معاهده که در سال ۱۸۲۸م صورت گرفت، رودخانه
(ارس) مرز ایران شناخته شد و قسمت های دیگری از خاک ایران
بشمول دشت مغان، بندر لنکران، بقیه قفقاز تا رود اری
ضمیمه قلمرو روس گردید. همچنان در اثر معاهده مذکور آذربایجان
نیز به دو حصه (شمال و جنوب) انقسم یافت که قسمت
شمال آن به روسیه و جنوب به ایران تعلق گرفت و دریای آراس
و کوه طاش، حد فاصل قرار داده شد.

مردم آذربایجان و حومه اش زیان های فراوان دیدند و قتل و
بربریت و بیداد روس ها، عده ای را محبور ساخت خانه و کاشانه
خود را ترک گویند و به ترکیه و ایران مهاجرت کنند.

کذا بموجب این قرارداد، دولت ایران برای نمایندگان
سیاسی روس در ایران (حق داری کنسولی) قایل شد و کشتی-
رانی بحر خزر به انحصار روس درآمد. علاوه بر این همه امتیازات
ظالمانه ای که روسها بدست آوردند، دولت ایران را مجبور
ساختند تا مبلغ پنج میلیون تومان نیز به عنوان غرامت
جنک به جانب مقابل بپردازد.

این معاهده از نظر سیاسی و اقتصادی ضربه شدیدی برای ایران
وارد کرد و در همان سال مردم با خشم و نفرت نا رضائی خود را علیه
آن اعلام داشتند و در اغلب شهرهای ایران بر ضد دولت قیام
کردند و در این قیام ها سفیر روس در تهران کشته شد. ولی چون
روسها به هدف رسیده بودند مرگ سفیر خود را نادیده انگاشتند
از آن تاریخ به بعد نیز روس های تزاری مخصوصاً "در آذربایجان
و شمال ایران گاه با موافقت انگلیس و زمانی هم به مخالفت
آن مداخلاتی انجام میدادند و از فتنه آفرینی و تبلیس دست
بردار نبودند.

در سال ۱۹۰۷م روس و انگلیس هر دو قراردادی را به امضاء
رسانیدند که بموجب آن بعضی نواحی ایران و افغانستان را

به مناطق تحت نفوذ خود تقسیم کردند و به این ترتیب روس‌ها با زهمدرایران و مرزهای شمالی آن منافع خود را حفظ نمودند و زمینه مداخلات و نفوذ بعدی شان مسا عد گردید.

در دوره محمدعلیشاه ششمین پادشاه سلسله قاجاری که در سال ۱۳۲۴ هـ ق = ۱۹۰۷ م به تخت نشست، نفوذ روس‌ها بیش از پیش در ایران از دیا دیا فت. وی در نخستین روزهای جلوس خویش با نهضت مشروطه خواهی در ایران موافق بود و به انجام خواست‌های مشروطه‌خواهان رضائیت نشان می‌داد. ولی اندکی بعد به تحریک و تشویق روس‌ها، رویه‌اش عوض شد و در سال دوم سلطنت خود، مجلس شورای ملی را به توپ بست و تعدادی از مشروطه‌خواهان را کشت. روس‌ها در تمام این جریان دست داشتند و از استبداد محمدعلیشاه حمایت و پشتیبانی می‌کردند. اقدام شاه بر علیه مشروطه‌خواهان و مداخله روس در امور ایران مردم را به شدت برآشفته و بطرفداری از مشروطه‌خواهان و علیه شاه، دست به شورش زدند. در تبریز تحت رهبری ستارخان قیام‌بزرگی برپا گردید و در برابر دولت و عمال روس خواستار جهاد شدند. محمدعلیشاه جهت سرکوبی قیام به اعزام سپاه متوسل شد و قوای حکومتی، تبریز را در محاصره کشید. مردم یازده ماه با قوای دولت جنگیدند و در بدترین شرایط مبارزه و مقاومت کردند. بالاخره در هفتم ربیع الثانی ۱۳۲۷ = ۱۹۰۹ م عده‌ای از قشون روس وارد تبریز شدند و بوسیله آنان محاصره تبریز و قیام آن به پایان رسید.

ستارخان و باقرخان دوسر دار ملی برای نجات از جنگ روس‌ها به قونسل خانه عثمانی در تبریز پناهنده شدند و روز ۸ ربیع الاول ۱۳۲۸، تحت فشار روس‌ها تبریز را ترک گفتند و به سعادی از مجاهدین به تهران آمدند. در اخیر رجب همان سال هنگامیکه قوای دولتی میخواست مجاهدین را در اقامت

غلامی و خوار شمردن انسان ، عمده ترین فجایع جامعه روس بود و سوده های مظلوم و تهی دست چون امتعه بی دربارها خرید و فروش میشدند .

در سال های ۱۲۲۳ و ۱۲۳۷ م چنگیزیان بر روسیه حمله کردند و کیف را با قسمتی از سایر نواحی مسخر نمودند و از آن تاریخ به بعد تا قرن چهاردهم میلادی ، شهزادگان روسی اغلب تحت نفوذ چنگیزیان بودند .

ب : دوره تزارها :

دراواخر قرن چهاردهم میلادی و هنگامیکه سلطه سلاله چنگیز در روسیه ، آخرین روزهای خود را پشت سرمیکذاشت ، سلسله شاهان و حکمرانیان دیگری در این کشور تبارز کردند که مشهورترین آنان بنام های (ایوان Ivan) و (رومانوف Romanov) یاد میشوند که اینک به ترتیب و اختصار از افراد معروف آن در زیر نام میبریم :

ایوان اول : (kalila) از سال ۱۳۲۸ تا سال ۱۳۴۱ میلادی و ایوان پیروی تا سال ۱۳۵۹ م در مسکو فرمانروائی کرده اند . سپس نوبت به کراوندوک (سومین فرد این خانواده رسید . وی برای توسعه طلبی های محلی و پایان دادن به سلطه مغسل مبارزاتی را بر راه انداخت و سید احمدخان پادشاه قباچاق آخرین نفر از قبیله طلائی مغل ، علیه او جنگید ولی در راه مراجعت به قباچاق توسط نا تارها بقتل رسید و استیلای بیش از دو قرن سلسله مغل ها در روسیه خاتمه یافت .

ایوان چهارم (مخوف) : وی از سال ۱۵۳۳ تا سال ۱۵۸۳ میلادی بحکم حمایت مادرش بحیت پادشاه روس فرمانروائی نمود . او سواد (ایوان سوم) نخستین پادشاه روس بود که در سال ۱۵۴۷

گاه‌شان (پارک اتابک تهران) خلع سلاح کند، بین ایشان و
 قوای دولتی برخورد شدیدی اتفاق افتاد که در آن سنیفر از
 مجاهدین شهید و سه صد نفر اسیر گردید. خودستارخان هم در این
 جنگ زخمی شد و چهار سال بعد به همین تکلیف درگذشت.
 اما در جریان این قیام‌ها قوای دولتی نتوانست از پیشروی
 مجاهدین ساپرولیات ایران بمرکز جلوگیری کند و مردم از هر
 طرف هجوم آورده وارد تهران شدند و قیام شدت گرفت. محمد
 علی‌شاه در برابر طوفان خشم مردم تاب و توان را از دست داد و به
 سفارت روس پناهنده شد و از آنجا با تغییر لباس از مرز خراج گردید
 و با اسلحه و مهمات روسی در نزدیکی استرآباد به جنگ پرداخت
 تا با اردیگر تاج و تخت از دست رفته‌اش را بدست آورد، ولی باز
 هم مغلوب شد. ایرانیان، احمد میرزا پسر دوازده ساله، شاه
 مخلوع را به جانشینی او برگزیدند و چون وی به سن قانونی
 نرسیده بود، شورای ملی ایران، علی‌رضا خان رئیس قبیله
 قاجار را به صفت عضدالملک و نیابت او منسوب فرمود.

باز هم بهانه جوئی و مداخله :

در سال ۱۹۱۱م حدود سه سال بعد از حوادث یاد شده، لشکریان
 نیکلای دوم بصورت غیر مترقبه وارد بندرانزلی (۱) (بندر پهلوی)
 شدند و دولت تزاری به ایران التیما تومی فرستاد و درخواست
 کرد که :

۱- مستشاران فرانسوی و آلمانی از ایران خارج کردند.

۲- بندرانزلی : از شهرستان‌های شمالی گیلان است که در
 امتداد کناره بحر خزر و مرداب قرار دارد و یکی از مهم‌ترین
 بندر ایران در شمال این کشور است. در سال ۱۳۱۴ هـ ش
 (زمان محمد رضا شاه) این بندر بنام بندر (پهلوی) مسما
 گردید و تا قبل از انقلاب ایران به همین نام یاد می‌شد.

۲- ایران بدون رمائیت سفرای انگلیس و روس حق حلیه مستشار را از خارج ندارد.

۳- دولت ایران باید مصارف لشکرکشی روس را به ایران جبران کند.

ملت ایران زیر بار این تهدید و تخویف نرفت و وکلای مجلس شورای ملی، پیشنهادر روس را به شدت رد کردند. اما هیئت دولت (کابینه ایران) این عناصر چوکی پرست و ابن الوقت که بعضاً "در همه جا با سرنوشت ملت ها بازی کرده اند، دروازه" پارلمان را بستند و وکلارا از اجتماع در آن بقوه پولیس مانع شدند. بدنبال آن درخواست روس را کاملاً "پذیرفتند و (شستر) مشاور المانی از ایران اخراج گردید.

این جریان بار دیگر ملت ایران را تکان داد و برای اعاده حیثیت و حقوق خود در تمام کشور علیه روس و دست یارانش قیام کردند. لشکرو حشی و خونخوار تر از ابرشهرهای ایران هجوم بردند و هزاران نفر را از تیغ کشیدند. شهر تبریز از خون زنان و کودکان رنگین گشت و هر که بدست روس ها افتاد یا داغ و شکنجه شد و یا بقتل رسید. در شهر و حومه آن (دارها) نصب کردند و صدها نفر از عالم و روحانی، از جمله ثقفه الاسلام میرزا علی آقا تبریزی را که یکی از علمای بزرگ آذربایجان بود، بدار آویختند.

وحشت و بربریت روس در بندرانزلی، رشت، گیلان، مازندران و سایر حوزه های شمال ایران تا آنروز سابقه بی نداشت همه را اشغال و غارت کردند و هزاران نفر را بدار کشیدند. در ماه مارچ ۱۹۱۲ م عده یی از زنان و کودکان و کهنسالان در مشهد جهت نجات از سپاهیان آدم خوار تزار به حریم روضه امام رضا پناه بردند، ولی روس های وحشی و خدانشناس، روضه امام را به توپ بستند و تمام افرادی که در آنجا پناه برده بودند به

شهادت رسیدند. ملک الشعرا بهار این صحنه خونین و دلخراش را در قصیده‌یی وصف کرده و ددمنشی روس را بخدکمال تصویر نموده است. (دربخ که دیوان بهار در دستم نیست تا آنرا نقل و خدمت خوانندگان عزیز تقدیم می‌کردم.)

در سال ۱۹۱۴م یعنی در اثناء جنگ بین المللی اول، عساکر روسی باز هم بر ولایات شمال ایران حمله کردند و آنجا را عرصه تاخت و تا زو سفاکی و غارتگری خود قرار دادند و این حمله و عقب نشینی ایشان ادامه داشت تا آنکه در اکتوبر ۱۹۱۷م آخرین زار روسی بدست بلشویک‌ها سرنگون گردید و بساط تزارها درهم نوردید.

جنايات وستمگري و توسعه جوئی بلشویک‌ها در ایران، درامه ننگین و خونین دیگریست که در فصول بعدی این کتاب بیان خواهد شد.

گفتار دوم -

تجاوز و بیداد تزارها به قفقاز شمالی: (۱)

گرچه در لشکرکشی تزارها به ایران و قراردادهای ظالمانه‌یی که روس‌ها بر ایران تحمیل کردند، قفقاز نیز به تصرف روسها درآمد. مع هذا مردم شجاع و با ایمان قفقاز در برابر روس‌ها تسلیم نشدند و تا آخرین لحظه جنگیدند. این قهرمانی‌ها و معرکه‌آرایی‌ها داستان بسیار خونین و مفصلی دارد که اینک خلاصه‌ای از آن در زیر ارائه میشود.

قفقاز شمالی که اکنون روسها آنرا در جمهوریت‌های آذربایجان، گرجستان و ارمنستان مدغم کرده‌اند، سابقه بسیار طولانی دارد

۱- قفقاز ناحیه‌ایست بین خزر و بحرا سود که از جنوب به ایران و ترکیه و از شمال به روسیه متصل میباشد.

مورخان قدیم آنرا بنام (قوقاز) یاد کرده اند و بعداً "بنام های دیگری، مانند کاکیشیا، و کوه قاف نیز یاد شده است. در قرن هفتم و هشتم میلادی فاتحان و داعیان اسلام به این سرزمین وارد شده و مردم آنرا به اسلام فراخوانده اند. از آن تاریخ به بعد تا قرن ۱۹ و آخرین لشکرکشی و سلطه روس، مسلمان بوده و در راه خدمت به اسلام و دفاع از آن؛ قربانی ها داده اند. با امویها عباسی ها، سلجوقی ها و سایر مراکز اسلامی روابط نیکی داشتند و همیشه بحیث یک سنگر مستحکم اسلام در آن منطقه بر زندگی آزاد و شرافتمندانه خود ادامه میدادند.

هنگام تسلط تیمور بر ترکستان، قفقاز را برای دو قبیله بزرگ بنام های (میشاق) و (قوموق) بود که قبیله اول بوسیله سلطان (توقتا میش) و دومی توسط سلطان (شامکال) اداره می شد.

از اواخر قرن ۱۶ میلادی به بعد تزارها حملات خویش را بر قفقاز شروع کردند ولی با قیام و مبارزه شدید قفقازی ها مواجه گردیدند و چندین بار شکست خوردند. خلفای عثمانی گرچه خود با تزارهای سلطه جو در جنگ بودند، با آنها ز قفقازیها حمایت میکردند. روس های غدار ضمن لشکرکشی های خویش به سختی تلاش میکردند مردم را به انواع وعده و حیله بفریبند و در میان آنان تفرقه ایجاد کنند و با توسل به وحشت و بربریت روحیه مقاومت را در مردم تضعیف نمایند.

برای اینگونه تلاشها و در حمله بزرگی که به سال ۱۶۷۷م توسط اردوی تزار بر قفقاز صورت گرفت، مرتضی علی، امیر قبایل شامکال دست از جنگ کشید و جای یابی برای روسها فراهم گردید حکومت ایران برای اعاده حقوق جو در داغستان مرکز قفقاز اقداماتی را روی دست گرفت ولی چنانچه قبلاً گفته آمد روسها بر تزارات خویش ادامه دادند و پس از جنگ های خونین در سال

۱۸۱۸م قفقازکا ملا" تحت تصرف تزار قرار گرفت .

قیام‌های آزادی خواهی وادامه مبارزات :

مردم شجاع و مسلمان قفقاز به معا هدا ت روس و حکومت ایران تن درندادند و زرق و برق خنجر و سرنیزه، روسیان منحوس کو چکترین خللی براراده و روحیه آنان وارد نکرد. همه با هم متحد شدند و به رهبری مجاهد معروف (شیخ منصور) علم‌جها دومبارزه برافراشتند و عرصه کارزار باریک‌تر و قفقاز گرم‌تر گردید. شیخ منصور با یاران و همسنگران‌ش علیه استعمار و دفاع از عقیده و آزادی و استقرار اسلام در قفقاز، زحمات فراوان کشید و رنج زیاده تحمل کرد تا آنکه در این راه قربان شود و جام شهادت نوشید.

روس‌ها کوشیدند بعد از شهادت شیخ منصور، سنگرداران اسلام را در قفقاز به تفرقه و اختلاف بکشانند و مقاومت را از این طریق خنثی و یا احیاناً "نا توان سازند. اما این مردم شجاع که جز رضای خدا، جهاد و آزادی آرزویی نداشتند، بر توطئه‌های دشمن لبخند زدند و بر جها دومبارزات قهرمانانه، خویش تحت قیادت (قاضی ملامحمد) ادامه دادند. این مرد خدا شناس و با ایمان دژ اخلاص، کاردانی و عشق به جها د، اردوی زار را چندین بار تا روما رکرد و تا آنجا با روس جنگید که ازیاران و همسنگران‌ش جز شست تن کسی باقی نماند و همه به لقای حق پیوستند. این شصت نفر نیز چون شیر خشمگین بر دشمن حمله بردند و تا آخرین نفس جنگیدند و سرانجام همه شان بشمول قاضی جام شهادت نوشیدند. دشمن‌نا مرد و فرومایه، این وحشیان آدم‌نما جسد پاک (قاضی) رهبر مجاهدین را قریه به قریه و شهر به شهر بردند و آنرا تشهیر نمودند، تا از یک طرف بزع خود از مرده‌اش انتقام گرفته باشند و از سوی دیگر رعب و ترس در دل مردم پدید آورند و از خشم و قیام‌آنان جلوگیری نمایند. لیکن قفقازیان سلحشور و مومن

با زهم را بیت جها در ابدوش کشیدند و چند سال دیگر به رهبری
 (همزه بیگ) و بعداً "تحت قیادت (ملا محمد) با روسی دست و پنجه
 نرم کردند. در این دوره تعدادی از عساکر روسی وعده‌ی از مردم
 پولیندکه تحت تسلط روس بودند، از صفوف خویش فرار کرده و با
 مجاهدین پیوستند و تلفات سنگینی بر قوای تزار وارد آمد.
 پس از آنکه این دور رهبر و یاران شان در راه حراست از آئین خدا
 و آزادی جان سپردند، رهبری جها در اشیخ شامل در دست گرفت
 شیخ شامل یکی از شخصیت‌های برجسته تاریخ و نهضت قفقاز و یکی
 از چهره‌های درخور احترام جهان اسلام و جها داسلامی می‌باشد که
 حدود ۳۵ سال در کمال شجاعت و تقوا و شهادت با روس‌ها جنگید و
 کارنامه‌های درخشانی از خود بیا دگار گذاشت. او جها دوقوای
 مجاهدین را بار دیگر سازماندهی نمود و مناطق تحت اداره خود
 را بشکل یک حکومت در آورد که امروز مره مردم همه بوسیله
 حکام وقضات و مفتشین اداره می‌گردید. بر هر کس به تناسب
 احوال و هستی‌اش و مطابق به احکام اسلامی مالیه وضع نمود و
 درآمدی که از این پدرک فراهم میشد، همه را جهت تدارک وسایل
 جنگی و اعاشه و ابائت مجاهدان و مستمندان بمصرف میرساند.
 او روی یک برنامه منظم و وسیع همه قفقازیان شجاع را از سن
 شانزده تا شصت، کار بردار سلاح و سوارکاری آموخت و فیصله کرد
 که هر ده‌خانه واریکنفر را به مصارف خود به صحت جنگ و جهاد
 بفرستند. مردم از همه طرح‌ها و فیصله‌های او با کمال میل
 استقبال کردند و به این ترتیب موصوف در اندک زمانی ده هزار
 سوار و پنجاه هزار پیاده مجاهد آماده کارزار ساخت و جنگ‌های
 گریلائی را که بسیار به آن اهمیت می‌داد علیه استعمارگران
 آغاز نمود.

مردان و زنان قفقاز در دهات، خود باروت می‌ساختند، خود
 بتوپ می‌ریختند و خود گلوله‌اش را درست می‌کردند و بدین گونه

مجا هدين را يارى مى دادند و همه عليه دشمن ميچكيدند .

شيخ شامل و مجاهدان همراهش با دست خالى اما مسلح با نيروى ايمان و خدا پرستى عرصه را بر اردوى تزار كه با همه وسايل جنگى آن روز مجهز بودند ، تنگ كردند و لشكريان روس با همه بيداد و سفاكى توفيقى در سر كوبي آنان بدست نياوردند .

در سال ۱۸۳۹مى يكي از افسران تزار بنام جنرال (گراپ) جهت نابودى و درهم شكستن قواى مجا هدين دا و طلب گرديد و با تعداد زيادى از سپاهيان تازه نفس روس وارد قفقاز شمالى شد . مردم و مجا هدين قفقاز مردانه بديفاع پرداختند و حتى در جنگ سختى كه در گرفت زنان قفقازى نيز شركت كرده و از قلعه نظامى (اخولقه) كه بر بالاي پشته يى قرار داشت ، حراست نمودند . اين جنگ چندين ماه طول كشيد و سرانجام چهار هزار نفر از دو طرف كشته شدند و قلعه (اخولقه) نيز بدست روس ها افتاد . زنان شير صولت قفقازى از بيم آنكه بدست عساكر وحشى روس نيفتند ، خود را از قلعه كوه بپايان انداختند و همه به شهادت رسيدند . اين ايثار و فداكارى و آنهم صحنه هاى المناك و خونبار بحدى رقت آور و هيچ ان انگيز بود كه قبائل تسليم شده بروس با رديگر به ضد آن قيام كردند و جها در انيروبخشيدند .

(شيخ شامل) با استفاده از مهارت ها و تجاربى كه در جنگ هاى گريلايى كسب كرده بود ، باري از يك سنگر بزرگ و مهم خود عقب نشينى كرد و آنرا عمداً "بدشمن گذاشت ولى همينكه دشمن در آن جا آرام گرفت و اغفال شد ، ناگهان برايشان حمله نمود و مار از روزگارشان براورد . اين حمله كه در اثر آن چهار جنرال و چندين هزار عسكر روس به هلاكت رسيدند ، قصر تزار و شهر پتروگراد را بلرزه درآورد و امپراطور روس يكصد و پنجاه هزار عسكر ديگر را به قفقاز سوق داد .

اردوى نامبرده در (تفليس) مركز گرفت و از آنجا عمليات خوش

و ابر قفقاز شمالی ادامه داد. مردم قفقاز با زهم مردانه مقاومت کردند و شانزده سال دیگر با روس ها جنگیدند. روس ها در تمام این مدت هر جنایتی که از دست شان ساخته آمد مضایقه نکردند. روستا ها، باغ ها، قریه و خانه ها و جنگل ها و مزارع را به آتش کشیدند و هر جایی را که بدست آوردند مردم آنرا کشتند و بجایش روس ها را مستقر نمودند.

در جریان جنگ های قفقاز که تقریباً "هفتاد سال بطول انجامید، قوای اقتصادی و دفاعی مردم به تحلیل رسید، مخصوصاً در ۲۵ سال اخیر آن، نسل جوان قفقاز به نحو چشمگیری کاهش یافت و قحط آذوقه و علوفه تاب مقاومت را از مردم سلب کرد. اما با تمام این بدبختی و نا ملایمات، شیخ شامل دست از جهاد با زنداشت و آنقدر بالشکریان زار پیکا رکرد که از بارش بیش از چهارصد نفر نمایند و همه به شهادت رسیدند. با این تعداد با زهم به جنگ روس ها رفت تا آنکه در سال ۱۸۵۹م در دهکده یی بنام (کونیپ) محاصره شدند و در آخرین نبرد با دشمن بجز ۴۷ نفر بقیه یاران او نیز جان خود را از دست دادند. و بدین ترتیب شیخ شامل بعد از ۳۵ سال جنگ علیه روس بدست دشمن افتاد و روس های وحشی و بی فرهنگ ایمن قهرمان تاریخ را به پطرو گرا دبردند و بزنند افگندند. سپس هزاران اوراق تبلیغاتی در میان مردم پخش کردند و این زعیم بزرگ ملت قفقاز و زور هبر جلیل القدر چها در ا به هم کاری با ترکیه و بریتانیا متهم نمودند. یعنی همان خلعت و شعا رپست و زبون روسی و همان اسلحه متعفن و زنگ اندود که تا امروز هم، خودو اجیران شان، علیه حریفان خویش از آن استفاده میکنند.

مردم قهرمان و با ایمان قفقاز با وجود آنکه قساوت و بیداد روسها در دراز مدت زمینگیرشان کرده بود و برای تنفس نداشتند از گرفتاری و اسارت گرامی ترین مجاهد و زور هبر خود سخت متاثر شدند و یکبارگی دست به شورش زدند. جلادان روسی هر قدر کشتند و

ی بستند، قفقازیان از مبارزه دست باز نداشتند و سرانجام روسها محیل و خداع که با خنجر و سرنیزه نتوانستند احساسات مردم را مهار کنند به تزویر و فریب دست یافتند و یکسال بعد از گرفتاری شیخ شامل در برابر قیام‌های پی در پی عامه مردم این اعلامیه را صادر فرمودند.

((حکومت روس به قفقازی‌ها آزادی کامل خواهد داد و آنها مجاز خواهند بود که از دین آبائی‌شان پیروی کنند و اشخاصی که بر قفقازی‌ها حکمروائی خواهند داشت مکلف اند تا مطابق شریعت اسلامی و روایات ملی مردم عمل کنند، دعوی‌های عامه توسط دادگاه‌هایی حل و فصل خواهند شد که قضات شانرا خود مردم قفقاز انتخاب می‌کنند و حکام روسی انتخاب آنان را تصدیق خواهند کرد. زمین‌ها و سایر املاک قفقازیه را ملکیت آنان است و این ملکیت وقتی سلب خواهد شد که مردم منطقه در مقابل تزاروش عدم اخلاص و وفاداری را در پیش گیرند و یا به خلاف کاری و نافرمانی متوسل شوند.)) (۱)

اما این قول و قرار روسها جز چند هفته بیش نبود و به محض اینکه مردم باور کردند و شورش‌ها فرونشست، با ردیگردست به برچسب بردند و جنایات خود را از سر گرفتند.

جنرال موسی که اصلاً "مسلمان (روستینی) بود و از طرف روس‌ها به حیث فرمانده منطقه شان قفقاز مقرر شده بود، در یادداشت‌های خود مینویسد که:

((حکومت فوراً "رویه‌اش را عوض کرد و این عهد و پیمان را یکسره پشت سر گذاشت. تمام املاک شانرا را ضبط کردند و آنرا ملکیت دولت اعلام داشتند، امور شریعت و مسایل عامه به قوای نظامی تعویض گردید.))

۱- مجله (قوقاز) شماره ۵، ۲۹ ماه می ۱۹۳۶. یادداشت‌های جنرال موسی قندکوف.

بولستوی نویسنده معروف روسی که خود در این جنگها شرکت داشت، پس از مشاهدات کارنامه‌های ضد انسانی و جنایات هموطنانش در قفقاز، شغل عسکری را ترک گفت و دیدنی‌هایش را در داستان مشهور (حاجی مراد قفقازی) بروی کاغذ کشید. حاجی مراد در آغاز به روسها تسلیم شد ولی چند روز بعد از اردوگاه روس فرار کرد و برای آزادی میهنش تا آخرین لحظه جنگید و به شهادت رسید.

۴۵ سال بعد یعنی در سال ۱۹۰۵ م چنانکه اردوی روس از جاپان شکست خورد و مردم در برابر تزار قیام کردند، نیکلای دوم جهت اغوای افکار عامه و بقای خود بتاریخ ۱۷، اپریل همان سال اعلامیه‌ی مادر فرمود و یک سلسله آزادی‌هایی را به مردم وعده داد که آزادی مذهب نیز در آن شامل بود. و به این اساس حتی قفقاز همایی که اغلب از ترس و بخاطر حفظ جان و مال خود، نام عیسوی اختیار کرده بودند، مجدداً "به اسلام روی آوردند و احیای شعایر و مراسم مذهبی خود را از سر گرفتند.

درگیری‌های داخلی و کفر تزاریهای خارجی مخصوصاً "جنگ اول جهانی دیگر برای تزار روس فرصت نداد تا باز هم صفحه را برگرداند و اوضاع همچنان باقیمانده تا آنکه بلشویک‌ها جان‌نشین تزارها گردیدند.

مناصفانه مبارزات مردم قفقاز از هیچگونه پشتوانه بین المللی و کمک‌های بشری برخوردار نبود، از چهار سو در محاصره روس بودند نه دوائی برای شان می رسید و نه غذائی. کشورهایی مانند ایران، ترکیه و ترکستان که نمیتوانستند آنان را کمک کنند، خود در زیر ضربات پیهم تزارها خورده شده بودند و در خارج از این مرزها اهلا کسی نمیدانست که برای کتله مظلوم چه میگذرد. و بنابر این روس‌های تزاری فارغ از هرتشویش و فشاری، هرچه از دست ساخته آمد در آنجا انجام دادند و از هیچ کردار ضد انسانی

رسماً " در مسکو تا جیوشی کرد و اساس سلطنت (تزاری) روس را بنیاد نهاد. مخوف، همانگونه که اولین (زار) روس محسوب میشود اولین فرد و اولین شاه روس است که از حریم مسکوپا فراتر گذاشت و در سال ۱۵۵۷ بمقصد توسعه طلبی بر لیونا حمله برد و آنجا را فتح کرد. ولی در لشکرکشی خود به سویدن در سال ۱۵۷۸ میلادی مغلوب گردید و در اثر این نارا حتی و خرابی اعصاب پسرش را به قتل رساند و خود نیز مدتی بعد در گذشت و پوریس گدونوف جانشین او گردید. اما بزودی مرد دیگری بعنوان پسر ایوان چهارم به کمک پولیند جای او را اشغال کرد و او نیز در شرقیام دهقانان و کارگران برهبری (بلوتینکف) کشته شد و روسیه را بار دیگر آتش خانه جنگی ها فرا گرفت. پولیندا ز این فرصت استفاده کرد و قسمت های زیادی از سرزمین را (بشمول مسکو) اشغال نمود لیکن قزاق ها شهزاده پوزارسکی را یاری دادند و پولیندا را وادار به عقب نشینی کردند.

رومانوف ها: در سال ۱۶۱۲ م بزرگان روس در مسکو جلسه ای تشکیل دادند و یکنفر از اشراف قدیم بنام الکس میخائیلوویچ رومانوف را بحیث (تزار) روس انتخاب کردند. و از اینجاست سلسله رومانوف ها بوجود آمد. زار الکس در سال ۱۶۷۶ میلادی درگذشت و پس از آن (پتر) ده ساله (تزار) روسیه شد.

پتراول: پس از مرگ رومانوف، نیابت سلطنت به عهده (سوفیا) خواهر پترا و گذاشتند. او برادر خود، پترا که در آن وقت ده ساله بود، از کرملن اخراج و در دهکده ای تبعید نمود. این وضع از نظر سیاسی و روانی بر پترا گذاشت و پس از چندی با خواهرش به جدال برخاست و سرانجام او را اسیر و در صومعه ای زندانی نمود. پترا در سال ۱۶۸۲ م تا ۱۷۲۱ م بحیث (زار) مسکو و از ۱۷۲۱ تا سال ۱۷۲۵ م به صفت (تزار) روسیه قدرت را در دست

همایقه نکردند .

اما مهمترین عاملی که قفقازی های غیور و مسلمان رایاری داد تا با همه بی دستگاہی و تهی دستی حداقل سه ربع یک قرن در برابر لشکر تزارها بجنگند ، اخلاص ، صداقت ، اتفاق و اتحاد و نظر و عمل آنان بود . رهبر سا زی و رهبر پرستی در اندیشه ایشان وجود نداشت و برای کسب امارت و ریاست سرشکنی و منازعه نمی شد . رهبر از همسنگران خود درس ایثار و ایمان و خودگذری و تقوی می آموخت ، و سنگرداران و مجاهدان از رهبر خود همه با هم برادر و برابر بودند و حدیثی از من و ما و تفا و دودویی در میان نبود . تا وقتی که یک رهبر نفس میکشید فرمانش را پذیرا میشدند و بـــــــــــــــــه مجردی که جام شهادت می نوشید یکی دیگر از آن میان بجایش قرار میگرفت و بر جهاد (فی سبیل الله) و نبرد علیه دشمن ادامه میداد .

گفتار سوم -

پیشروی تزارها بر قلمرو ترکیه :

بر اساس نقشه ها ، برنامه ها و تصوراتی که بطر اول درزمینه جهانگشائی و سلطه جوئی بر سر داشت ، خلافت عثمانی را از هر جهت مانع وصول به هدف های خود می انگاشت ، در ۲۱ جولای ۱۷۱۱ میلادی یک قشون ۳۸ هزار نفری خود را در اطراف رودخانه (Prut) که متعلق به ترکیه بود بسیج نمود و فکرمی کرد که هما نند بعضی نقاط دیگر در آن منطقه نیز توفیق بدست خواهد آورد ، و تدریجا " به متصرفات خویش خواهد افزود . اما ترکهای غیور و مسلمان مشت محکمی بردها نش کوبیدند و افسران و سربازان روسی با پرداخت (۲۳۰ ۰۰۰) دودوسی هزار روبل بعنوان جزیه ، جان خود را نجات دادند و فرار کردند . و این شکستی بود که بطر را سر جایش نشان داد

دست از حمله بعدی به ترکیه باز داشت .

ولی جانشینان و وارثان نقشه های استعماری بطرکه راه یابی و تسلط بر بحرا سود، اولین و عمده ترین برنامه شان بود، در سال ۱۷۳۵م اعلامیه یی به نشر سپردند که راه های خروجی پنج رود خانه بزرگ (دینستر، بوگ، دنیپر، دون و کوپان) متعلق به ترکیه و یا مناطق وابسته به ترکیه، یک تهدید دائمی برای منافع روس است. زیرا رودخانه های مذکور معبر تجاری روسیه بوده و کشور بزرگ و در حال رشدی چون روس با بد جهت دسترسی آزاد به بحرا سود و مدیترانه، مواضع را از سر راه خود بردارد.

در آن ایام علاوه بر رودخانه هایی که از آن ها نام بردیم، تنگنا ه بوسفوریکانه مخرج بحر سیاه نیز در دست ترکها بود و هر وقت می خواستند، میتوانستند راه دسترسی روسیه را ب دریای مدیترانه سد کنند. همین آرزوی تسلط بر بحرا سود و نفوذ در تنگنای بوسفور و اشغال مناطق ساحلی آن بود که روس های تزاری در طول قرن هجدهم جنگهای خونینی را با ترکیه انجام دادند.

در خلال این بهانه جوشی ها و رسیدن به هدف، در بیت یکسال بعد از اعلامیه یی که در بالاساره شد، روس ها جزیره (قرم) یا کریمیه را که یکی از حساس ترین و مهمترین موضع استحکامی ترکیه در ساحل شمال بحر سیاه بود، مورد حمله قرار دادند و در ظرف ۲۹ روز قسمتی از این جزیره بشمول پایتخت آن اشغال گردید و روس ها با تمام نیرو می کوشیدند حصه های باقیمانده جزیره را نیز بدست آرند! اما بیماری های گوناگون و از جمله (اسهال خونی) آنها را رادروضعی قرار داد که از حرکت بازماندند و افسران روسی مجبور شدند از جنگ دست بکشند و به اکراین بازگردند.

سال دیگر (۱۷۳۷م) هنگا می که لشکریان تزار عازم اروپا بودند و میخواستند کشورهای اروپائی و از جمله سویدن را تحت تسلط خود در آورند با یک ارتش مجهز و منظم ترکیه مواجه شدند و جنگها ی

خونینی بین دو طرف بوقوع پیوست . ولی روس های زیبون و محیل همینکه در برابر عساکر ترک احساس ناتوانی کردند فوراً " اعلام آتش بس ما در نمودند و بنا بر تاریخ ۱۸ سپتامبر ۱۷۳۹م یک فرار داد صلح را با ترکیه امضاء کردند و به اساس آن تمام نقاطی را که در جنگهای قبلی از ترکها گرفته بودند، واپس مسترد نمودند .

حمله دوم بر کریمیه :

پس از تجدید قوا و مساعد شدن اوضاع در سال ۱۷۷۱م بار دیگر اردوی تزار یغرماندهی (واسلی میخائیلویچ دولوگورکی) بر جزیره (قرم)^(۱) هجوم برد و آنرا به تصرف خود درآورد . اما از آنجا که روسها میدانستند فرانسه با ترکیه متحد می باشد و انگلیس و آلمان هم در برابر تسلط روس بر تنگه بوسفور و پیشروی بسوی مرزا طریش در بالکان بی تفاوت نخواهند نشست ، لهذا در قدم اول حلیه یی بکار بردند و ضمن دعوت ترکها بیک کنفرانس روی موضوع (کریمیه) پیشنهاد کردند تا هر دو طرف از کریمیه دست بردارند و سرنوشت جزیره را به خود مردم واگذارند .

ترکها که کم کم بر غداری روس آشنائی حاصل کرده بودند ، در برابر این پیشنهاد سرسختی نشان دادند و آنرا رد نمودند . و سرانجام در سال ۱۷۷۳م جنگ بین روس و دولت عثمانی از سر گرفته شد . در جریان این جنگها و در جون سال ۱۷۷۴م خلیفه عثمانی (مصطفی - سوم) درگذشت و کشور را هرج و مرج فرا گرفت .

جانشین خلیفه (عبد الحمید اول) بنا م این که کشورش را هرج و مرج فرا گرفته و موجودیت آن بحیث یک مملکت اروپائی در خطر است ،

۱- جزیره (قرم) یا کریمیه جزیره کوچکی است در شمال ترکیه که غرب و جنوب آنرا بحر اسود احاطه کرده ، در شرق آن آبنا ی کیرج یا (ازق) قرار دارد . و مرزهای شمالی اش با اکراین اتصال دارد . جزیره ایست در نهایت خرمی و زیبای .

پنجاه و دو سال ۲۱ جولای ۱۷۷۴م معاهده‌ای را با روس‌ها امضاء نمود که بنام صلح (کوچوک کینا رچی) یاد می‌شود. براساس معاهده مذکور که در حقیقت حکم خودکشی را برای ملت مسلمان و شجاع ترک داشت و توسط یک سلطان ضعیف النفس و ترسو و بی احساس و فرصت طلب امضاء گردید، روس‌ها به سرعت و بی دردسرامتی زاتی را به دست آوردند که شاید برای حصول آن، حداقل یک قرن جنگ و لشکرکشی را پیش‌بینی می‌کردند. این امتیازات عسارت بودند از:

۱- ترکیه از سلطه خود بر جزیره کریمیه که در واقع سالها جزو قلمرو آن بود، منصرف گردید و به استقلال جزیره کریمیه تحت اداره خود (تاتارها) موافقت کرد.

۲- ۵ رودخانه بزرگ (آذوق، کیرج، ینی کاله، کیلبورون و دنیپر) که روس‌ها جهت دست‌یابی به آنها در سال ۱۷۳۵م بر ترکیه لشکرکشی کردند و انگیزه اصلی همه برخوردها و بهانه‌ها جویی‌های آنان را احتوا میکرد، از آن روس‌ها گردیدند.

۳- بر نفوذ ترکیه در لهستان، روسیه جنوبی، مولداوی و والاکیا پایان داده شد.

۴- دریای سیاه، تنگه بوسفور و دردانیل بروی کشتی‌های روس باز گردید.

۵- مبلغ چهار میلیون و پنجاه هزار روبل بعنوان غرامت جنگی بر ترکیه تحمیل شد.

۶- به تزارهای روس حق داده شد که از منافع و حقوق مسیحیان در ترکیه حمایت کنند.

مداخله در امور داخلی دولت عثمانی و تخریب این کشور در درون خودش، یکی از آرزوهای دیرین و مهمی بود که روس و انگلیس

هر دو بر آن اتحاد نظر و عمل داشتند و ماده ششم معا هده (صلح کینا رچی) چنین زمینه‌یی را مساعد ساخت .

نقشه‌های بعدی روس :

تسلیمی سلطان عبدالحمید اول در برابر خواست‌های تزار و امتیازاتی که برای روس‌ها قایل گردید، در واقع راه را جهت حاکمیت روس در بحر سیاه، تسخیر کریمیه و سایر مناطق تاتار - نشین، هموار نمود. روس‌های محیل و غدار که اینک تمام موانع را از سر راه خود برداشته بودند، با استفاده از فرصت وضع - ضعف و زبونی حریف، نقشه‌های بعدی و استعماری خود را دنبال کردند. روی این منظور تعدادی از روس‌های ساکن مسکورا به جند - سو ب فرستادند و آهسته آهسته در نزدیکی جزیره کریمیه به آب - سادی و عمران پرداختند. در داخل این جزیره زیبا نیز با صرف پول و بوسیله جواسیس و اجیران خود، وحدت و یکپارچگی مردم را برهم زدند و نیروی آنان را متلاشی کردند. و به این ترتیب بعد از هشت سال آمادگی و زمینه‌سازی‌های قبلی، بر همه تعهدات و قرارداد های خویش پشت پا زدند و با ردیگر در دسمبر ۱۷۸۲ به کریمیه لشکر کشیدند و آنرا بکلی اشغال نمودند. این حمله که تحت فرماندهی خونخوارترین جلاد تزاری (جنرال پوتمکین) و در کمال قساوت و وحشت صورت گرفت، با مقاومت چندانی مواجه نشد و روس‌ها با وجود اعتراضات مکرر ترکیه، جزیره مذکور را در هشتام پریسل ۱۷۸۳ جزو خاک خود ساختند.

اشغال جزیره (قرم) توسط روس‌ها در ترکیه و اولوله برانگیخت و سلطان عبدالحمید دوم برای تلافی آن در پی تدارکات نظامی شد و جهاد مقدس اعلان نمود. و سفیر روس را نسبت به سوء ادبی که از وی به عمل آمد زندانی کرد.

در پی اعلام جهاد، ارتش مسلح ترکیه در اکتس ۱۷۸۷ از دانب

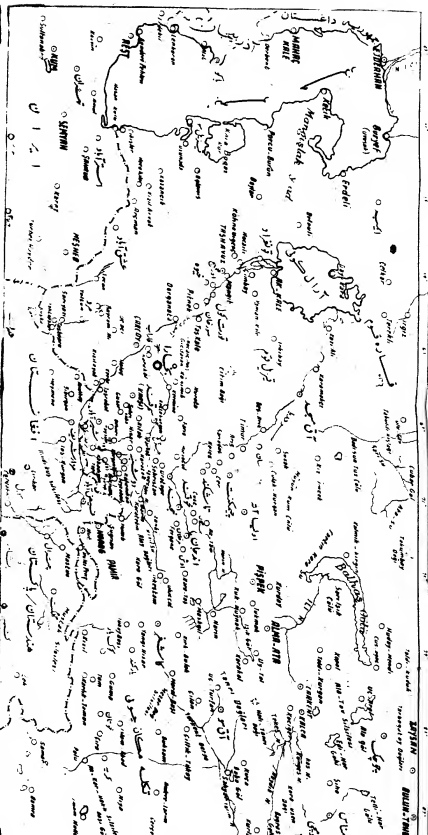
گذشت و وارد اکراین گردید و جنگ های خونینی بین دو طرف در گرفت . دولت انگلیس که از اشغال کریمیه و نفوذ روس در بحر سیاه نگران بود ، در مارچ ۱۷۹۱م پیشنهادی به پارلمان خود ارائه داد مبنی بر اینکه از روس ها تقاضا شود تا جاهاشی را که از ترکیه گرفته اند واپس دهند . اما تا جرآن انگلیس فقط برای اینکه دادوستد تجاری شان با روسیه زیان نبینند ، برپارلمان فشار وارد کردند و از تصمیم آنان در این مورد جلوگیری فرمودند . یعنی درست آنچه که غرب امروز در برابر قرضیه افغانستان انجام میدهد و تمام مصالح جهانی خدات فردا و حیثیت خود را فدای امور اقتصادی و بازرگانی با روس کرده است .

در هر صورت ترکیه هم که از جنگ های طولانی خسته شده بود و از هر جهت تحت فشار قرار داشت ، در نهم جور ۱۷۹۲م از مبارزه دست کشید و عهدنامه دیگری را با روس ها امضاء کرد که بوسیله آن تسلط روسیه را بر (کریمیه) و رودخانه های (دنیستروبوگ) برسمیت شناخت و انگلیس ها که در آغاز سلطان ترک را به جنگ علیه روس تشویق و تحریک کرده بودند ، از دور تماشا میکردند .

تزارهای استعمارگرو توسعه طلب به این همه امتیاز و پیشروی در متصرفات ترکیه قناعت نکردند و با زهم به دستور (کاترین) امپراطور روس که هوس اشغال قسطنطنیه را داشت ، در سال ۱۷۹۶ میلادی بر قلمرو ترکیه حمله کردند و تا حدودی پیش رفتند . اما از تصادف ایام روز ۱۷ نوامبر ۱۷۹۶م کاترین در اثر خونریزی مغزی درگذشت و نقشه اش نا تمام ماند .

تزار دیگر روس (الکساندر اول) نقشه کاترین را مجدداً مورد آزمایش قرار داد و در سال ۱۸۷۷م به ترکیه لشکر کشید . عساکر روسی در این حمله تا نزدیکی استانبول پیش رفتند و سلطان ترکیه مجبور شد معاهده دیگری را بنام صلح ، با روسها امضاء کند . بر طبق این معاهده که در جنوری ۱۸۷۸م صورت گرفت و بنام معاهده

تۈركستان تۈركىستان



(1) Surin Nijeri (2) Surin Nijeri N. (3) Nijeri N.

Map of Turkestan. Map of Turkestan. Map of Turkestan.

(سان استیفان) (۱) با دمی شود، ترکها حاکمیت روسیه را بر شبه جزیره، بالکان پذیرفتند و تسلط و امتیازات خود در آن صرف نظر کردند. لیکن این قرارداد دو حاکمیت روس در بالکان برای انگلیس خوش آیند نبود و به اتفاق دول آلمان و اطریش روسیه را تحت فشار قرار داد تا در پیمان مذکور تجدید نظر کند. روسها هم از طریق افغانستان و بوسيله امیر شیرعلی خان که تفصیل آنرا بعداً "خواهیم گفت"، دست به مانورهای سیاسی زدند تا بر انگلیس تشویش خلق کنند و از فشاری که در کنگره برلین متوجه شان نبود بکاهند. و نتیجه هم همان شد که کنگره برلین به مصالحه بین ترکیه و روس و استقرار صلح در اروپا اکتفا کرد و در ۱۳ جولای ۱۸۷۸ م به امضاء رسید و تزارها بر آخرین اهداف خویش نایل آمدند.

گفتار چهارم -

حمله تزارها بر ترکستان:

ترکستان در کتب و جغرافیای اسلامی به سرزمینی از آسیا اطلاق میشد که حدود آن از شمال به سایبیریا، از مغرب به بحر خزر، از جنوب به افغانستان، هندوستان و از مشرق به مغلستان اتصال داشت. این ناحیه از آسیا که روزگاری مرکز مدنیت و تجارت بود و با زرگانان چینی و هندی و ایرانی با کاروانهای حله بدانجا آمد و شد میکردند، بنام ما وراء النهر نیز یاد میشود. یعنی منطقه‌یی که بین دریای جیحون و دریای سیحون موقعیت دارد و مراکز مهم اسلامی مانند بخارا، سمرقند

۱- SÂN-ESTEFÂN (سان استیفانو) نام قصبه ایست نزدیک استانبول که در آنجا روسها معاهده مذکور را بر ترکستان تحمیل و امضاء کردند.

حیوه و خوفند در بین همین دوا به قرار دارند.

ترکستان در آغاز قرن هشتم میلادی و در عهد عبدالملک بن مروان خلیفه اموی بوسیله قتیبه بن مسلم با هلی فاتح مشهور اسلام جزو قلمرو اسلام گردید و تقریباً "دوازده قرن عمده ترین مهد تمدن و شرافت اسلام و مرکز نشر و پیش معارف و اندیشه های اسلامی در آسیا بود. بخارا و سمرقند و فرغانه و خیوه از نظر علوم و فنون و ادب و هنر اسلامی، همان شهرت و کیفیتی را داشتند که قاهره و بغداد و انطاکیه داشت. در مساجد و مدارس آن که در جهان آنروز از هر جهت چشمگیر و کم نظیر بودند، صدها محدث و فقیه و متکلم و فیلسوف و حکیم و ادیب و منجم و طبیب پرورش یافتند و دانشجویان و طالبان علم از هر گوشه و کنایه جهان بدین شهرها روی می آوردند و علوم مختلف اسلامی را فرا می گرفتند.

از نظر سیاسی نیز سلاطین و فرمانروایان بزرگی همانند سامانیان سلجوقیان و تیموریان و سلسله های خورد و بزرگ دیگر، در این سرزمین تبار زد کردند که هر یک به نوبه خویش در انکشاف و پیشرفت فرهنگ و هنر و معارف اسلامی خدمات ارزنده ای انجام دادند.

اما این خطه انسان پرور و آئینه اندیشه ها و فرهنگ انسانی اش در قرن هجدهم میلادی بوسیله سلطه طلبان چینی و توسعه جویان تزاری، در حمله قرار گرفت و پس از چندین سال کشتار و خونریزی بدو قسمت (شرقی و غربی) مجزا گردید که قسمت غربی آن بدست روس ها افتاد و قسمت شرقی اش را چینایی ها اشغال کردند. سردمداران مسکو و پکن نه تنها کانون ها و مراکز علمی و فرهنگی ترکستان را بباخک هموار کردند و آثار آنرا از بین بردند، بلکه نامهای تاریخی شهرها، زبان، معتقدات، هویت و نشانه های تاریخ و مدنیت آنرا نیز عوض نمودند.

کشتار و فجایع چین در ترکستان شرقی و مبارزات مردم شجاع و مسلمان آن سرزمین، خود داستان های درخشان و طولانی که در

جای دیگر و نوشته دیگر در باره اش صحبت خواهیم کرد. و اما تجا و زولشکر کشی و پیشروی روس ها در ترکستان غربی که اینک جزو محتوای گفتار ما می باشد در زمان پطراول آغا زگردید و تزارهای دیگر هر یک به نوبه آنها دنبال نمودند.

پتر پس از آنکه حملات متعددی بر بعضی از کشورهای اروپائی انجام داد و موفقیت هایی بدست آورد، در سال ۱۷۱۷م مٹوحه تسخیر ترکستان گردید و با سپاه زیادی بر خیوه مرکز خوارزم حمله نمود. ولی این حمله با مقاومت شدید مردمان مسلمان آنها مواجه گردید و پتر مجبور شد بعد از دادن تلفات زیاد بحای خود بر گردد. در واقع این اولین حمله دولت استعمارگرتزاری بود که با شکست مواجه شد و برای مدتی ترکستان از هجوم و غارتگری ارتش تزار مصون ماند.

در سال ۱۷۵۰م با ردیگر روس های تزاری حملات گسترده و وسیعی را در ترکستان آغا ز کردند و بر چارخانیه ترکستان غربی یعنی: خانیه بخارا، خانیه خیوه، خانیه خوقند و خانیه قازاق حمله نمودند. این حملات نیز بوسیله ترکهای باایمان و مسلمان دفع گردیدند و قوای تزاری شکست خوردند. و در نتیجه چندین دهه دیگر از حمله بر ترکستان خودداری کردند. علت هم بیشتر آن بود که روس ها از یک طرف با ترکیه و ایران و از سوی دیگر در اروپا درگیری هایی داشتند و نمیتوانستند همه قدرت خود را در ترکستان بکارانند.

لیکن قدرت جوئی ها، خودخواهی ها، تفاوها، تن پروری ها عیاشی ها، بی کفایتی ها و تصادمات و برخوردهائی که در بین خانیه های مختلف ترکستان بروز کرد، نیروی جمعی و دفاعی آنان را به زبونی کشاند و باعث شد تا یکی بعد دیگری بسا مال دشمن شوند.

نیکلای اول که در کمین فرصت بود و برای بلعیدن ترکستان

آما دکی می گرفت ، از فرصت استفاده کرد و در سال ۱۸۳۹-۱۸۴۰ م خيوه را مورد حمله قرار داد و تا نزدیکی رود سیحون پیشروی نمود . گرچه این لشکرکشی نیز با مقاومت های مردانه روبرو شد و مسلمانان خوارزم قربانی های زیادی را متحمل گردیدند ، اما زارها آنرا یک پیروزی تلقی کردند و در تسخیر ترکستان گستاخ تر شدند .

در سال ۱۸۶۵م (عهدالکساندر دوم) قوای تزار حملات بسیار شدید و وحشیانه ای را در ترکستان به مرحله اجرا گذاشت و تا شکست را اشغال نمود . و سال بعد یعنی در ۱۸۶۶م بخارا را نیز بدست آورد . امیر مظفر شاه بخارا از روس ها خواست تا کشورش را تخلیه کنند . لیکن روس ها جنگ را ادامه دادند و حکومت بخارا را محصور شد با واگذاری شهر خجند ، اورا تیپه ، و دیج به روس ها معاهده صلح را با امتجا و زین امضاء کند . چون در مشرب روس قول و قرار مفهومی ندارد و همه روی فرصت طلبی صورت می گیرد ، لهذا دو سال بعد ، در سال ۱۸۶۸م بار دیگر اردوی تزار زیر فرماندهی جنرال (کوفمان) بربخارا حمله کرد و آنرا کاملاً تسخیر نمود . و در پی آن ، سمرقند ، کته قورغان و زیره بولاق همه از آن روس ها گردید .

در سال ۱۸۷۳م جنرال روسی (کوفمان) لشکریان خود و مردم بخارا را به خيوه سوق داد و این شهر مهم را که چهل هزار نفوس داشت مورد حمله قرار داد . در این حمله خانه ها و مزارع مردم به آتش کشیده شد ، دوثلث از مردم آن قتل عام گردید و محمد رحیم امیر خيوه فرار نمود . کافمان بنا بر شیوه های شیطانیه و استعماری روس معاهده ای را با امیر فراری خيوه به امضاء رسانید و سلطه روس را بر خوارزم رسمیت بخشید . چنانکه این نوع قراردادها را با ترکی و ببرک و نا نحب هم امضاء کرده اند و عین آن طرح ها و برنامه ها و شیوه ها است که می خواهند آنرا در افغانستان نیز عملی

داشت و در این مدت که بیش از چهل سال بطول انجامید یک سلسله برنامه‌های استعماری را وضع و در آنسوی مرزهای کشورش به مرحله تطبیق قرار داد. وی در سال ۱۶۹۸ م هیننی را به اروپا فرستاد تا با دول غربی مذاکره کند و اتحادیه‌یی را علیه ترکیه تشکیل دهد. خود نیز با تغییر نام و لباس در حمله‌هایی که به اروپا رفت و مدت‌ها در چهره یک کارکرعادی و ناساس‌یام (پطرمیخا نیلوویچ) در یک شرکت کشتی سازی هالند کار نمود و سپس تعدادی کارشناس و منحص‌الکشورهای اروپائی در رشته‌های مختلف استخدام کرد و همه را بروسیه فرستاد تا رعایای نیمه وحشی خود را بسوی تمدن و تکنالوجی غرب رهبری کند. او بعدی شیفتهٔ سرو وضع فرنگ شده بود که پس از ترک بمسکو بلا درنگ لباس غربی را رایج ساخت و ریش مردم را بزور تراشید و سعی کرد تا دیواری را که کشورهای سویدن، لهستان و ترکیه بین روسیه و غرب کشیده بودند، همه را از میان بردارد. در اثر این انگیزه و طمع بد ترکیه و سویدن و بعضی کشورهای دیگر اروپائی لشکرکشی نمود و موفقیت‌هایی بدست آورد. چنانچه در سال ۱۶۹۹ م قلعه، ازوف، را از ترکیه متصرف گردید و پس از درهم شکستن کشور سویدن، انکارما، استونی و لاتیویا را به روسیه الحاق نمود. در سال ۱۷۰۳ م مردم را از سرتا سر و سیاه به کارنا قدوبیکا رکمانت و شهر پتروگراد را به اسلوب غربی اعمار ساخت. ادامه اینگونه کارهای اجباری و مداوم در داخل و خارج در خارج، مردم را به ستود آورد و بالاخره در سال ۱۷۰۷ م بحسب استراخان و بعد از فزونی ها علیه پطرس قیام کرد و دولتی این نوریس‌ها با وحشیانه‌ترین وضعی سرکوب گردیدند و کما سوری و سدد ادامه یافت.

آزاد و حرص استعماری و سلطه‌جویی پطردر حمله کشورهای اروپائی و اشغال سرزمین‌های کدآران نام مردم، اصناف بگردید و در

سازند.

در سال ۱۸۷۵م قشون استعماری و غارتگر روس برخو قنند حمله برد و خدایا رخا ن امیر خو قنند را به تسلیم و ادا ست و همه شهرهای آن به دست عساکرتزار افتاد. اداره مرکزی را از خو قنند به فرغانه انتقال دادند و در اس آن یک نفر روس منصوب گردید.

چند روز و رو عجیب که پس از اشغال خو قنند توسط اردوی تزار جنرال روسی (کافمان) در کمال پر روئی و بی حیائی که مبین فطرت روسی است، نامه یی به امیر شیرعلی خان پادشاه افغانستان می فرستد و می نویسد که:

((میل دولت روس برای این است که با حکام و پادشاهان و فرمان فرمایان مستقل و همسایه در صلح و دوستی باشد، و این خیال ندارد که ممالک آنها را ضبط کند. و اینکه خان نشین های خو قنند را دولت روس جزو ممالک خود قرار داده است، محض خیرخواهی و آسودگی اهالی آنجا بوده است، نه از لحاظ آنکه منفعتی به دولت روس خواهد داشت و یقین است که مردم خو قنند جزا و امرار علی حضرت امپراطور، مطیع هیچ حاکمی نخواهند شد.)) (۱)

به دنبال این بی شری ها و حقه بازیهای سیاسی، در سال ۱۸۷۹ میلادی اردوی تزار به فرماندهی جنرال ابراموف روسی متوجه اشغال شهر (سبز) شد و به شاه بخارا نیز دستور داد تا آنرا در این حمله یاری دهد. با وجود این لشکر زیاده و منظم در چهار حمله، اول به شهر سبز شکست خوردند و تلفات سنگینی بر قشون تزار وارد آمد و خود جنرال ابراموف نیز زخمی گردید. چون در عرصه کارزار کاری از پیش برده نتوانستند و انگاه به خدعه و حیله متوسل گردیدند و برای مدت شش روز آتش بسا علان کردند. جنگجویان خوشا و رو خوش قلب مسلمان برفول و قرار روس ها با ور کرده از

جمله دوازده هزار مجاهد، یک هزار نفر آن به حفاظت برج و باره شهر پرداختند و یازده هزار دیگر به اجازة فرماندهان خود به خارج از شهر رفتند تا از زنان و اطفال خویش که قبلاً از شهر برون شده بودند، دیدار کرده و روز ششم به سنگر خود بازگردند و برای تجدید جنگ آماده باشند. اما به مجردی که این یازده هزار نفر سنگرهای خود را ترک گفتند و از شهر خارج شدند، روس‌های غذا فوراً حمله کردند و شهر سبز را به تصرف خود درآوردند و آنرا به شاه بخارا وا گذاشتند. تعدادی از مردم که توان رفتن داشتند به خوقندپنا هیرندولی خدایا رخا رئیس آنجا بجای اینک که از ایشان پذیرائی کند، مال و دارائی آنان را ضبط کرد و خودشان را نزد (کوفمان) به تاشکند فرستاد. کافمان بعد از مدتی دستور داد تا مهاجرین مذکور در تاشکند بمانند و به زادگاه خویش مراجعت نکنند. (۱)

پایان درامه اول استعما روس در ترکستان :

به ترتیبی که گفته آمد، روس‌ها تا سال ۱۸۸۱ م بر تمام ترکستان زمین استیلا یافتند و صدها هزار انسان و چندین شهر و مدنیست و فرهنگ آن قربانی حرص و آرزوهای خون آشام گردید. ترکمن‌ها و تاجک‌های دلیرو خدا پرست در تمام این جنگها مردان پایداری کردند و در دفاع از میهن و عقیده و آزادی خویش یک میلیون و دوصدها شهید دادند. که این رقم نظر به شرایط جنگ آرزو و آلات و ابزاری که در آن بکار برده میشد، بسیار زیاد و قابل توجه است.

استعما رتزارها بر ترکستان صدمات جبران ناپذیری ببار آورد و مردم آنرا به ذلت و خواری کشید. بر علاوه کشتارها و خشونت و

حنایتی که انجام دادند، دارائی وهستی مردم را نیز به یعمما بردند. دشمنی با فرهنگ و فرهنگ زدائی بارزترین طرح روس های اشغالگر بود و بیجا به میکوشیدند زبان روسی را حاشیه زبانهای ترکمنی و تاحکی بسازند و آموزش آنرا به زور و برجه و سرنیز بر مردم تحمیل نمایند. آئین آقائی و غلامی در اندک مدتی بر جامعه ترکستان سایه افکند، بحدی که برای مردم ترکستان قطار های مخصوص بود و نمیتوانستند از آنجه زوس ها بکار میبردند استفاده کنند.

گرچه در این دوره از استعمار روس بر ترکستان که از سال ۱۸۸۱ تا انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ م دوام یافت، مردم هنوز نمیتوانستند مراسم مذهبی و دینی خود را قسماً "در مساجد و مدارس انجام دهند، مع هذا مردم آزاده و آزادی خواه ترکستان خاموش ننشستند و با زهم سه مبارزات شان ادامه دادند و در ظرف ۳۷ سال سلطه تزارها (۱۵) طرح انقلابی را علیه آنان بکار بردند.

آنان بخوبی میدانستند که حکام تان عروسک های کوکی روس اند و آزادی های محدود و موقت مذهبی مادامی که با حاکمیت ملی و قدرت سیاسی توأم نباشد رفع بردگی نخواهد کرد. آنان به چشم خود میدیدند که جوانان شایسته عسکری میگردند و به حیث پیش مرگان اردوی روس در جنگ های توسعه طلبی آن کشته می شوند. آنان خود مشاهده می کردند که ثروت های ملی و طبیعی شان را تزارها غارت می کنند و سایه شوم استعمار بر کوی و ایوان شان گسترده شده است.

آنان فشاری را که چک و دزدان تزارها بر حلقوم تان وارد کرده بود، بخوبی لمس می کردند. اردو دتات میخوردند، دست بر دست می زدند و فریاد بر می آوردند اما سودی نداشت و فرصت از دست رفت بود. چه می توانستند بکنند؟؟ از هیچ حارایشان کمک نمیرسید و هیچ مرجعی بفریادشان گوش نمیداد!!

آری ! عباسی ویی کفایتی فرمانروایان ، ضعف سیاسی و اداری حکام ، نداشتن اردوی منظم و مسلح و تفاوها و اختلافات خانان در ترکستان زمین ، زمینهٔ این بلا و مصیبت را بر مردم معصوم و مظلوم آن فراهم کرد و عدم پشتوانهٔ بین المللی ، ناتوانی و بینفاوتی دنیای اسلام و همکاری انگلیس با روس ، معدایکن بدبختی ها گردید . و استعمارگران تزاری فارغ از هر سودائی بروسعت طلبی و برده گری خود ادامه دادند .

دولت عثمانی که در آن ایام یگانه مرکز و حامی اسلام بشمار می رفت ، خود در کریمیه و سواحل دریای سیاه و اروپا با تزارها دست و پنجه نرم می کرد و روس و انگلیس هرگز مجالش نمیداد تا نفسی به راحت بکشد و یا از محدودهٔ خود فرا تر گذارد .

شاهان قاجار هم که قربانی دسایس و سازش های نهانی این دو ابر قدرت آن روز شده بودند و از ضربات پی در پی قشون تزاری بیارای حرکت و بر خاستن نداشتند و به سختی نفس می کشیدند ، هرگز نمیتوانستند با مردم ترکستان بیاری دهند .

سرنوشت مردم افغانستان نیز دستخوش قدرت حوثی ها و ابن الوقتی ها و مصلحت طلبی های افرادی چون امیر دوست محمد خان ، امیر شیرعلی خان و امیر عبدالرحمن خان بود ، هریک به خود فکر میکردند و منافع خود را می جستند و می کوشیدند تا به هر قیمتی که باشد سایهٔ مرحمت چنرال کوفمان از سر شان کم نشود . چنانچه شواهد آنرا در مباحث بعدی مطالعه خواهید کرد . از آنهمه بدتر که در اولین حمله تزارها به خیوه ، همانطور که امروز کشور های اسلامی دود آتش را در افغانستان از دور تماشا می کنند ، امرا و خانیه های دیگر ترکستان و بخارا ، حالت بی تفاوتی اختیار کردند و کمان بردند که با بلعیدن (خیوه) ازدهای استعمار را اشتها بند می شود و آنان از گزندش مصون می مانند . غافل از آنکه این اهریمن تشنه را سیری نیست و خون ایشان را نیز یکی

بعددیکرمی مکد. و مکید!!

بنا بر این سلطه یابی تزارها بر ترکستان و بخارا هم مدلول بی-
کفایتی ها و نالایقی ها و خودخواهی های مسوولین امور بود، هم
غفلت و خوشبختی، هم فقدان سلاح و مهمات، هم بی دستگاہی
و تهی دستی، هم بی اعتنائی و ضعف بی تفاوتی کشورها و
مسلمان و همجوار. ولی مردمان بخارا و ترکستان آنچه در توان
داشتند و آنچه توان داشتند، دین خود را در برابر خدا و
تاریخ، مردانه انجام دادند و کارنامه های ضد استعماری شان که
در مباحث بعدی این کتاب باز هم به تفصیل از آن بحث خواهیم
کرد، برای همیشه زنده و گرامی خواهد بود.

گفتار پنجم-

تزارها و افغانستان :

پس از آنکه فرمانروایان تزاری بر بحر اسود و بحر خزر تسلط
یافتند و از تاخت و تاز و پیشروی بر سرزمین های متعلق به ترکیه
و ایران و اشغال ترکستان و بخارا فارغ گردیدند، هوس فتح
هند کردند تا به آبهای گرم جنوب غسل تعمید بجا آورند. زیرا
سلطه انگلیس را در هند پایگاه پیشروی این کشور به سوی شمال
تلقی میکردند و از آن بیم داشتند. انگلیس ها هم از ماجراجویی
و توسعه طلبی حریف استعماری خویش تشویش مشابیهی داشتند.
مخصوصاً "پیشروی روس ها در تاشکند و بخارا و نفوذ آنان در ایران
و مرزهای افغانستان برای حکومت بریتانیا غیر قابل تحمل
بود. و در واقع همین موضوع یکی از انگیزه های رقابت روس و
انگلیس را در قرون هجدهم و نوزدهم احتوا میکرد. هر دو قدرت
استعماری می کوشیدند تا آن یکی از جنوب و این دیگری از شمال
در منطقه پیشروی کنند و هندوکش یا آمو را مرز خویش قرار دهند.

روی این وسواس و طمع هردو، در ایران و افغانستان ایستادند و سرنگردا خله می کردند و میخواستند از هردو کشور بحیث پللی استفاده کنند و به آنسوی هدف پا گذارند.

شرح و تفصیل این موضوع خود بحث دیگریست که آن شاء الله آنرا در چاپ دوم کتاب ((دسایس و جنایات روس ۱۰۰۰)) با اسسناد و شواهدش توضیح خواهیم داد. ولی اینک گفتار حاضر را محض در چوکاتی که برگزیده ایم خلاصه می کنیم و بذكر پیشروی و دست اندازی روس های تزاری در مرزهای افغانستان اکتفا مینمائیم و آن اینست که:

در سال ۱۸۵۱ یعنی هنگامی که روس های تزاری از تسخیر بخارا و ترکستان فراغت یافتند، به بهانه جلوگیری از حمله ناپلیئو به هند، خود طرح حمله به هند و افغانستان را روی دست گرفتند و (پال اول) تزار روس برای جنرال روسی (اورلف) مأموریت داد تا با ۲۴ هزار عسکر و ۲۴ توپ از طریق خیوه و بخارا بسوی هند حرکت کند. اما جنرال مذکور هنوز به اورنبرگ نرسیده بود که (پال اول) در اطاق خوابش بوسیله افسران نظامی و دستیار ی پسرش کشته شد و این حرمان را با خود بگور برد و جنرال و عساکر روسی از راه بازگشتند.

الکساندر اول نیز نقشه مشابهی طرح کرد. با این تفاوت که او میخواست حمله به هند را مشترکا "با فرانسه و انگلیز" انجام دهد و ۲۵ هزار عسکر روسی از طریق استرآباد و هرات و قندهار وارد خاک هند شوند. ولی امکان و فرصت برایش مساعد نشد و این طرح که اساس و پایه یی نداشت عملی نگردید. از آن تاریخ به بعد مستشاران روسی و طراحان و فرمانروایان آن، هریک به رای لشکر کشی قوای تزاری به هند نظریات مختلفی ارائه دادند که تقریبا "شبه همان نقشه های قبلی بودند. جامع ترین و تازه ترین طرح سوق الحیثی روس به هند، بوسیله (سکوی لیوف)

ببینها دکر دید که هدف اصلی ونهانی روس را تمثیل می کرد .
وی در طرح خود خواسته بود که :

- ۱- سعی شود با حکومت کابل باب مذاکره با زگرد و از این طریق زمینه استقراری و تمرکز قوای روس در افغانستان فراهم گردد .
- ۲- پس از آنکه اردوی روس در کابل جا بجا شد ، آنرا را اشغال کند و برای حمله به هندوستان تعیین خط سیر آمادگی بگیرد .
- ۳- همینکه قوای کافی و تجهیزات لازم آماده گردید ، دفعته "به هند" بر سر برده شود . (۱)

ولی این نقشه ها و وسوسه های شیطانی هم جز خواب و خیالی بیش نبود و بنا بر گرفتاری تزارها در اروپا و کشمکش های داخلی آن تحقق نیافت .

حقه بازی و تلبیس :

پس از آنکه تزارها در تطبیق نقشه های نظامی خود احساس ناتوانی کردند و آنرا محال دانستند ، دست به دسیسه زدند و به حقه بازی و غداری و فتنه جویی متوسل شدند . برای انجام این مامول نقش منافقانه یی را بازی کردند که بسیار مضحک و لسی موشروتماشائی بود .

کارکردن این درامه که (کینت سیمونچ) سفیر روس در ایران بود ، در سال ۱۸۳۷م از یکطرف شاه قاجار را وعده داد که در اثر مساعدی او ، قندهار و هرات هر دو به ایران ملحق خواهد گردید . و از سوی دیگر یک نفر نماینده ، خود را بنام (ویتکوویچ) با تحایف زیاده بکندها رو کابل فرستاد که نامه یی از تزار روس عنوان امیر دوست محمد خان نیز با خود همراه داشت . همچنان ویتکوویچ حکام قندهار اسرار کندل خان ، سردار رحمدل خان

۱ - برای تفصیل این طرح ها و نقشه ها رجوع شود به کتاب (افغانستان) تالیف سنده سارف ، طبع مسکو .

وسردا رمهر دل خان) را بران داشت تا شاه قاجار را در حمله به هرات کمک کنند و پس از فتح آن، هرات به تصرف آنان خواهد بود.

نماینده روس از امیر دوست محمد خان نیز درخواست گرد تا ایران را در تسخیر هرات کمک کند و در عوض روس ها حاضر اند، قندهار و کابل را کمک سیاسی کنند و پشاور را مجدداً "به اختیار آوردند (یعنی آنچه که اصلاً در اختیار روس نبود و قدرت آنرا هم نداشتند).

در جریان مذاکرات نماینده روس با حکام قندهار و امیر دوست محمد خان، نمایندگان انگلیس نیز مذاکرات مفصلی با ایشان انجام دادند (۱)، و خلاصه آنکه امیر دوست محمد خان و حکام قندهار حاضر نبوده و روس ها را گرفتند و با فرستادن چهار هزار عسکر به کمک سپاه ایران، دشمن را در نقشه حمله به هرات و تجزیه افغانستان یاری دادند. اما مردم آزاده و مومن هرات لشکر قاجار را به شدت شکست دادند و از خود دفاع کردند.

هدف روس ها آن بود تا به این نیروی متوسط شاه قاجار که در بست در اختیار روس ها بود، بر قندهار و هرات دسترسی یابند و از این دو شهر ب حیث سنگر حمله به هنداستفاده کنند.

انگلیس ها که از همه نقشه ها و هدف های روس آگاهی داشتند و از پیشروی آن بسوی افغانستان بیمناک بودند، بجای ایران خود به افغانستان لشکر کشیدند و قندهار و کابل را اشغال کردند. سرداران قندهار به ایران گریختند و امیر دوست محمد خان از راه شمال به بخارا رفت و چون در آنجا با کم مهری مواجه گردید بار دیگر به افغانستان برگشت و پس از تسلیم شدن به انگلیس ها به هند فرستاده شد.

لیکن روس‌ها برخلاف آنچه وعده و لاف حرفی بر زبان نیاوردند و استیلای حریف خود را بر کابل و قندهار از دور تماشا کردند. بین سال‌های ۱۸۶۹ تا ۱۸۷۳ م یعنی ختم اشغال ترکستان و قرارداد خط سرنحی افغانستان بین روس و انگلیس، هر دو کشور دربارهٔ اوضاع منطقه و سرنوشت آن به تفاهم رسیدند و به اساس آن روس‌ها افغانستان را خارج از ساحه نفوذ خود محسوب داشتند و به این ترتیب دور اول روابط دوستانه روس و افغانستان به پایان رسید. ادامهٔ غداری و مداخله:

موافقت تزار با انگلیس فقط یک خدعه و فرصت طلبی بود و به منظور آن صورت گرفت که بریتانیا در ترکستان مداخله نکند. ولی همزمان با این توافق و تعهد، باب مکاتبه را با کابل بصورت سری و محرمانه باز کردند و جنرال کوفمان روسی فاتح و حاکم ترکستان در اولین نامه خود که بتاریخ ۲۸ مارچ ۱۸۷۰ م عنوانی امیر شیرعلی خان فرستاد نوشت که:

((هر چند که همسایه دور هستیم با یدرشته مودت و دوستی محکم و قلوب بیکدیگر نزدیک باشند. در مورد مداخله افغانستان من به هیچ وجه دخل و تصرف ندارم. نه تنها محض اینکه مملکت افغانستان در تحت حمایت دولت انگلیس میباشد (دروغ بی‌شرمانه، در آن تاریخ افغانستان کاملاً آزاد بود) و ما بین دولتین انگلیس و روسیه کمال اتحاد و دوستی برقرار است، بلکه بواسطه آنست که شما را در امور داخل و تصرفی نکرده‌ایم. وقتی که سردار عبدالرحمن خان کاغذ بمن نوشته و اذن خواسته بودند که به مملکت تا شکند بیایند در جواب ایشان نوشتم که علیحضرت امیر! بطور ممالک روسیه التفات و مهربانی خود را در بارهٔ احدی دریغ ندارند و دروازهٔ خانه ایشان از برای هر مهمانی باز است. بخصوص از برای بیچارگان! از آمدن شما

به تا شکنند ما خوشحال خواهیم بود و منتظر نباشید که در خصوص نزاع شما با امیر شیرعلی خان من از شما حمایت و طرفداری نمایم به جهت اینکه امیر درست رفتاری را از دست نداده اند و راهی از برای شکایت باز نگذاشته که بتوانم طرف ایشان را از دست بدهم. خیلی خوشنود خواهم بود که در جواب، رقعۀ محبت آمیز شما بزودی برسد و مرا مطمئن نمائید که در مورد اخلاء خانیاات بخارا و خیوه هیچ قسم مدخله نخواهید داشت ((

چنانکه ملاحظه میفرمائید نامه جنرال محیل و مکاتبات در واقع هم تهدید است و هم تشویق، و غایب آن دام انداختن بر پای پادشاه افغانستان. تهدید آنکه اگر امیر شیرعلی خان گوشه چشمی به روس نکند، دولت تزاری، عبدالرحمن خان حریفش را یاری خواهند داد و به افغانستان خواهند فرستاد. (امیر عبدالرحمن خان در آن ایام در تا شکن بود).

تشویق آنکه امیر شیرعلی خان حوادث ترکستان و بخارا را نادیده انگارد و بیطرفی و بی تفاوتی اش را درین باره حفظ کند و در نتیجه آنچه روسها میگویند به آن عمل نماید، تا تاج و تختش را آسیبی نرسد.

چنانچه در روابط تزارها با ترکیه تذکارت رفت، واقعیت این بود که روسیه در آن ایام در کنگره، برلین شدیداً "توسط انگلیس و کشورهای اروپائی تحت فشار قرار داشت تا بر معاهده" (سان ستیفان) تجدید نظر کند. و روسهای مکاتبات فرصت طلب میکوشیدند از طریق مدخله در افغانستان و اغوا کردن امیر شیرعلی خان، انگلیسها را تحت تهدید و فشار قرار دهند. و به این وسیله آنرا از اصرار اروپا فشاری اش روی تجدید نظر بر معاهده (سن ستیفان) در کنگره، برلین منصرف سازند.

بنا بر این از یکطرف اعلامیهها پخش میکردند و حمله به افغانستان را عنوان می نمودند، از سوی دیگر سعی شان این بود تا

سال ۱۷۱۲م به "خیوه" نیز لشکر کشید. لیکن در اتجا توفیقی نیافت و از دلایر مردان خوارزم به سختی شکست خورد. این مجنون قدرت و سلطه جوئی بحدی عقلش را از دست داده بود که پسرش را به زاری زار کشت و حتی برای اینکه پسر فرزند مقتول او (نواسه اش) وارث سلطنت نشود، رسم واثین مربوط به وراثت را ملغی قرار داد و اعلام کرد که من بعد تعیین ولی عهد بمیل خودت را راست و در این انتخاب تابع هیچ سابقه و رسمی نخواهد بود. اما مرکا و را امان نداد و در سال ۱۷۲۵م درگذشت.

کاترین اول: پس از مرگ پتر، وارث طبیعی آن، پیوتر الکسویچ فرزند ده ساله، پسر مقتول پتر (الکسی) بود اما کاترین بیوه، پتر که نه خواندن میدانست و نه نوشتن، محافظان و افسران کارد سلطنتی را با رشوه و پرداخت معاش آنان که مدت زیادی از موعدش میکشید، راضی ساخت تا او را بعنوان جانشین پتر بپذیرند. بدین ترتیب وی در ۲۷ فبروری ۱۷۲۵م خود را (امپراطریس همه روس) اعلام داشت و تا سال ۱۷۲۷م ملکه، این کشور بود. لیکن از آنجا که عهده، کشورداری برکله و معسرش سنگینی میکرد، زمام امور را به معشوق قبلی اش (دانیل وویچ منشیکوف) و یک شورای عالی واگذار کرد و خود شبها تا با مداد می نوشی میکرد و ساعت ۵ با مداد از فرط بی حالی و بیخودی به بستر میرفت. این وضع او را در کوتاه مدتی از پا در آورد و در حالی که عیاشی و باده کساری زمینگیرش کرده بود، پیوتر الکسویچ را وارث تاج و تخت روسیه معرفی نمود. یعنی همان کسی که بعد از پتر حق وراثت داشت ولی کاترین او را مجالسی نداد و خود بر مسند قدرت نشست.

پیتر دوم: پیوتر الکسویچ در ست ۱۲ سال داشت که تاج و تخت روسیه به او واگذار کردید و مسلما "از عهده" چنین کار بزرگسی

امیر شیرعلی خان را آله دست خود سازند و کارهای خود را بوسیله او انجام دهند. به همین منظور بعد از تبادل چند نامه بیست و کوفمان (۱) و امیر شیرعلی خان، یک هیئت بزرگ روسی که ۵۰ سوار و یک دکتر آنرا همراهی میکرد، تحت ریاست جنرال (ستولیتوف) و یک نفر معاون آن وارد کابل شد. این هیئت مسوده معاهدهایی را ترتیب کرد و در آن به افغانستان وعده داده شد که: روسیه افغانستان را در جنگ با انگلیس از لحاظ سلاح و مهمات و مصارف آن تضمین می کند. و هرگاه کشوری به افغانستان حمله کند و حکومت افغانستان بخواهد، روسیه حاضر است که وراکمک نماید.

در جریان این مذاکرات، جنرال کوفمان نامه‌یی به رئیس هیئت روسی در کابل فرستاد و او را از فیصله کنکره برلین آگاه ساخت. در این نامه به ستولیتوف دستور داده شده بود که شاه افغانستان را همچنان در تاراج مانده‌ها رد و بدون اینکه معاهده‌یی را با او امضاء کند، خود به روسیه بازگردد. زیرا دیگر خطر کنکره برلین رفع گردیده بود و نیازی به تهدید انگلیس توسط امیر شیرعلی نداشتند. ستولیتوف رئیس هیئت روسی بدون آنکه امیر شیرعلی خان را از جریان آگاه سازد، بتاريخ ۱۱ اگست ۱۸۷۸م کابل را ترک گفت و مسوده معاهده مذکور را نیز به نامضای امپراطور روس با خود برد، و اعضای هیئت را جهت اغفال امیر در کابل گذاشت. امیر شیرعلی در برابر این وعده‌های چرب و نرم هیئت روسی سرازیر نشاخت و هیئت انگلیس را که جهت مذاکره صلح با افغانستان، وارد کابل شده بود، نه پذیرفت. این عمل با دیگر انگلیس‌ها را تحریک کرد و بداخل افغانستان لشکر کشی کردند.

۱ - درباره نامه‌های جنرال کوفمان به امیر شیرعلی خان رجوع شود به: سفارت روسیه تزاری بدربار امیر شیرعلی خان چاپ کابل

امیر شیرعلی خان از آن تاریخ تا زمانی که خود به قصد مسافرت به روسیه و امید دریافت کمک از شمال گردید و در مزار شریف درگذشت، هر قدر نامه نوشت و فریاد کشید، جواب مثبتی از روسها نشنید و سرانجام همان جنرال روسی (کافمان) که امیر شیرعلی خان را بوعده دریافت و آتش در کشورمان مشتعل نمود، بتاریخ ۷ جنوری ۱۸۷۹م در حالی که قوای انگلیس از شرق و جنوب به سوی کابل پیش می آمد، عنوانی پادشاه افغانستان نوشت که: ((از جانب اعلیحضرت امپراطور دستخطی بمن رسیده که بشما اطلاع بدهم که حال از برای ما ممکن نیست بشما امداد قشون نما- شیم)) (۱). پس از فوت امیر شیرعلی خان باز هم باب مراوده با جانشینان او امیر محمد یعقوب خان باز نگه داشتند. و لایحه ای اسنادی وجود دارد که وزارت خارجه روس، جنرال ترکستان (کوفمان) را از فرستادن نامه به امیران افغانستان بدون اطلاع وزارت خارجه بازداشتهاست.

بها نه حویبی و گام های عملی :

بکمال تاءسف روسهای تزاری نه تنها مانعی در برابر تحسین و انگلیس بر افغانستان نشدند، بلکه با مساعد شدن امکانات و فرصت، خود در خاک افغانستان به تجاوز و پیشروی اقدام کردند و بتاریخ ۱۴ فبروری ۱۸۸۴م بر شهر مرو که یکی از ولایات تاریخی افغانستان بود حمله نمودند. و چون این حمله ناکهانی و غیر مترقبه بود، مردم کاری انجام داده نتوانست و روسها آنرا به خاک خود ملحق کردند و رئیس ترکمن ها به افغانستان پناهنده شد. این عمل در حالی انجام شد که انگلیس ها مشغول تجاوز و زبرد

۱ - تفصیل این جریان را از آغاز تا انجام با نقل مکتوب های جانشین در چاپ دوم کتاب ((دسایس و جنایات روس)) مطالعه خواهید کرد.

خاک مصر و کشمکش های سیاسی با دولت فرانس بودند و روس ها هیچ حجت و بهانه ای هم نداشتند. لیکن سفیر روس مقیم لندن پرتوجیه این اقدام بی شرمانه کشور خود، یوزیر خارجه انگلیس گفت :

((سیاستمداران روسی و انگلیس همیشه با کید کرده اند که برای قدرت های منمدن که همسایه کان نزدیک و غیر منمدن دارند بسیار مشکل است که در توسعه فلمر و خودیوسف نمایند))

آری ! در فطرت حیوانی روس، تمدن یعنی غارتگری، تمدن یعنی تجاوز، تمدن یعنی حمله بر کشورها و هسی مردم، تمدن یعنی برچه و زور، تمدن یعنی انسان کی، تمدن یعنی انسان دشمنی، برده سازی و از بین بردن مدنیت ها و فرهنگ انسانی، و حزاین مفهومی ندارد!! وجه پررویی حیا قومی که از ننگین ترین عمل ضد بشری هم عرق شرمی بر حبیب شان نقش نمی بندد و افتخار هم می کنند.

بر اساس همین منطق و افتخار در نوامبر ۱۸۸۴ م هکامی که هیئت حدبخشی روس و انگلیس در سرحدات افغانستان و روس، متغول بکار بودند، یک قطعه نظامی روسیه، بسوی (شغان) سوق داده شد. این سواروپیا ده حین عبور، بریک قطعه عسکری افغانی که در راس آن کندک مشرتیمور شاه و کپتان میراسلم قرار داشتند و در قلعه (سرپل) مقیم بودند، بدون هیچگونه دلیلی و برهانی فیر کردند. ولی از آنجا که عساکر افغانی بنا بر امر سیدش خان جنرال بدخشان از هرگونه زد و خورد سرحدی با روس ها منع بودند، از فیر متقابل خودداری کردند و عساکر روسی از اینکه عکس العملی در برابر خود ندیدند، به ساحل دریای پنج با زگشتند و از آنجا به افسر افغانی نامه ای فرستادند که متن آن این است :

((عالیجاه کپتان ایدبخدا (؟) صحت و سلامتی به عبدالرحمن خان !

بعد سلام به میرا سلم خان و جمع سرکردگان برسد از طرف طورها
 (۴). بعدها معلوم سرکرده کپتان باشد که از (روشان) تا
 (تغنان) مملکت ما می باشد و در میان افغانستان و دولت روس
 ملک بخش میشود و از دریای پنج این طرف از ما می باشد چرا که ما
 بیوردغ (۴) داریم که ملک ما است. ما برای شما معلوم می کنیم
 که لشکر خود را گرفته و می رود در قلعه پنجه. چرا که ما کاغذ کردیم که
 همین به سید شاه خان جرنیل معلوم است. و باید که بیزودی بر -
 خاسته در قلعه پنجه بروید که فرمایش ما همین می باشد و باید یکی
 با دیگری خونریزی نکنیم که در بین ما و شما خونریزی نشود چرا که
 در بین ما خونریزی شد و دوست می شویم، یا ردا یمانی می شویم.
 چونکه آق پادشاه (پادشاه سفید یعنی زار) دلاسا می کند، ما هم
 شما دلاسا می کنیم. باید که جواب همین کاغذ ما را همین روز
 برسیدن کاغذ در اینجا برسانید. البته از همین روز - - - - -
 نگذرانید)) (۱)

نصرف پنجه :

بر اساس قراردادی که در حدیثی سال های ۷۳ - ۱۸۷۲ م بین
 دولت انگلیس و روس بعمل آمد، ملک افغانستان در پنجه
 یک قرن جزو خاک افغانستان بود تا شید کردید و از طرف حاکم
 فغانی اداره می شد. در مروجاتی و سایر نقاط مشخص شده نیز
 عمانند آق تپه، پل خشتی (در کشک) و دهنه ذوالفقار و اویماق،
 ماورین و سپاه افغانی موظف بودند و از آنها حراست می کردند.
 ما روس ها در حالی که هنوز هیئت سرحدی خشی کاخ خود را تمام
 کرده و در جنوب مرغان نزدیک پنجه خیمه زده بود، برده ه -
 و الفقار و اویماق تجاوز کردند و این بدعهدی و بی اعتباری
 و سباحت شد که حکومت افغانستان، در ماه جون ۱۸۸۴ م تعدادی

از عساکر خود در پنجاه مستقر سازد و استحکامات نظامی اش را در آنجا استوار نماید.

روس‌ها در برابر این عمل فوراً "فزل تپه" و پل خاتون را اشغال کردند و در کشتک تا پل خشتی پیشروی نمودند. در ماه مارچ ۱۸۸۵م هنگامی که امیر عبدالرحمن بدعوت حکومت انگلیس در را ولپنتی بصری برد، جنرال کماروف رئیس هیئت حدبختی روس بهانه جویی در پیش گرفت و به افسر افغانی در پنجاه نامه‌ی فرستاد و اخطار کرد که در ۲۴ ساعت پنجاه را تخلیه کند. و خود فردای آن با سه هزار عسکری روسی بجانب پنجاه حرکت نمود.

امیر عبدالرحمن خان قبلاً "دستور نامه‌ی به ما مورس سرحدی ما در کرده بود که در برابر پیشروی روس‌ها در نقاط مرزی تا وقتی که به هرات حمله نشود، دفاع نکنند. و معلوم نبود که در این صورت هدف از حدبختی چه بود؟ مع هذا و قتی که فوای روسی در پنجاه نزدیک شد و آتش گشود، عساکر افغانی و افسران شان علی‌الرغم فرمان امیر عبدالرحمن خان بمقابله پرداختند و در جنگ شدیدی که بین دو طرف بعمل آمد سه صد نفر از عساکر افغانی بشمول کرنیل تا مردخان به شهادت رسیدند و ۸۳ نفر زخمی گردیدند در حالی که کشته شدگان عساکر روسی بیشتر از یک هزار بود.

هیئت سرحدی دولت انگلیس در جریان این تصادمات مرزی و تجاوز عساکر روسی، بدون هیچگونه تماس و مداخله‌ی خیمه‌های شان را ترک گفتند و خود را به هرات رسانیدند. (۱)

حکومت انگلیس که بر اساس موافقت نامه سال ۱۸۸۵م بین امیر عبدالرحمن خان و کریفن، متعهد گردیده بود، در صورت تجاوز یک دولت خارجی به افغانستان، امیر را کمک خواهد کرد، از جانب نکان بخورد و به ارجاع قضیه به حکمیت اکتفا ورزید. و سرانجام

در میان زدوبندها و کلاه بازی های دو قدرت استعماری ، پلنچ آق تپه ، چمن بید و چشمه ، سلیم بدست روس ها افتاد .
امیر عبدالرحمن خان که خودش از افغانستان دور بود و ضعف انگلیس ها را در مقابل روس ها احساس کرد ، ضمن مذاکرات خود با وایسرا و بوسیله آنها به هیئت سرحدی انگلیس اعلام داشت که برای جلوگیری از جنگ با روسیه حاضر است که در بدل ذوالفقار پلنچه را به روسیه واکذا رد و بدین ترتیب در تمام مرز مشترک که هیئت روس و انگلیس مشغول تعیین حدود سرحدی بودند ، روس ها دست بردهائی بعمل آورند و حربان بسودایشان پایبند یافت .

سلطه جویان تزاری به آنها هم اکتفا نکردند و برای اینکه برپا میسر نیز دست یابند در سال ۱۸۹۲ و ۱۸۹۳ م بار دیگر دست به تحریکات زدند و بر (شغنان) و (روشان) در ساحل راست آموکه در دست عساکر افغانی بود حمله کردند و از طرف گزوه افغانی عقب رده شدند .
در سال ۱۸۹۵ م مجدداً " برمرزهای افغانستان هجوم آوردند و یک قطعه عسکر منظم روس از راه (غند) و (شاخدره) در داخل شغنان پیش رفت و در مواضع (غند) ، (خرکوش) (مرغاب) و (قلعه راش) متمرکز شد . عساکر افغانی جهت مقابله از آنسوی دریای پنج برگشته و در قلعه شغنان سکر گرفتند . در جریان این نبرد بحران دولت انگلیس مذاکراتی را با سفیر روس در لندن آغاز کرد و ولارد کرزن هیئت انگلیس از هندیه و اخان بدخان رفت تا موقعیت و محدوده شغنان و دروازه پامیر را حسب نقشه قدیم معاينه و ارزیابی نماید . در پایان کار و در اثر موافقتی که بین روس و انگلیس بعمل آمد ، بدون توجه به حقوق و مالکیت مردم افغانستان ، انگلیس ها حاکم بختی کردند و پامیر کلان را به روس ها واکذا شدند و پامیر خورد و اخان کماکان در دست

افغانستان باقی ماند. (۱)

ترا روس بعد از جنگ با جاپان و شکست شرم آوری که در سال ۱۹۰۵ م نصیبش گردید، دیگر از حرکت و سلطه جوئی بازماند. و در سال ۱۹۰۷ م با رقیب استعماری اش (انگلیس) معاهده بی را به امضاء رسانید که:

۱ - افغانستان خارج ساحه نفوذ روس بوده و در آن هیچ گونه مداخله بی نخواهد کرد.

۲ - به افغانستان نماینده بی نخواهد فرستاد و امور سیاسی مربوطه را از طریق نمایندگی انگلیس در کابل حل و فصل خواهد کرد.

اما اعتبار این قرارداد مشروط به تصدیق شاه افغانستان بود. ولی امیر حبیب الله خان آنرا نه پذیرفت.

با آنهم روس های تزاری متعهد گردیدند که معاهده را بدون تأیید امیر افغانستان اجرا نمایند. این امر کویای آنست که روس ها در وقت ضعف و درماندگی خود، در جستجوی راه حل و نجات خویش پیش قدم میشوند و همه چیز را زیر پا میگذارند. ولی آنجا که دست یابند و ناخن شان کار کند، بر هیچ عرف و آئینی پای بند نیستند و جز تجا و زودرنده خوئی معیار و ارزشی را نمیشناسند.

بهر حال این بود و خلص تجا و زودرنده طلبی روسیه تزاری بر کشور ما که تا انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ م دوام نمود و زیان های بزرگی را به بار آورد. وجه دردناک و اندوهناک رکه درامهء حنایات شان در همین جا خاتمه نیافت و جانشینان تزارها (بلشویک ها) آنرا با مهارت و تردستی تا اشغال افغانستان ادامه دادند که تفصیل آنرا در کتاب ((دسایس و جنایات روس)) تذکر داده ایم و امید است که حرفهای ناگفته نیز در چاپ دوم آن علاوه گردد.

۱ - برای تفصیل موضوع رک: افغانستان در مسیر تاریخی

فصل سوم

قرن نوزدهم و هیولای کمونیزم

برای اینکه بدانیم فتنه از کجا برخاست، چگونه شد و به کجا منتهی شد، الزاماً "ناگزیریم کمی به عقب برگریم و نقش پای آنرا در تاریخ جستجو نمائیم. گرچه این کار یک تکلیف اضافیست، ولی حاشیه‌ی است که در متن قرار دارد و تماس بر آن هر چند کوتاه و مختصر خواهد بود، حرف‌های را در ذهن خوانندگان تداومی خواهد کرد که از هر جهت با مبحث بعدی مرتبط می‌باشد.

خودخواهی‌ها و جاه‌طلبی‌های پاپ‌ها و کشیش‌ها در قرن وسطی و تخلف‌آنان از اصول و مبانی اصلی دین حضرت مسیح، در واقع فاجعه‌یی را بوجود آورد که جهان و مخصوصاً اروپا را از نظر فکری و ذهنی مسموم کرد و قهراً "باعث شد تا مکتب‌ها و اندیشه‌های متضادی خلق گردد که بعضاً "با فطرت انسانی مغایرت داشتند.

در این دوره که عمدتاً "از قرن شانزدهم میلادی آغاز یافت، پاپ‌ها و کشیش‌ها پاپا از کلیم خود و حریم کلیسا فراتر نهادند و بجای این که پیام خدا و رسالت حضرت مسیح را به مردم برسانند، خود دعوی خدائی کردند و بر آن شدند تا عقل و علم و دانش و حکمت و اراده و تنفس انسان‌ها را، همه در انحصار خود و کلیسا درآورند.

در ظلمت‌کده قرون وسطی و حجره ظلمانی پاپ، از روشنائی علم و فروغ تفکر و اندیشه‌اشی نبود. اندک تبار علمی و عقلی فوراً "تکفیر و مجازات می‌شد و هیچ عالم و دانشمندی یا رای حرف و حرکت نداشت. (برونو) را به حرم آنکه گفته بود "خون در بدن" گردش می‌کند" آتش زدند و (کالیله) عالم و فیزیک دان معروف را واداشتند تا در محضر پاپ زانو زد و از این گفته‌اش که "زمین حرکت می‌کند" استغفار نماید. او با آن نبوغ و عظمت فکری مجبور بود بر فرمان پاپ کردن نهاده رسم اطاعت و ادب، در

برای او زانو زدند، اما همینکه از دربار پاپ خارج شد از همتایان
نیروی عقل و علم دستش را گرفت و با انگشتان ظریفش روی خاک
نوشت: ((با این هم‌رمین حرکت میکند)).

انحمارجوتی و سلطه‌طلبی پاپ‌ها و کشیش‌ها، تنها در قلمرو علم
و اندیشه سیاست و حیات و ادارهٔ امور بندگان خدا در روی زمین
محدود نمی‌اند، بلکه در ((آخرت و سرنوشت انسان‌ها بعد از مرگ هم
دست‌درازی کردند و قبالة بهشت و برائت نامه دوزخ) ارزان
ترین ممتاعی بود که در کلیسا داد و ستد می‌شد. این افراط و سیه
کاری بعدی کشید که هیچ‌کس حق نداشت بی‌اجازهٔ کلیسا، درباره
خدا و طبیعت حرفی بر زبان آورد، مگر آنکه پاپ بر آن صحه
می‌گذاشت. حتی جز پاپ و کشیش هیچ‌کس محاز نبود از متن (انجیل)
چنانکه هست، استفاده کند. و ایشان هم‌این کتاب آسمانی را
همانگونه تعبیر و تفسیر می‌کردند که منافع و خواست خودشان
اقتضا می‌کرد.

امرا، اشراف و قیصرها هم که استعما رواست ثمار فکر و اندیشه در
حوامع، سواء مبرمرا دو بر نامه ایشان است، با پاپ و
کلیسا هم‌دستان بودند و از آن پشتیبانی می‌کردند. در اثر این
استبداد فکری و اختناق ذهنی که بنا مدفاع از مذهب صورت می-
گرفت و در واقع، خود مذهب بود، رشد عقلی و علمی در جامعه
اروپا به‌کندی پیش می‌رفت و تخم‌کینه و نفرت را کم‌کم در دلها
با رورمی ساخت. بالاخره تراکم آن عقده‌ها کلیسا را همچون بمی
در اندرون خودش منفجر ساخت و پیروان آن به گروه‌ها و فرقه‌
مختلف تقسیم و از هم جدا شدند.

این اختلاف و دوئی که در حقیقت قیامی بر ضد پاپ و اعتراض علیه
پندار و کردار آن بود، فصل‌نوی را در تاریخ اروپا کشودوز مینه
انقلابات بعدی را در ساحت‌های مختلف علمی و فکری فراهم کرد.
دانشمندان و علما با استفاده از این فرصت بر کلیسا و روش‌های

آن حمله کردند و این حربه گیری به سرعت توسعه یافت و دانشگاه ها و مراکز علمی بخصوص فخر جوان و دانشجوها را بخود جلب نمود. درد آورا این بود که در جریان آهسته تهاجمات و برخوردها، آئین حضرت مسیح و واقعیت ها و ارزش های آن با اعمال پاپ و دستورات وضعی کلیسا درهم آمیخت و بجای آنکه برسیه کاری پاپ و بدعت کشیش و تحراف آنان از اصول و تعالیم مذهب حمله شود، خود مذهب مظلومانه هدف و طرף قرار گرفت.

ضدیت با کلیسا و مبارزه علیه سلطه پاپ در اموریسی و اجتماعی، فرهنگ اروپائی را از بنیاد و از گونه ساخت و برای اینکه مخالفین بنوانند در این نزاع وصف آرائی از حربه علمی استفاده کنند، فلسفه ها و افکار جدیدی بمیان آمد. این افکار فلسفی اغلب بر طبیعت کرائی و نفی (ماوراء آن) استکا داشت و تدریجا "بسوی (اصالت ماده)، ماده پرستی و بعضا "انکار از خدا سیر مینمود. در جریان این آشوب های فکری و عقلی که به نحو فزاینده یی بر امنیا ز کلیسا لطمه می زد و از امنیت رکشیش و پاپ میکاست، یک انقلاب بزرگ و بی سابقه، دیگر اجتماعی و سیاسی، کشور فرانسه همسایه (روم) را در قرن هجدهم زیور و کرد و برج و باره، تبعیض و امتیاز طبقه اشراف و امرا و کشیشان را درهم ریخت.

انقلاب مذکور که در سال ۱۷۸۹م اتفاق افتاد، مسلما "با کشمکش ها و درگیری های ثوابت بود. ولی این برخوردها در فرجام بسود طبقه (سوم) یعنی اکثریت مردم فرانسه پایان یافت و پایه های نظام استبدادی و انحطاطی درهم شکست. پیروزی مردم بر اقطاع و دکتا توری در واقع حاکمیت آنان را بر سر نوشت شان تضمین کرد و اعلامیه حقوق بشر در قانون اساسی این کشور بعد از انقلاب با ارزش ترین پیامی بود که مساوات و برابری مردم را در برابر قانون با خود ارمغان داشت. زیرا تا آنروز حتی در شورای ملی فرانسه جای اشراف و نمایندگان کلیسا و دربار، در طبقه بالا و از

برسمی آمد. لهذا (مسیکوف) که در بالا از آن تذکره رفت باز هم فرصت داشت تا بر کارهای دولت و مردم نظارت کند. اما دوسال بعد بعد از ازمستفدین برضا و شوریدند و بنا بر این که از قدرت سواستفاده کرده است، وی را گرفتار و به سایبیریا تبعیدش کردند. پتر شیریک سال بعد از آن، در اثر بیماری (آبله) درگذشت و به این ترتیب سلسله، نرینه، خانواده، رومانوف قطع گردید و باعث شد تا روسیه در قرن هجدهم برای مدت ۶۶ سال تحت فرمانروائی سده زن قرار یابد که از لحاظ سیاسی برای اکثر مردان روس پیشی گرفتند ولی در بی بدوباری جنسی داستان های به یادگار گذاشتند که جزو لوثی (۱۵) کسی در تاریخ به پایه آفتابان نمیرسد.

پس از فوت پتر دوم در سال ۱۷۲۰م ملکه (این) برادرزاده، پتر اول، در سال ۱۷۴۱م ملکه الیزابت و در سال ۱۷۶۰م (ایوان ششم) هر یک به ترتیب در روسیه بحکومت رسیدند و مردم را اداره کردند.

پتر سوم: کاثرین بیوه، پتر اول به پیروی از نقشه های شوهرس، دختر خود را به کارل فریدریش دوک هولشتاین - گوتنبرگ عروسی کرد و از وصلت آنان فرزندی بوجود آمد که بعداً پتر سوم شد. وی در سال ۱۷۶۲م بقدرت رسید و شش ماه پادشاهی نمود. ولی زن وی موسوم به کاثرین دوم بنا بر تحقیر و اهانتی که شوهرش بر وی روا می داشت، با چند افسر که رده همدست شد و روز نهم جون ۱۷۶۲م سپاهی کاردار علیه او به قیام واداشت و خود را امپراطریس خواند. پتر که از این حادثه ناگهانی و غیبر منرفیه و حش زده شده بود، بعد از اندک مقاومتی مجبور به استعفا گردید. چهار روز بعد خبر مرگش را اعلام کردند و علت آنرا سراسر عارضه، قولنج بر دماغ وی و اسهال دانستند. این زن در

طبقه سوم در پائین قرار داشت .

اوضاع فرانسه و تحولات و دگرگونی عمیقی که ناشی از رشد فکری و مبارزات فلسفی و سیاسی بود و سالون های ادبی آن کشور نقش عمده ای را در طرح و انجام آن بر عهده داشتند ، کشورهای اروپائی همسایه اش را به شدت تکان داد و برای اینکه از سیرون نفوذ آن در میان مردم خود جلوگیری کرده باشند علیه فرانسه لشکرکشی کردند و بار بار بر آن غلبه نمودند تا آنکه ناپلیون رویکارآمد و ملت فرانسه را از سر همسایگانش نجات بخشید .

سعی و تلاش همسایگان فرانسه با آنکه از لحاظ نظامی موفقیت هایی را در برداشت ، هرگز نتوانست از نفوذ افکار متعدد فلسفی و سیاسی در کشورهای شان جلوگیری کند . و بنا بر این در آلمان و اطریش و انگلستان و غیره نیز (مکتب ها) و (ایسم) های گوناگونی تبارز کرد و سرتا سر اروپا را فرا گرفت .

در قرن نوزدهم و در اوج این جدال های فکری ، فتنه ها و حوادث دیگری هم یکی بعد دیگری چهره آرائی نمود و حوامع اروپائی را به مصیبت های تازه ای مواجه ساخت . رشد سرمایه داری ، انقلاب صنعتی و روابط غیر عادلانه ای که بین کارگر و کارفرما وجود داشت از یکسو ، و بروز نازیسم و فاشیسم این تکیه گاه ها را لایه نهاده نژاد پرستی و تفوق جوئی از سوی دیگر ، همه در واقع اضدادی بودند که جنگ طبقاتی را بار دیگر و بگونه دیگری سازماندهی کرد و اروپا را آبدستن فجایع بیشتری نمود . مادیون و کوردلان بی مذهب که به نام ضدیت با کلیسا ، بر معنویت و یکتا پرستی انگشت می نهادند و تساوی (شکم) را معیار همه ارزش های انسانی می انکاشتند ، اضداد اجتماعی و سیاسی را در اروپا دامن زدند و خواستار نفی دولت ها و حوامع بی طبقه شدند .

مارکس یهودی زاده ، تیره دلی که در پیکار عشق با دخترک مسیحی هم سن و سالش دردناک نگاه (بن) شکست خورده بود و او را با بیگان

کلیا از وصلت و ازدواج با وی بنا بر اختلافات مذهبیه (مسیحیت و یهود) جلوگیری کرده بودند، از موقع استفاده کرد و بنا بر دفاع از حقوق کارگران، عقده های روانی اش را تبارز داد.

از سال ۴۰ قرن نوزدهم هنگامی که مبارزات طبقاتی بین کارگران و سرمایداران در اروپا شد یافت و شعارهای برای بری و سوسیالیزم و سندیکالیزم و امثال آن باب روز گردید، مارکس و انگلز در این حیطه سگر گرفتند و به همکاری یکدیگر در سال ۱۸۴۸ میلادی (ما سیفست) یا بیانیته، حزب کمونسٹ را انتشار دادند. و بدنبال آن با تدوین کتاب هایی نظیر (سرمایه) (دیا لکتیک) (اقتصاد و جامعه شناسی) و (فلسفه ماتریالیزم)، کودک کنگ و نابینای سوسیالیزم و کمونسٹ را به حرکت درآوردند و بیـــــ

(زمره های بی مفهوم و بی معنی آن علم نامیدند.

مارکس در این تلاش های خویش، (دیا لکتیک) هگل را و آرونسه کرد و را ایده آلیسم به ماتریالیزم آورد تا (اصالت انسان) را در (اصالت ماده) و (اصالت ابزار) استحال کند و بدین ترتیب این موجود کرامی (انسان) را با آن عظمت و بزرگی که گاه مستـــــی (تا زبر فلک و حکم بر ستاره میکرد) از عالم برین بزرگشید و آنرا در تنگیای (طبیعت) و زندان (ماده) محصور نمود.

در فلسفه مارکس های آنکه انسان بر ماشین حاکم گردد، خود شکل مصرفی گرفت و به حیث پرزه، از ماشین درآمد، متعجر، منجمد و فاقد اراده و اختیار. به گونه ای که آزادی و هویت طبیعی اش را از دست داد و برای اینکه زنده بماند باید بر ما د دیگران زندگی کند.

کارگر در نظام سرمایداری به نحوی استثمار می شود و در کیش مارکس به خود دیگر، آنحایک نیروی کار و یک عنصر مزدبگیر بود و اینجا یک برده، بینوا و اسیر. آنوقت بوسیله یک سرمایدار استخدا م

میشد و اینک توسط اربابان اقتدار، نه آن بردست و پای پسر
آبلداش، مرهم می نهادند این !!

گرچه بانوی و طراحان اندیشه، کمونیزم در جهان، مارکس و انگلز
نبودند، بلکه از عهد افلاطون تا (مزدک) افرادی وجود داشته که
حتی در دوران ملوک الطوائفی و در حوامعی عاری از سرمایداری
و کارخانه و فابریکه، خواسته اند آنرا بوجود آورند، لیکن به
علت ناسازگاری اش با فطرت انسان و تضاد با ارزش های انسانی
قابلیت هم نداشت، همه جا از بطن جوامع استغراغ شده است.

مع هذا مارکس چنین تفاله بی را با رنگ سرخ درهم آمیخت و آنرا
بشکل معجونی درآورده که در شرایط آنروز اروپا برای بعضی از
آبله دستان خسته و گرسنه اشتها آور بود. این ماده (مخدر) با
آن شعارها و اعلان های رنگینش، در اندک مدتی شهره شد و ذوق
عامه را در خارج از مرزهای المان نیز برانگیخت.

عده بی از ناراضیان قدرت طلب و دلالت استفاده جو، با زار این
متاع را در روسیه هم کرم کردند و اولین حوزه های (مارکستی)
پس از المان، در آن کشور شروع به فعالیت نمودند. دهقانان
و کارگران روسی که سالها رنج کرسنگی کشیده بودند، و در زیر
فشار و استبداد (تزارها) بی رای تفکر علمی و عقلانی نداشتند،
این قرص کشنده را نوش دارو گمان کردند و به آن تمایل نشان
دادند و در اثر آن در پطرو گراد و بعضی شهرهای دیگر روسیه نیز
شبکه های کمونیزم سازماندهی گردید.

از تصادف ایام برادر بزرگ لنین (الکساندر) را در سال ۱۸۸۷ م
به حرم سوء قصد علیه تزار روس اعدام کردند و این واقعه از لحاظ
روانی بر لنین که در آن زمان دانشجو و محصل بود، تاثیر عمیقی
و ارد کرد و قهرا "به گروه های ضد تزار و حوزه های مارکستی پیوست
و در پیشبرد و توسعه آن مساعی زیادی عمل آورد.

در سال ۱۸۹۵ م یک گام فرا ترکداشت و سازمان (اتحاد

مبارزه برای آزادی طبقه کارگر) تشکیل نمود. قصد وی آن بود تا این نیروی بالنده و پرتوان را تحت چنان شعارهایی بسوی خود بکشد و از حمایت آنان در آینده استفاده کند. در سال ۱۹۰۰ م به اروپا رفت تا از پیشوایان اروپائی اش استمداد جوید و برای مسموم کردن هرچه بیشتر افکار و اذهان کارگران و دهقانان و سرانگیختن آنان علیه (تزار) استفاده کند.

در سال ۱۹۰۳ م گروههای مخالف و مخاصم (زار) متحد شدند و به نام حزب (سوسیال دموکرات) فعالیت های خویش را انسجام بخشیدند. اما مدتی بعد به دو گروه مخالف (بلشویک) و (منشویک) از هم جدا شدند. دسته اول طرفدار لنین و خواستار دگرگونی نظام اجتماعی و اقتصادی جامعه روس از طریق خشونت و خونریزی و قیام و برپائی حکومت پرولتاریا بود و گروه دوم برای اعتدالیون و طبقه متوسط و جمهوری خواهان اتکاء داشت.

در آغاز جنگ روس با جاپان (۱۹۰۴ م) لنین از اروپا بروسیه برگشت و مردم را به تاسیس حکومت کارگران و دهقانان فراخواند و در سال ۱۹۰۵ م برنامه منظمی را برای حزب خود ترتیب نمود. شکست روسیه در جنگ فرصت مساعدی را برای مخالفین تزار فراهم ساخت و توانستند احساسات مردم را بر ضد آن برانگیزند. این اقدام و حرکت در سال ۱۹۰۷ م منجر به شورش های عمومی گردید و (زار) مجبور شد آزادی ها و اصلاحاتی را به مردم وعده بدهد و ختم و قیام مردم را فرونشاند. لنین که توقع داشت این رستاخیز و قیام بر عمر امپراطوری و (تزار) پایان خواهد داد، از نا کامی و شکست آن وحشت زده شد و با ردیگر به اروپا فرار کرد.

جنگ جهانی اول :

هما‌نطور که در طول قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم جامعه اروپا شاهد بزرگترین پیشرفت‌های علمی و فلسفی بود و آراء و عقاید مختلفی در آن رشد یافت، آرو حرص برتری جوئی و رقابت‌های اقتصادی و استعماری نیز این کشورها را جنون زده کرده بود و هر یک میکوشید بر دیگری پیشی گیرد. گاهی در جستجوی مواد خام برای صنایع و فابریک‌های خود به آفریقا هجوم می‌بردند، کاهی بر آسیا و زمانی بر هر دو. و بعضی اوقات هم مناطق نامبرده را به حوزه‌های نفوذ خویش برادر و ارتقسیم می‌کردند و خون آنان را می‌مکیدند. حتی بران بودند و می‌کوشیدند تا بعضی کشورها را از نقشه جغرافیائی جهان آنروز حذف کنند و همه را بخاک خود ملحق سازند، چنانچه نمونه‌های آنرا قبلاً" مطالعه کردید.

روی همین طرح‌ها و برنامه‌ها و همکاری‌های استعماری بود که فرانسه و انگلیس و روس دست در دست هم دادند و خلافت عثمانی را با آن عظمت و وسعتش از بنیاد و اژکون کردند. این اتحاد و همدستی سرزمین‌های خلافت عثمانی را پاره پاره کرد و هر یک از استعمارگران پاره‌یی را از آن خود کردند و آنرا بلعیدند. و تا امروز هم با وجود آنکه جهان چندین بار زیر و رو شد و تحولاتی به میان آمد، هنوز شیخ استعمار در بعضی از این کشورها دست و پا می‌زند و به گونه‌یی از آنها بهره‌برداری می‌کند. ولی ایستاده‌ها و مسابقات استعماری در خود اروپا آتش افروخت و مصیبت‌ها و زیان‌هایی را به بار آورد که تا آنروزی سابقه بود.

در یکطرف جرمنی، اطریش، مجارستان و بلغارستان و در سوی دیگر انگلیس و فرانسه و روس با هم صف‌آرایی کردند و بتاريخ ۲۸ جولای ۱۹۱۴م علیه یکدیگر اعلان جنگ دادند. دولت ترکیه عثمانی در جمله متحدین جرمنی قرار گرفت و ایتالیا و جاپان و آمریکا و بعضی کشورهای دیگر با انگلیس و فرانسه و روس پیوستند

و متفقا " وارد جنگ شدند .

روس های فرصت طلب و غدار در حالی که جنگ به شدت ادامه داشت و وارد دومین سال خود می شد ، یک سلسله مذاکرات مخفی و سری را با انگلیس ها انجام دادند و روی موضوع تقسیم ممالک اسلامی بعد از جنگ قبلا " توافق هایی بعمل آوردند . براساس این تفاهم و موافقت های سری که بلشویک ها بعد از انقلاب اکتوبر ، غرض در هم کوبیدن نظام (تزاری) و نشان دادن اخلاص خود آنرا فاش کردند ، وزارت خارجه روس در ۱۹ فبروری سال ۱۹۱۵ م به سفرای انگلیس و فرانسه یادداشتی می فرستد و طی آن نقاطی را که بعد از جنگ بایستی بروسیه اختصاص یابد به این شرح خاطر نشان میکنند که :

۱ - شهر اسلامبول (استانبول) ، ساحل غربی بوسفور ، دریای مرمره ، دردانیل ، ترکیه جنوبی ، رود دسکریه ، نقاط ساحلی خلیج از میر ، جزایر مرمره و غیره در ترکیه .

۲ - یزد و اصفهان در ایران .

۳ - نقطه ذوالفقار و حومه اش در افغانستان .

همچنان در این یادداشت تذکری رود که منطقه بیطرف ایران طبق معاهده سال ۱۹۰۷ م پس از این ، جزء منطقه نفوذ انگلیس خواهد بود . در این جنگ تنها حرمی و فرانسه ۲۲ میلیون حوان خود را از دست دادند و سرانجام چنانکه روس ها و انگلیس ها پیش بین بودند ، پس از چهار سال خونریزی المان شکست خورد و تقاضای متارکه نمود . کشور عثمانی هم که به تنهایی نمیتوانست کاری از پیش برد ، در نوامبر ۱۹۱۸ م حواهان متارکه شد و در نتیجه به اساس یک پیمانی که در وارسا به امضاء رسید ، مستعمرات حرمی بین دول انگلیس و فرانسه و جاپان تقسیم گردید و کشورهای ترکیه و اطیش تجزیه شدند .

و اما تزار روس که خود به صحنه های جنگ رفته بود ، برخلاف آنچه

صورت و رویاها از این خوان غنیمت بهره‌بی نیافت، بلکه در حسرت این سودا سرش را نیز از دست داد. او میخواست که با این حرکت، حقت و ذلتش را در نتیجه جنگ با حاکمان حبیله‌کننده و مردم را که بعلت بیداد، ستمگری و بیکاری و فساد، آماده اغتشاش و شورش بودند، به نحوی تسکین یابد. لیکن فقر و کسب و بیماری و عیان کسب و صدها بدبختی ناشی از جنگ، سر سراری و نفرت مردم نسبت به (تزار) افزود و زمینه را بر خریفان قدرت طلب مساعد ساخت.

در فبروری ۱۹۱۷م اعتمادیات و تظاهرات آغاز گردید و تمام ملیت‌های روس بشمول مسلمانان تحت سلطه (تزار) علیه او دست به شورش زدند. آنان فکرمی کردند که با برانداختن (تزار) و نظام استبدادی او، آئین استعمار و سرکشی در روسیه عوض خواهد شد و هر کدام آزادی از دست رفته خود را باز خواهند یافت. گروه‌های سیاسی هم خواست‌های مردم را شعرا خود قرار دادند و از این طریق همه را بسوی خود و برضد (تزار) برانگیختند.

در همین ماه (فبروری ۱۹۱۷م) لنین با دیگران از اروپا بروسیه برگشت و رهبری حزب و طبقه کارگران را مخفیانه بدوش گرفت. تظاهرات و شورش‌ها برق آسا گسترش یافت و زار مجبور به استعفا گردید و زندانی شد. چون زعامت انقلاب و رهبری آن در دست جمهوری خواهان، طبقه متوسط و اعتدالیون و منشویک‌ها قرار داشت، در قدم اول یک حکومت موقتی اعتدالی را تشکیل دادند و شهزاده (لیوف) را برپاست آن برگزیدند. چند ماه بعد او استعفا کرد و (کرتسکی) جانشینش گردید. این حکومت موقت، خلاف توقع بر مطالبات و خواست‌های ملیت‌ها، توجهی نکرد و بلشویک‌ها که در کمین بودند، آنرا غدار عنوان کرده و سپاهیان و کارگران را بغیام علیه آن تحریک نمودند.

در ۲۵ اکتوبر ۱۹۱۷م بلشویک‌ها پیروز گردیدند و بتاریخ ۲۶

اکتوبر در کنفرانس شوراهای سراسر روسیه، لنین بحیث (صدر شورای کمیسرهاى خلق) انتخاب گردید.

در ۷ نوامبر ۱۹۱۷ م بلشویک ها عملاً "زمانا ما مورروسیه را بدست گرفتند و در ۲۶ نومبر همین سال بدلیل ضعف و گرفتاری ها و مشکلات داخلی با جرمنی پیشنهاد متارکه کردند. مذاکرات متارکه در مرحله اول بین جرمنی و بلشویک ها بنا کای انجامید و جرمنی که هنوز از نیروی پیشروی برخوردار بود، حملات مجدد خود را به استقامت پتروگراد و مسکو از سر گرفت و دولت نوپای لنین مجبور شد در ۳ مارچ سال ۱۹۱۸ م علی الرغم مخالفت (منشویک ها) معاهده صلح و متارکه را با جرمنی در (برست لیتوفسک) امضاء کند.

بر اساس معاهده مذکور، روس ها قسمت زیادی از متصرفات خود را مانند: اکراین، لهستان، لیتوانی، لیونی، استونیا و امثال آن از دست دادند و تادیه مبلغ شش هزار میلیون مارک را بعنوان غرامت جنگ نیز پذیرفتند.

فصل چهارم

استعمار نوواستبداد س و چکش

گرچه بلشویک ها عملاً "بر دولت و قدرت زارپایان داده بودند ، اما بحران های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی ناشی از جنگ بودرگیری با جمهوری خواهان و اعتدالیون و منشویک ها کماکان ادامه داشت و اکثریت مردم و ملیت های روسیه نسبت بقدرت یا بسی کمونستان اظهارنا رضائی و نفرت می کردند . لنین در اولین روزانتخابش بحیث (صدرکمیسرهای خلق روس) شعار (صلح و همزیستی) را اعلام نمود و برای اینکه مسلمانان ترکستان و بخارا و کریمیه و قفقاز و تاتار و غیره را اغفال کنند و حمایت ایشان و جهان اسلام را بسوی خود جلب نمایند بتاريخ ۱۵ نومبر ۱۹۱۷ م اعلامیه یی را به این شرح انتشار دادند که :

((برای تمام ملل روس این حق حاصل است که در باره آزاد ی خود ارا دیت خویش تصمیم بگیرند و سرنوشت شان را مطابق میل خود تعیین نمایند . آنان میتوانند تمام مقیودات و امتیازات ملی و مذهبی گذشته را منسوخ فرمایند .))

متعاقب اعلامیه یی مذکور در سوم دسمبر ۱۹۱۷ م قطع نامه یی به امضاء لنین و ستالین صادر گردید که متن آن این است :

((بنام مسلمانان روس ، خواه اگر تاتاری ها و ولگا باشند یا باشندگان جزیره های قرم ، قرغز ، سارطی ، سائیریا و یاکوتستان و ترک و تاتارهای مارو و قفقاز ، نفوذ کوهستانی قفقاز و چرکس و تمام مردمی که مساجد و عبادتگاههای شان و عقاید و روایات شان بدست زاران و سفاکان پامال شده اند !

آگاه باشید که تمام رسوم و عقاید و تمام ادارات فرهنگی و ملی شما سرازار امروز آزاد خواهند بود و هیچ تعرضی بر آنها صورت

نخواهد گرفت. شما به آزادی تمام بدون خوف و هراس و معانعت
زندگی ملیتان را سروسامان بخشید. شما را بر آن حق کامل
است. ما بردرفشهای خویش شما را آزادی تمام ملل ستمدیده^۱
جهان را نقش می‌کنیم (۱۰) (۱).

اما این اعلامیه‌های اغوا گرانه و شعارهای منافقانه جز چند
هفته‌یی دوام نکرد و بلشویک‌ها همچون سان وحشی و گرسنه^۲
صحرائی بجان مردم حمله کردند و همه دسته‌ها و گروه‌هایی را که
در صف مخالفان قرار داشتند بنام (کولاک) کشتند. علمای
مسلمان که خود در انقلاب سهم داشتند جزء اولین قربانیان بودند
و همه را در گودال‌هایی که توسط خودشان حفر کردند، زنده زنده
زیر خاک نمودند. و به این ترتیب وحشت و سفاکی و بربریتی که
تا آنروز نظیر نداشت، در جامعه روس حاکم گردید. و از شعار
(همزیستی مساومت آمیز) دیگر خبری نبود.

در هفتمین کنگره^۳ بلشویک‌ها که در فبروری ۱۹۱۸ م منعقد شدند نام
حزب خود را (حزب کمونیست شوروی) اعلان کردند و پارتیخت را
نیز از پطروگراد به مسکو انتقال دادند. با افشای این ماهیت
برنامه‌ها و اهداف فئادانسانی و استعماری‌شان نیز تنظیم گردید و
برای تطبیق آن در سطح ملی و بین‌المللی اقدامات اساسی
و وسیعی رویدست گرفته شد.

انقلاب اکتوبر و برپائی نظام کمونیسم در روسیه، فی الواقع
مهلک‌ترین، پلیدترین و خونین‌ترین طاعون و فتنه‌یی بود
که (زیست با همی و صلح را) یکبار دیگر برای همیش در روی کره^۴
خاکی به مخاطره افکند و تمام ارزش‌ها و معیارهای انسانی را از
بیخ و بن واژگونه کرد. انسان این موجود گرامی و نجیب^۵
آفرینش که رسالت داشت با زشتی‌ها، آلودگی‌ها، فساد

۱ - احکام و قطعنامه‌های حکومت کارگران و زحمت‌کشان، شماره
۶ ضمیمه ۲ مسکو ۱۹۱۷ م

۳۲ سالگی بقدرت رسید و حدود ۳۳ سال فرمانروائی نمود. (۱)
 پس از کاترین دوم، در سال ۱۷۹۶م (پال) بحیث زار روسیه
 مستند قدرت شش و پس از ۵ سال حکومت در سال ۱۸۰۱م به اشر
 نقشه‌یی که پسرش طرح کرده بود، در اطاق خوابش بقتل رسید. (۲)
الکساندر اول: موصوف در سال ۱۸۰۱م قدرت را بدست گرفت و تا
 سال ۱۸۲۵م بحیث زار روسیه حکومت کرد. وی دردوره زمام
 داری خود دوبار علیه ناپلیون لشکرکشی نمود و سرانجام در سال
 ۱۸۱۴م با وی به توافق رسید و آتش بس اعلان کرد.

نیکلای اول: نیکلای اول و لویج امپراطور و زار روسیه در سال
 ۱۸۲۵م بجای برادرش الکساندر اول، فرمانروای روسیه شد.
 وی بحدی مستبد و دیکتاتور بود که مردم مجبور به قیام شدند. اما
 این قیام با بدارآویختن ۵ نفر و گرفتن صدها نفر حاکم و
 گردید. همچنان نقشه‌های شوم سلطه جویی او، آتش جنگ
 را در (کریمیه) مشتعل ساخت و مصیبت‌های زیادی بآورد که
 بعد از مرگ وی در ۱۸۵۵م پایان یافت، توسعه طلبی وی را در
 ترکستان و بخارا بعداً " مطالعه خواهیم کرد.

الکساندر دوم: وی پسر نیکلای اول میباشد که از سال ۱۸۵۵م تا
 سال ۱۸۸۱م قدرت را در دست داشت. در سالهای ۱۸۷۶ و ۱۸۷۷م
 با دولت ترکیه به جنگ پرداخت و در اثر آن معاهده " برلین
 منعقد گردید. پیشروی‌های روس در بخارا، خیوه، سمرقند و

۱- برای آگاهی بیشتر از جامعه روس در قرن ۱۸م و سرگذشت
 کاترین‌ها و غیره، رجوع شود به: تاریخ تمدن، تالیف
 ویل دورانت، قسمت (روس و انقلاب) جلد اول، فصل هفدهم
 صفحه ۲۰۴ ترجمه فارسی، چاپ ایران

۲- تزار: لقب شاهان روسی و بمعنی امپراطور و قیصر است

انحرافات بیعدالتی ها ، ددمنشی ها و عنان گسیختگی ها مبارزه کند و جهان را از شر طاغوت و طاغوتیان نجات بخشد ، خود در ظلمت طاغوت فرو رفت . اهریمن کمونیزم دست و پایش را به زنجیر کشید و در چار دیواری حقارت و ذلت زندانی اش نمود . باسلطه این آئین حیوانی در سرزمین روس ، طومار حقوق و حیثیت و شرف و آزادی و کرامت آدمی درهم نوردید و بجای خیر و فضیلت و تقوا و مردمی ، سفاکی و آدم کشی ملاک عمل قرار داد . این مسلک بی مسلکی در عمق و بعدش عفریت شوم و نحسی بود که با پیدایش آن دیگر فرشته سعاد و همای خوشبختی بر بساط زمین پرنگشود . هر جا قدمش رسید خونریزی و ویرانی همراه داشت و هر جا دستش دراز شد فقر و گرسنگی و بردگی و بدامنی بر جا گذاشت . بر با زوان توانای کارگر و دهقان اتکا کردند و دلی این قشر نحیب و درخور احترام را بخواری گرفتند و استثمارش نمودند . تمام رزش ها استعدادها و آزادی و معتقدات آن نفی گردید و نصیب و سهمیه اش از کلیه حقوق ملی و مدنی به (ودکائی) معا وضه شد .

ملیت های مسلمان که در آخرین سال های تزارانند اندک به سوی آزادی و دریافت خود را دیت گام بر می داشتند و میرفت تا حق از دست رفته شان را بازیابند ، ناگهان در دام دیگری افتادند و تزارهای (سرخ) هر گونه امید و امکانی را جز (قیام و شهادت) از ایشان سلب کردند .

آنچه سردمداران انقلاب اکتوبر بر مردم و ملیت ها وعده دادند ، جز تزویر و حقه بازی و غداری و فرصت طلبی مفهومی نداشت و بجای آنکه بروعهده خود وفا کنند در پی سرکوبی مردم شدند و دست به شمشیر و خنجر زدند . کارنامه های استعماری لنین و ستالین و ظلم و خونخواری و انسان کشی و برده گری آنان ، سنگین ترین جنایات در تاریخ بشری باشد که روزگار نظایر آنرا کمتر دیدیم .

است و اینک برای اینکه ادعای ما را حجتی با شد این تصویر
خونین را تکه تکه روی کاغذ میکشیم تا خود بداند و باور کنید.

گفتار اول -

استعمار سرخ در آذربایجان شمالی :

در فصل دوم تذکر داده بودیم که آذربایجان در اشرافیات مکرر تزار
ها بر ایران و معاهده‌یی که این کشور با روس‌ها انجام داده به
دوبخش (شمالی و جنوبی) انقسم یافته که شمال آن به تصرف
(تزارها) درآمد. اما در سال ۱۹۱۷ م پس از آنکه لنین و ستالین
فرمانی صادر کردند و حق خود را بدیت و آزادی ملیت‌های تحت
سلطه روس را اعلام داشتند، مسلمانان آذربایجان شمالی فوراً
بتأسیس حکومت آزاد دست گرفتند و ملی یکسال بعد در مارچ ۱۹۱۸ م
بلشویک‌های محلی (باکو) با سرنیزه و خنجر بجان مسلمانان
حمله کردند و در ظرف ۳ روز چهارده هزار انسان بی دفاع را در
کوچه‌های باکو از تیغ کشیدند. کلیه مراکز و موسسات دینی و
فرهنگی را بشمول مساجد آتش زدند و هر چه بردستشان رسیده همه
را غارت کردند. مردم مسلمان آذربایجان هر چند خلع سلاح بودند
با زهم در برابر ملحدین اجیر و خود فروخته قیام نمودند و آتش
پیکا رو مقامت در سرتاسر آذربایجان مشتعل گردید و تا سال
۱۹۲۰ م ادامه یافت. فرمانروایان خداع و آدمکش مسکورا پریل
۱۹۲۰ م بر قشون سرخ دستور دادند تا بر آذربایجان حمله کنند و
اجیران‌شان را در کشتار مردم و غارت هستی‌شان یاری دهند.
عساکر وحشی و گرسنه لنین هنگامه قتل عام در آذربایجان
دو پا لاکرند و هر جنایت و بدعتی که آزدست‌شان ساخته آمد
انجام دادند.

آذربایجان‌های آزاده و دلیر تا آنجا که ممکن بود در برابر

خمس‌رزمیدند و قربانی‌ها دادند. ولی پیدا بود که با دست‌ان
تهی و در شهر کوچکی که از هر طرف در محاصره اردوی سرخ قرار
داشت، چه میتوانستند بکنند؟؟

مع الوصف با تسلط روس‌ها بر این شهر روحیه اسلامی و قومی
هرگز در بن‌ها و آذربایجانی‌ها خفه نشد و مبارزات‌شان قطع نگردید
چنانکه اخبار کمونیست با کودر شماره (۳۲) سال ۱۹۲۵ م از قول
فرمانروایان کمونیسم اعتراف نمود که ایشان در یکی و دو سال
اول تصرف آذربایجان با (۵۴) شورش مسلحانه مردم آنجا
مواجه شده‌اند که در نتیجه آن روس‌ها نتوانستند مناطق جارجیا
و ارمنی را جزو قلمرو خود سازند.

پس از استیلای قشون سرخ و بلشویک‌ها در آذربایجان و سرکوبی
مردم آن، مذهب و امور مذهبی بشمول آئین عقد نکاح و محاکم
شرعی قدغن گردید. علما و فقها را از تمام حقوق ملی و مدنی
محروم کردند و با تحصیل علوم اسلامی بر روی جوانان مسلمان
مسدود شد.

همزمان با این اعمال حیوانی و ضد انسانی تعدادی از عالم
نماهای استخدام شده، اجیر و کمونیست که قبلاً "برای انجام چنین
امری تربیه شده بودند، تبلیغات یک جانبه و شدیدی را براه
انداختند تا از یکسورژیم بی‌خدائی (کمونیسم) را در انظار موهبت
عصروا نمایند و از سوی دیگر بنام و عنوان رویکارآوردن (اسلام
مترقی)، همه‌بن‌ها، اصول، تعالیم و ارزش‌های اصیل
اسلام را مسخ و تحریف کنند. شرم‌آورتر آنکه در همان اوضاع
و احوال داعیان کمونیسم و الحاد و عالم‌نماهای ملحد مدعی
کوشیدند تا بمردم تلقین نمایند که روس و رژیم‌لنین و ستالین
دوست کشورهای مسلمان اند و روسیه کشورهای مسلمان را آزاد
خواهد ساخت. واقعا "هیچ جنبنده" ذی روح و دارای شعور حسی
سگ هم تا این حد بی‌حیا و دیده‌دار نیست که از یکطرف بر کشورهای

اسلامی و آزادی آنان تجا و زمیکنند و قلب زنان و کودکان آنرا با خنجر می در دوا ز جانب دیگر خود را حامی آنان اعلام میدارد!!
 بهر حال فعالیت ها و برنامه های ضد دینی و حمله علیه مذهب در آذربایجان ، از شروع کمونیزم تا آخر سال ۱۹۲۴م قسماً "غیر منظم و پراکنده" بود . اما در شروع سال ۱۹۲۵م حزب کمونست باکو بنا بر هدایت مسکوسا زمانی را بنام (تنظیم نوجوانان دشمن خدا) تشکیل نمود که اهداف آن همانطور که از نامش پیداست در این سه محور خلاصه میشد :

- ۱- جلب و جذب اجباری کارگران در حزب کمونست .
- ۲- مبارزه اصولی و شدید علیه مذهب و کانون های مذهبی .
- ۳- تبلیغ و تلقین عقاید الحادی در میان مردم بر مبنای ماده و طبیعت .

سازمان مذکور در ارتباط با اهداف مذکور سه کمیته را انتخاب و موظف گردانید تا فعالیت علیه اسلام ، مسیحیت و سایر مذاهب را با جدیت دنبال و نظارت کنند .

در اگست ۱۹۲۵م و مارچ ۱۹۲۶م سازمان ها و ادارات حزبی در باکو جلسات پرهنگامه ای دایر کردند تا سیر مذهب و اشکرات دشمنی و فعالیت خود را در برابر آن ارزیابی کنند . در نتیجه این مطالعه و ارزیابی تصمیم گرفتند تا کورس هایی را جهت مبارزه با مذهب تدویر نمایند و برنامه های خود را در این زمینه بصورت علمی و اساسی تحقق بخشند .

روس های خونخوار و اجیران بی ننگ و عارشان که منطق و مایه یی برای تحمیل رژیم و حاکمیت و عقیده الحادی خود بر مردم نداشتند ، در آذربایجان هم به شیوه های همیشگی و معمول ، ضدیت با مذهب را در میان دردهای خود قلمداد فرمودند و بنده ها عالم و فقیه و دانشمندان و استاد مکاتب و مدارس را که قلباً "و آگاهانه با کمونیزم و سلطه روس مخالفت می ورزیدند ، بنام (تصفیه) از

بین بردند .

در ۲۶ فبروری ۱۹۲۶م کنفرانس دیگری در باکو مرکز آذربایجان
 دایر گردید و در آن فیصله بعمل آمد که کلیه سا زمان ها و برنامه
 های اسلامی ملغی گردد و بین ترکهای مسلمان شوروی به جای
 رسم الخط عربی ، حروف لاتینی رایج گردد . کمونسث ها فکر
 میکردند که رسم الخط عربی بذات خود وسیله ایست که روح اسلام
 و تاریخ آنرا در نهاد مسلمانان زنده نگه خواهد داشت و رسم الخط
 لاتین این احساس و انگیزه را بصورت طبیعی و تدریجی محو خواهد
 کرد . این فیصله از همان روز اول مورد تطبیق قرار گرفت و دو
 سال بعد استالین از فرط خوشحالی و احساس موفقیت گفت :
 ((این بزرگترین انقلاب شرق است ، این انقلاب سلاح فعال
 را از دست ملانها اخذ کرد که به اساس آن مردم را تحت تأثیر
 مذهب در میآوردند)) (۱)

اخبارها و نشریه های کمونسستی آذربایجان با تبعیت از کنفرانس
 و تصمیم (باکو) صفحات خود را وقف مقالات ، اشعار و کاریکاتور
 هائی کردند که توسط آنها بر علمای مذهبی حمله و هتاک می شد و
 تیاترهای آذربایجان نیز به نمایش نامه های اختصاص یافتند
 که علیه علمای دین ترتیب و نگارش می یافت . و بدین ترتیب
 روس ها و چاکران شان فکر میکردند هتاک و بی حرمتی بر مبادی
 دین و حامیان و هواخواهان آن ، میتواند مردم را نسبت به دین
 و آئین شان بی تفاوت سازد . چنانچه این طرز تفکر منحط و
 حیوانی هنوز هم از کله بی مغز و گندیده روس ها بدر نشده است و
 با کمال تأسف شنیدیم که بعد از لشکرکشی خود به افغانستان فلمی
 درباره حیات و کارنامه های سلطان محمود غزنوی ترتیب داده و
 خواسته اند از آن افتخار افغانستان و جهان اسلام و از آن بت شکن

تاریخ و مجاهد بزرگ ، تصویر معکوسی ارائه دهند . تا از یک طرف همکاران و همفکران هندی خود را خشنود سازند و از جانب دیگر نسل جوان افغانستان را نسبت به افتخارات گذشته و فرهنگ و تاریخ شان بدبین و بی تفاوت گردانند . لیکن هرگز ندانسته اند که این کارها و امثال آن هیچگونه تأثیری جز تأیید برسفا هست و ابله‌ی و جنایات شان نخواهد داشت .

اسلام دشمنی و مبارزه بر ضد دیکتاتورستی در آذربایجان که در ابعاد وسیعی انجام یافت ، هرگز نتوانست شور اسلام و فروغ ایمان را از کله و قلب مسلمانان شجاع آذربایجان بزداید و آنان را به لنین پرستی و خرافه گرایی بکشد . چنانچه روزنامه کمونیست آذربایجان در شماره ۶ جولای ۱۹۲۸م خود از قول مصطفی کولیف مدیر معارف آذربایجان که یکی از ملحدین سرسخت و ستالین پرست بودن نوشت که :

((تاکنون (۱۳۶۹) مسجد در آذربایجان وجود دارد و با نظام شوروی و حزب کمونیست به شدت مخالفت می ورزند)) .

نشر این مطلب در یک ارگان نشراتی کمونیست تمهیدی بود تا دولت و ارگان های حزبی ساحه تخریب و فعالیت شان را در این باره وسیع تر و سریع تر سازند . در حالیکه بر نامه مسدود سازی مساجد از سال ۱۹۲۱م تا سال ۱۹۲۷م بوسیله کمونیست ها در آذربایجان جریان داشت و در این مدت (۱۹۲۳) مسجد منهدم و یا مسدود گردیده بود . و کمونیست ها در توجیه این اقدام ضد انسانی پای مردم را در میان می کشیدند و چنان می نمودند که اینکار بر خواش و تقاضای اهالی هر منطقه صورت میگیرد .

در هر صورت پس از راهپیمایی معارف آذربایجان ، کار تخریب و مسدود سازی مساجد شدت یافت و دشمنان خدا و انسانیت ، کمونیست ها و ادارات دولتی ، بقول روزنامه کمونیست آذربایجان (شماره ۱۳ فبروری ۱۹۲۹م) فریاد می کشیدند که :

((.... ما خدا و خانه های خدا را نمی پسندیم کلیه مسا جدیدا
خاک یکسان بایشد.))

دردا و وامصیبتا که این فربادهای شوم و شیطانی را صوت تراکتور
ها و سیل و گلنگ مدها اجیر خدا شناس و درنده خوب درقه کرد و تمام
مسا جدید و مدارس که اغلب با نفیس ترین هنر معماری تزئین بودند
پا بخاک هموار شدند و از سنگ های قیمتی آنها در اعمار تها تیر
و سینما استفاده شد و یا اینکه به کلوپ های شبانه و عشرت کده ها
و تحویل خانه های آلات و ابزار کشاورزی مبدل گردیدند و در
فرجام از جمله پنج هزار مسجد که طبق آمارگیری سال ۱۹۱۴ م
در آذربایجان وجود داشت ، تا سال ۱۹۳۶ م جز چند مسجد محدود
و نمایشی چیزی باقی نماند و همه با دست کثیف کمونستان و
فرماندهان کرملن از بین برده شدند و با این اقدام وحشیانه
قسمتی از تاریخ هنر و معماری اسلام نیز محو و نابود گردید .
البته این حمله تنها متوجه مسا جدید و مدارس و مراکز فرهنگی نبود
بلکه همزمان با آن و قرار آمار و ارقام مستندی که در دست است ،
از سال ۱۹۲۹ م تا سال ۱۹۳۸ م یکصد و بیست هزار تن از فرهنگیان
علماء ، مدرسین و افراد با دانش و تعلیم یافته تحت عنایت
(انقلاب کلتوری) در آذربایجان بقتل رسیدند . و به این
ترتیب آذربایجان شمالی پس از چندین سال مبارزه برضد
استعمار و رژیم الحادی ، سرانجام در اگست ۱۹۳۹ م طعمه اژدهک
سرخ گردید و دیگر صدائی از ایشان برنخواست .

گفتار دوم -

استعمار و استبداد (سرخ) در جزیرهٔ (قرم) یا (کریمیه):

مسلمانان این جزیرهٔ کوچک و زیبا نیز به استناد اعلامیهٔ لندن و ستالین در سال ۱۹۱۷م جمهوریّت مستقلّشان را تأسیس کردند و بعضی از کشورهای آنرا برسمیت شناختند. هنوز یکسال نگذشته بود که شعار دهنندگان (صلح و همزیستی) پیمان خویش را زیرپا نهادند و بربرندگان خنجر یکف خویش فرمان دادند تا به این جزیره حمله کنند و بساط آزادی و انسانیّت را از آن سرزمین برچینند. مردم به مقابله و مقاومت برخاستند ولی بعد از دو سال جنگ و خون ریزی اردوی وحشی (سرخ) فایق گردید و در ۱۹۲۱ م جمهوری سوسیالیستی شوروی (قرم) را اعلان کردند.

غارتگران بلشویک در بدو امر برای اینکه امتیازی بسوی کمونستهای محلی داده و آنان را برای سرکوبی دیگر ساکنین (قرم) تشویق کرده باشند، سرنوشت اداری جزیره را به ایشان سپردند و (ابراهیم) نام را بحیث والی آن مقرر کردند. اما عملاً قدرت در دست روس ها بود و این گرگان جگرخوار از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۸م همه افراد و گروه های را که از پذیرش آئین بی خدائی و قبول غلامی دوری می جستند، در کمال سفاکی و بی رحمی (بنام های مخالفین سیاسی، وطن خواهان و ناسیونالیست ها) سرکوب نمودند. اما در این مدت بنا بر حمایت ترکیه از مردم (کریمیه) و رعایت برنامهای گامگام روس ها را مجبور کردند بود تا از حمله بر عناصر مذهبی و کانون های اسلامی موقتاً خودداری کنند و مردم هنوز نمیتوانستند فرایض مذهبی خود را انجام دهند.

هنگامیکه ستالین بقدرت رسید تجویز گرفت تا مسلمانان جزیرهٔ کریمیه را به سایر مناطق تبعید کنند و جای ایشان یهودی های

روسیه را در آنجا انتقال دهد. لیکن این تصمیم با مخالفت های شدید روبرو شد و عناصر وطن دوست حتی کمونست های محلی (کریمیه) بشمول (ابراهیم) والی، علیه آن عکس العمل نشان دادند.

ایشان (کمونست های محلی کریمیه) نسبت به عناصر وطن فروش و کمونست های افغانستان این فضیلت را داشتند که با وجود از دست دادن هویت اسلامی، خصوصیات قومی و امالت ملی خویش را حفظ کرده بودند و در برابر تبعید هموطنان خود و از دست دادن زادگاه شان مرگ را بر زندگی ترجیح دادند و از انجام فرمان با داران روسی خود امتناع ورزیدند.

در نتیجه، این عنان تابی و سرکشی از دستورات مسکو، والی ابراهیم و (۳۵۰۰) تن دیگر از کمونست های محلی و شخصیت های برجسته و منور ترکمن بجرم ضدیت با روس و احساس ناسیونالیستی گرفتار گردیدند و همه را بدستور استالین جلاد در سال ۱۹۲۲ میلادی کشتند و یا تبعید کردند.

پس از آنکه کارکشتارو (تصفیه) و تبعید عناصر آگاه و چیز فهم به پایان رسید و روحیه و عنصر مقاومت قسماً "در هم کوبیده شد، قدمی فرا تر گذاشتند و در سال ۱۹۲۹ م برنامه، "ماده، املاک شخصی، طرح زراعت اشتراکی و انسداد مساجد و مراکز دینی را به مرحله عمل درآوردند. کلیه نیروهای دولتی اعم از ادارات سازمان های حزبی و پولیس بسیج گردید تا بر ضد علما و افراد غیر کمونست و مذهبی قاطعانه برخورد کنند و عملیات وسیعی را بر راه اندازند.

عمال و سپاهیان بیدار گردیدند و منش روس با زهم بجان و مال مردم هجوم بردند و دست به ویرانگری و تخریب و چپاول زدند. کلیه علما و افرادی را که برای امور مذهبی و مراسم و احکام آن پابند بودند و یا بگونه بی با این افراد رابطه داشتند و نسبت به

کمونیسم نفرت نشان میدادند، از ادارات، مزارع، بازارها خانه‌ها، مساجد و مدارس جمع آوری کردند و کشتند. عده‌یی هم که بصورت تصادف جان سلامت برده بودند، همه به اورال و سایبریا تبعید گردیدند. بزرگترین و نفیس‌ترین مساجد یا منهدم و یا به گدام‌ها و تحویل خانه‌ها و کلپ‌های شبانه تبدیل شدند. چنانچه تا سال ۱۹۳۵ م مسجدی در این جزیره باقی نماند.

این حمله و هتاک‌ها و اهانت و این سفاکی و بربریت تا بدانجا ظالمانه و حیوانی بود و تا به آن حد پیشرفت که در سال ۱۹۳۸ م مسلمانان حق دفن کردن مرده‌هایشان را نداشتند و نمازهای خویش را هم در خانه و پنهانی ادا می‌کردند. سایر انجام امور شرعی از قبیل ختنه و عقد نکاح نیز بطور مطلق ممنوع گردید و آنانی که به چنین امری جرئت می‌کردند حداقل سه سال زندانی میشدند.

سرمداران کرملن که از اذیت و آزار انسان‌ها لذت می‌بردند، با اینهمه مظالم وستمگری در کریمیه اکتفا نکردند و بتاريخ ۳۰ جون ۱۹۴۶ م بار دیگر بر تخلیه کریمیه و تبعید مردم اصلی آن فرمان صادر نمودند. در اثر این اقدام، یک میلیون و دویست نفر با قیمانده ترکمن‌های مسلمان از خانه و کاشانه‌شان آواره و متواری گردیدند و ملک و هستی و ایوان آنان به روس‌های طفیلی و مفت‌خوار سپرده شد. این بی‌شرمانه‌ترین، سنگین‌ترین و سیه‌ترین عمل ضد انسانی بود که بدست منافقان حقوق و آزادی توده‌ها در کریمیا صورت گرفت و تا هنوز هم مردم آن در مسکو و سایبریا و سایر نقاط روس رنج غربت و بی‌وطنی می‌کشند و رژیم سفاک روس از دور بر عسرت و بدبختی ایشان لبخند می‌زند. قتل و غارت و بیداد و بربریت پرچمداران کمونیسم در کریمیا چنان شدید و وحشیانه بود که مردم سلطه و مظالم‌تزارها را فراموش کردند و

تاشکند و مراوده با امیر شیرعلی خان پادشاه افغانستان در عهد همین فرمانروای روس به عمل آمده است که در مباحث بعدی روی آن صحبت خواهیم کرد. موصوف پس از ۲۶ سال فرمانروائی و دکتاتوری، در سال ۱۸۸۱ م بوسیله گروهی از انقلابیون تروریست به قتل رسید.

الکساندر سوم: این تزار روس فرزند الکساندر دوم میباشد که بعد از قتل پدرش در سال ۱۸۸۱ م جانشین او گردید. در عهد او بود که خط آهن عشق آباد به سمرقند امتداد یافت و در سال ۱۸۸۵ م بین سپاهیان افغانی و لشکر روس در کناره دریا (رکشک) جنگی اتفاق افتاد.

موصوف نیز در سلطه جوئی و توسعه طلبی از دیگر تزارها دست کم نداشت و تنها با فرانسه رابطه اش خوب بود و پس

نیکلای دوم: الکساندر وویچ پسر و جانشین الکساندر سوم آخرین تزار روسی است که از سال ۱۸۹۴ تا ۱۹۱۷ م در آن کشور فرمانروائی نمود.

دست اندازی ها و فعالیت های استعماری او بود که روسیه را در سال های ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ م به جنگ جاپان کشانید و به سختی شکست خورد و در اثر آن، کارگران و دهقانان روس بر ضد نیکلای قیام کردند. این قیام ها او را واداشت تا بمردم بعضی آزادی های بدهد که حق انتخاب نمایندگان از آن جمله بود.

نیکلای هنگام جنگ اول جهانی و برای اینکه کسب محبوبیت کند و حیثیت از دست رفته اش اعاده شود، خود به صحنه های جنگ رفت و زمام امور را به خانش وا گذاشت ولی حریفان او از موقع استفاده کرده زمینه براندازی اش را فراهم کردند. در سال ۱۹۱۷ م مجبور به استعفا و زندانی گردید و در ۱۶ جون ۱۹۱۸ م با همه افراد خانواده اش به قتل رسیدند.

خنده‌بازی‌ها ، غداري‌ها ، ریاکاری‌ها ، شیطنیت‌ها ، اغواگری
 ها ، حوحواری‌ها ، این الوقتی‌ها و بالاخره بدام انداختن
 ملت‌ها در طول تاریخ بوسیلهٔ روس ، که امیدوارم خوشبایران
 ایام و هموطنان عزیزم آنرا مرور فرمایند و ارکیدو اغوای این
 قوم حبیب و محیل بر حدیابند. زیرا تا آنجا که مشهود است
 مسئلهٔ افغانستان و سرکشت آیندهٔ آن در مرحلهٔ بسیار حساس
 و خطرناکی قرار گرفته است و بیم آن میرود که خدای ناخواسته
 یک عقلمند حریفی و یک سارشان‌آنی ، عواقب بسیار ناگواری در پی
 داشته باشد .

بخصوص در این فرصتی که روس‌ها میخواهند تحریک استعماری خود
 را در افغانستان به آرامی‌سازی گذارند و جهان را نسبت به آنچه در
 افغانستان میگذرد کم‌کم بی‌تفاوت سازند ، این اوراق با همه
 برسیاتی و اختصار ، خاطرات بسیار تلخ و کشنده‌یی را در اذهان
 بداعی می‌کند و بحوبی نشان میدهد که شعارهای بی‌محتوای ،
 (حبیه‌پدروطن) ، آسی ملی ، حل سیاسی ، حکومت اشتلاقی ،
 قانون اساسی ، احزاب ، انتخابات و امثال آن ، ابتکارات
 تازه‌یی نیست ، بلکه همان حرف‌های کهنه اما مسموم‌کننده و
 اغواگرانه است که بار بار در رکوش تاریخ زمزمه شده است و
 اقوام محب سلطهٔ روس با آن آشنایی کامل دارند .

آری ! در این اثر ملاحظه خواهد کرد که روس‌ها در تاریخ
 استعماری خود از این بازی‌ها و عوام‌فریبی‌ها بسیار رکرده‌اند
 و حدیاب ملت‌ها و ملت‌ها را که در عرصهٔ چنین بازی‌ها و
 خوساوری‌ها ، آزادی و حاکمیت ملی خود را اردست داده‌اند و
 سار دل و سردگی تا امروز بردوش‌شان سکنی می‌کند .

بطور من سرکشت ملت‌های دیگر مخصوصاً "کنورها و اقوامی که
 با ملت خوساوری‌ها ، سهل‌انگاری‌ها ، اختلافات ، حامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

فکرمی کنم دوسال پیش را این بود که مقاله کوتاهی زیر نام (تصویر روس در آئینه تاریخ) نوشتم و در آن نظروچشم دید چند تن از دانشمندان اسلامی را درباره روس و ما هیتش معروض داشتم. ولی دریغ آدم که سخن در همان محدوده خلاصه کرد و حرفهای دیگر ناگفته ماند. مخصوصاً آنکه آدم کشان کرملن توطئه های تازه و اغواگرانه یی طرح کردند و بیاصلح و آشتی ملی و خروج شان از افغانستان غوغاهائی را برپا ساختند، این انگیزه و احساس بیشتر گردید. و اسبک سیاس خدای را که توفیق ارزانی داشت تا گوشه های دیگری از کارنامه های تنگیس و سیا دروس سر کردآوری شود و حنا یات تاریخی آن از سوادیه بیاض آید.

البته راجع به تحا و زوا سعمار روس در منطقه، آسیای میانه، اروپای شرقی و مرکزی، کتب و آثار زیادی نوشته شده است و دانشمندان و نویسندگان، قصایا و حوادث را به تفصیل ارائه داشته اند. اما این نوشته ها هر یک به موارد خاص و کشور معینی تعلق دارد که مطالعه، تک تک آنها در شرایط دشوار کنونی ار هر جهت برای علاقه مندان و خواستگان نه مقدور است و نه در خور حوصله.

بنابر این با توجه به مشکل بالوئیا رمدیهائی که در این زمینه احساس می شد، سعی کردیم قالب و لباب مسایل را در حدودی که به استعمار روس و دسایس استعماری اش ارتباط می یابد، از هراثری سرگزینیم و همه را در یک مجموعه قالب بندی کنیم. لذا آنچه به نظر خواستگان گرامی در این نامه میرسد، سه تاریخ این کشورهاست و به تفصیل جزئیات استعماری روس، بلکه گزیده، سیار فشرده و مختصر است بصورت مثال و شاهد گونه از:

ها ، خودخواهی ها ، بی تجربگی ها ، و تصادهای درونی خودشان و یادداشتی دردی ها ، بی تفاوتی ها و سازش ها و سازشکاری های بین المللی ، هستی و آزادی شان از دست رفته است ، بسیار آموخته ، بسیار مفید و درخور مطالبه است . زیرا دانستن احوال دیگران و اندوختن تجربه های تاریخی در هر وضع و شرایطی که باشد خط سیر و نحوه انتخاب را آسان می کند و از لغزش ها و بیراهه رفتن ها که فرجامش حتما " سقوط و نابودی است ، مانع می شود .

جای شک نیست که قضیه افغانستان ! زلحاظ زمان و مکان و خصوصیت های بارز و ارزنده ، قومی و عقیدوی با کشورهای مشابه تحت نفوذ و استعمار روس فرق دارد . اما این مطلب به نینهایی کافی نیست و نباید غافل باشیم که عوامل دیروزی با تمام قوت و شدت با قیست و تحارب دشمن نیز بران افزوده شده است .

لذا امیدوارم که در روشایی تحارب ایام و با الهام و انتباه از فریادها و تبیدن ها و بیخون غلطیدن های اسیران همقفس و هم آوای خود ، در اینجا و آنجا کام های ما استوارتر ، نقطه های ما آگاهانه تر ، برخورد ما هوشیارانه تر و تصمیمات ما عاقلانه تر باشد . و کاری نکنیم که خدای ناخواسته فاجعه دیگری در تاریخ تکرار گردد .

در پایان سخن ، باز هم تکرار می کنم که کار ما در تربیت و تدوین این اثر بر اجمال و اختصار بوده است و هرگاه مطلبی ناگفته مانده باشد زاده ، همی عذر سوده است و لاغیر .

والسلام

حق شناس

B

4.737

HAQ

3413

جمعیت اسلامی افغانستان

افسوس که چشم غاصبان باز نشد
وان آتش از از نور باو نشد
افتاد ز با مطنطنشان لبیک هنوز
داشند که کس محرم این را نشد
(استاد خلیلی)

تصویر روس

در

آئینه تاریخ

نویسنده: دکتر ش، ن، حق شناس

افسوس کہ جنم غاصبان باز نشد
 وان آسرا را از سرر باز نشد
 افتاد ز بام طشت شان لیک هموز
 دانستند کہ کس محرم این راز نشد
 (اسناد حلیلی)

تصویر روس در آئینہء تاریخ

عبدالمقیم (صدیقی)
 Abdul-Muqdeem (Siddiqui)
 علی عبدالعزیز

نویسنده : دکتور ش ، ن ، حق شناس

فهرست مندرجات

مقدمهموضوع

مقدمه

- فصل اول - کوتاه‌نگاهی بدنا ریححه روس ۱-۳۲
- گفتار اول - ۱
- الف - نژاد روس و دوره ملوک الطوائفی ۱
- ب - دوره تزارها ۳
- گفتار دوم - فطرت روس ۱۰
- ۱- جشم‌دیدن فضلان سفیرسیا را المقتدر بالله ۱۰
- ۲- جشم‌دیدن مسعودی مورخ و دانشمند معروف عرب ۱۸
- ۳- شناخت این بطوطه از روس‌ها ۲۲
- ۴- روس‌ها از دیدگاه نظامی ۲۳
- گفتار سوم - سیر مذهب در روسیه ۲۸
- فصل دوم - سلطه جوئی تزارها و آغاز استعمار روس ۳۲-۷۶
- گفتار اول - دست‌درازی روس‌های تزاری ۳۳
- برقلمرو ایران
- گفتار دوم - تجاوز و وسایع تزارها برقفق زشمالی ۴۲
- گفتار سوم - پیشروی تزارها برقلمرو ترکیه ۵۰
- حمله بر کریمه، نقشه‌های سعدی ۵۲، ۵۴
- گفتار چهارم - حمله تزارها بر ترکستان ۵۶
- گفتار پنجم - تزارها واقعاً نستان ۶۴
- فصل سوم - قرن نوزدهم و هیولای کمونیزم ۷۷-۸۷
- حک جہانی اول ۸۲



اسم کتاب : تصویرروس درائینده تاریخ
نویسنده : داکتر حق شناس
جواب اول : دافغانی محصلانوا ومها جرینوا سلامی دولت
(آلمان غرب) نوامبر ۱۹۸۷ م
جواب دوم : جمعیت اسلامی افغانستان
چندی ۱۳۶۶ ش

- فصل ششم - تجاوز و استعمار روس در اروپای
 شمالی ، شرقی و مرکزی ۱۵۸
- کفتار اول - فنلند و تاجیکستان روس ۱۵۸
- کفتار دوم - بلغاریا و روس ۱۶۴
- جنگ جهانی دوم و اثرات آن بر بلغاریا ۱۶۶
- کفتار سوم - پولیتدور زیرچکمه های سرخ ۱۶۹
- جنگ جهانی دوم و سرنوشت پولیند ۱۷۲
- قیام کارگران پولیند و پیا مدهای آن ۱۷۵
- دومین قیام کارگری و ضد روسی
 در پولیند ۱۷۷
- آشتی ملی یک دعوت پوچ و اغوا گرانه ۱۸۰
- کفتار چهارم - اشغال هنگری ۱۸۳
- توطئه (انتخابات و حکومت ائتلافی) ۱۸۵
- قیام ملت هنگری علیه روس ۱۸۷
- حمله مجدد ۱۸۹
- استقرار حکومت روسی در هنگری ۱۹۱
- نیرنگ جدید و یک گام به عقب ۱۹۳
- کفتار پنجم - رومانی و استعمار روس ۱۹۵
- کفتار ششم - اشغال آلمان شرق ۱۹۷
- کفتار هفتم - اشغال چکوسلواکیا و استعمار روس ۲۰۱
- خاتمه جنگ جهانی دوم و
 سرنوشت چکوسلواکیا ۲۰۲

- ۸۸-۱۲۷ فصل چهارم - استعمار نو و استبداد داس و چکش
- ۹۱ گفتار اول - استعمار سرخ در آذربایجان شمالی
- ۹۷ گفتار دوم - استعمار و استبداد (سرخ) در جزیره، (فرم) یا (کریمیه)
- ۱۰۰ گفتار سوم - ترکستان و استعمار کمونیسم
- ۱۰۲ گفتار چهارم - بخارا و استعمار روس
- ۱۰۶ گفتار پنجم - آغا زحمله بر مذهب در ترکستان
- ۱۰۸ - سعی در تولید نفاق
- ۱۰۹-۱۱۲ - پرده، دیگر، فرصت طلبی و خدعه
- ۱۱۵ - تجدیدنیردبا مذهب
- ۱۱۸ - تربیه، شیطان در لباس مذهب
- ۱۱۹ گفتار ششم - استعمار (سرخ) در قفقاز
- ۱۲۲ گفتار هفتم - سرنوشت مسلمانان تاتار در ولگا و اروال
- ۱۲۸-۱۵۷ فصل پنجم - جنایات تاریخی لنین و ستالین در ایران
- ۱۳۴ - موافقت روس و انگلیس برای اشغال ایران
- ۱۳۵ - بنیادگذاری حزب توده (هسته، فساد و جاسوسی)
- ۱۳۷-۱۳۸ - کنفرانس تهران، ادامه، فعالیت‌های حزب توده
- ۱۴۲ - کنفرانس یالتا
- ۱۴۵ - شورش آذربایجان و مداخله مستقیم روس
- ۱۴۷ - عکس العمل حکومت ایران
- ۱۵۱ - خروج عساکر انگلیس و آمریکا از ایران و لحاجت روس
- ۱۵۲ - طرح مجدد قضیه به شورای امنیت و حکومت ائتلافی